



دانشگاه علامه طباطبائی

۱۲۴

یادمان پروین

به مناسبت بزرگداشت پنجاهمین
سالگرد درگذشت پروین اعتصامی

گرد آورنده:

شادروان

دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی



Allameh Tabataba'i University

124

in Memory of
Parvin Étessami

in the Occasion of her fifth anniversary

compiler: The late

dr. Seyyed Mahmood Tabataba'i

Ardakani

قیمت: ۲۰۰۰ ریال

یادمان پروین

(به مناسبت پنجاهمین سالگرد درگذشت پروین اعتصامی)



1917A

یادمان پروین

(به مناسبت پنجاهمین سالگرد درگذشت پروین اعتصامی)

دانشگاه علامه طباطبائی

دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی

(۲۵ آذرماه ۱۳۷۰)

گردآورنده:

دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی

ویراستار: دکتر اصغر دادبه

چاپ اول

انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

تهران - ۱۳۷۶

انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

۱۲۴

طباطبائی اردکانی / سید محمود گردآورنده

یادمان پروین: به مناسبت پنجاهمین سالگرد درگذشت پروین اعتصامی / دانشگاه

علامه طباطبائی، دانشکده ادبیات فارسی، ۲۵ آذرماه ۱۳۷۰ / گردآوری: محمود

طباطبائی اردکانی، ویراستار اصغر دادبه- تهران دانشگاه علامه طباطبائی ۱۳۷۶

۲۲۴ ص (انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی به شماره ۱۲۴)

۱. اعتصامی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۲۰ - نامه‌ها و یادبودها.

۲. اعتصامی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۲۰ - نقد و تفسیر ۳۰ شعر فارسی - تاریخ و نقد. الفب.

دادبه، اصغر ویراستار. ب. عنوان. ج. سلسله انتشارات.

۸ فا ۱/۶

PIR ۷۶۱۸

۵۹۴b الف

۷۲b/۲



یادمان پروین (به مناسبت پنجاهمین سالگرد درگذشت پروین اعتصامی)

گردآورنده: دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی

ویراستار: دکتر اصغر دادبه

زیرنظر: معاونت پژوهشی

ناظر فنی: مهندس رضا دنیوی

چاپ اول، تهران ۱۳۷۶

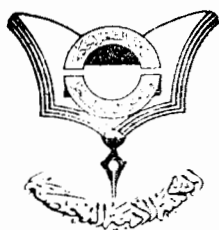
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر

حق چاپ برای دانشگاه علامه طباطبائی محفوظ است

سازمان مرکزی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان شهید حسن عضدی (آبان شمالی) صندوق پست ۵۸۱۵/۳۴۸۷

فهرست مطالب



- ۱ - متن سخنرانی دکتر محسن خلیجی
ریاست محترم دانشگاه
- ۲ - سخنرانی دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی
دبیر سمینار پروین اعتصامی
- ۳ - پروین اعتصامی و سنت ادبی ایرانی
سید محمد آوایی
- ۴ - پروین و دیگر شاعران زن ایرانی در یک قرن اخیر
دکتر مهردادخت برومند
- ۵ - انعکاس مسائل سیاسی و اجتماعی در دیوان شعر پروین
دکتر احمد تمیم داری
- ۶ - ستم ستیزی در شعر پروین اعتصامی
دکتر سید محمد حسینی
- ۷ - برخی از ویژگیهای سخن پروین
دکتر سعید حمیدیان
- ۸ - تصاویر خیال در شعر پروین
دکتر حکیمه دبیران

- ۶۱ - صاعقه ستم
دکتر محمود درگامی
- ۷۰ - ترجمه پذیری شعر پروین
سید شجاع الدین قرشی (کرمانی)
- ۷۹ - نظام ارزشی مناظرات شعر پروین
نصرت الله کامیاب تالش
- ۹۱ - پروین، نوآوری روی نهان کرده
روح انگیز کراچی
- ۹۸ - نقش پدر در حیات شاعری پروین
دکتر امیربانوی کریمی (امیر فیروزکوهی)
- ۱۰۶ - پروین و دهخدا
دکتر میرجلال الدی کزازی
- ۱۱۱ - طنز ملیح در شعر پروین اعتصامی
دکتر جلیل مسگر نژاد
- ۱۲۱ - ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن
دکتر مهدخت معین
- ۱۲۵ - گذری کوتاه بر نظر یک خودنگر به پروین کیمیاگر
قرزانه یاورزاده
- ۱۲۸ - به نام خداوند جان و خرد
توران بهرامی (شهریاری)
- ۱۳۱ - سخن ساز با نام پروردگار
فاطمه جهانگردی
- ۱۳۴ - اختر چرخ ادب
علی نوروزی پناه
- ۱۳۶ - مایه های زنانه در اشعار پروین
پروین امیرقاسم خانی
- ۱۴۱ - پروین و اخلاق
سوسن امیر قاسم خانی

- ۲۳ - شعر من آئینه کردار تست
۱۴۵ سالومه رستم پور
- ۲۴ - بررسی جهان آرمانی پروین در پنج غزل آرزوهای او
۱۶۰ مرضیه صابونفروش
- ۲۵ - نگرشی به دیوان پروین اعتصامی از دیدگاه سبک‌شناسی
۱۷۱ فرهاد طهماسبی
- ۲۶ - پروین، شاعر اخلاق
۱۹۳ شهباز محسنی
- ۲۷ - کتابشناسی پروین
۱۹۹ روح انگیز کراچی

متن سخنرانی دکتر محسن خلیجی
ریاست محترم دانشگاه علامه طباطبائی

من در مورد پروین اطلاعات ادبی زیادی را نمی‌خواهم مطرح بکنم برای این‌که از حضور اساتید معظم استفاده خواهیم کرد ولیکن یکی دو نکته را که شاید در بعضی گفته‌ها هم عنوان بشود، مطرح خواهم کرد:

اول اینکه پروین را باید در جامعه خود و در زمان خود مطالعه کرد، نمی‌توان پروین را از جامعه خودش برداشت با دیوانش بیرون آمد و او را جدا و دورافتاده از جامعه‌اش بررسی کرد. جامعه و زمان پروین زمانی است که تقریباً می‌توان گفت تمام لشگرکشیها و اقدامات لازم برای اِعمال و تحمیل یک‌سری از معیارهای فرهنگی و فرهنگی مآبی به جامعه ما تدارک شده است، زمانی است که تقریباً می‌شود گفت بی‌هویت کردن جامعه ما و از ملیّت انداختن آن، در اوج خود قرار دارد و پروین در واقع زائیده این عصر است و شعرهایش دقیقاً پاسخ به این وضع اجتماعی و فرهنگی جامعه است.

در اشعارش صدای اعتراض و طغیان‌ش بلند است. او می‌گوید: «من ایرانی هستم، من یک زن از خانوادهٔ مسلمان هستم.» و تمام اشعارش را در این جهت می‌شیراید، به این علت می‌توان گفت: پروین نمونهٔ مبارزه با خودباختگی و بی‌هویتی ملی و اسلامی است. با اینکه پروین در آن زمان در مدرسهٔ آمریکایی‌ها تحصیل کرده، ولی هویت خود را خوب حفظ کرده است و وقتی می‌گوییم: در مدرسه آمریکایی‌ها تحصیل کرده است، باید یادآور آنهایی شویم که چند صباحی در فرنگ، در غرب یا آمریکا بوده‌اند و چه تأثیری را برداشته‌اند، ولی پروین علی‌رغم اینکه در یک مدرسهٔ آمریکایی تحصیل کرده است، هویت را گم نکرده و کسی نیست که خودباخته باشد، بلکه برعکس مبارزه و طغیان می‌کند.

پروین شاعری است آگاه به زمان خویش و به همین علت صحبت‌های او بر دل همه می‌نشیند. او مبین درد دل همهٔ مردم زمان خویش است. اگر ما - به نظر شخصی خودم - بخواهیم پروین را با شعرای هم‌عصرش مقایسه کنیم، تا اندازه زیادی با «اقبال لاهوری» قابل مقایسه است، با این فرق که اقبال یک مرد است و پروین یک زن. هر دو اصلاح‌طلب، دعوت‌کننده به ملیّت و فرهنگ

خویش، دعوت‌کننده به ارزشهای خویش و مبارزه‌گر بر علیه ارزشهای بیگانه. عاطفه، حجب و عفت در اشعار پروین موج می‌زند، در حالیکه این عاطفه و عفتی که در اشعار پروین هست نوعی طغیان و شورش و اعتراض بر علیه بیدادها و ظلمتهای جامعه را هم همراه دارد و این از خصایص پروین است که در عین حالی که خصوصیات عاطفی و آن ویژگیهای خاص مربوط به عفت و پاکدامنی در اشعارش مشاهده می‌شود، توأم با آن اعتراض و طغیان بر علیه ارزشهای غیر این مسائل را نیز در بر دارد. اشعار: «اشک پیرزن»، «نخ و سوزن»، «اشک یتیم با گوهر تاج پادشاهان»، نمونه‌هایی از این جمله است.

روش پروین در شعرهایش، روشی است که می‌خواهد مستقیماً در دل خواننده وارد بشود و آن روش مناظره است. مناظره نوعی گفتگو، نوعی درد دل و نوعی متبلور کردن افکار بین دو نفر است که با هم صحبت می‌کنند و لذا پروین مسائل باریک و ظریف اجتماعی و فرهنگی را با موفقیت در این مناظره‌ها به دل مردم می‌نشانند.

ملک الشعراء بهار در مورد پروین گفته است: «هر گاه فقط شعر «سفر آشک» پروین می‌بود، می‌شد او را یکی از شعرای بزرگ نامید.» این سخن ملک الشعراء بعضی از انتقادات گفته شده، در مورد اینکه بعضی از اشعار پروین از خود او نیست را رد می‌کند. همچنین من از نواری از شهریار شنیده‌ام که شهریار نقل کرده جلساتی را که در تهران برگزار و در آن اشعاری خوانده می‌شد و خانم پروین اعتصامی نیز در آن جلسات حضور پیدا می‌کرده و جزو شعرا - از جمله خود شهریار - بوده است، شهریار می‌گوید: «آن زمان و در آن مکان، اشعار پروین را همه با نظر تحسین و اعجاب می‌نگریستند.»

باید عرض کنم که ما در زمینه نقد و تحلیل ادبی آنچنان که باید پیشرفت نکرده‌ایم. البته در زمینه بعضی از متون پیشرفت داشته‌ایم ولی در مقام مقایسه آنچه که در کتابخانه‌های بزرگ ما مثل کتابخانه «ملی» یا کتابخانه «ملک» یا کتابخانه «دانشگاه تهران» به عنوان آثار خطی وجود دارد، با آنچه که در حال حاضر در دست ماست واقعاً باید اعتراف کنیم که: کار زیادی هنوز باقی مانده است که ما در زمینه ادب فارسی باید انجام دهیم.

علاوه بر نقد و تحلیلی که لازم است بر روی این متون ادبی ما انجام شود، این مقایسه نیز از جمله کارهایی است که در جامعه ما کمتر شده است.

من این مسئله را از این جهت عرض کردم که ما امروز با یک سری از حلقه‌های مفقوده در جریان ۶۰ قرن فرهنگ خودمان مواجه هستیم. به طور مثال: من دانشجوی امروز نمی‌دانم که در فکر دانشجوی قرن دوازده هجری در اصفهان چه می‌گذشته است؟ یا دقیقاً نمی‌دانم که شرایط

فرهنگی و ادبی در قرن نهم هجری چگونه بوده است؟ نمی‌خواهم بگویم که به‌طور کلی متونی در زمینه این مسائل نداریم، بلکه قطعاً اشعار و آثار نظم و نثر در این زمینه فراوانند ولی تنها چند شعر یا چند دیوان کفایت نمی‌کند. مسأله مهمی که لازم است در این دیوانها و آثار ادبی جستجو شود عبارتست از یافتن اجزاء و عناصر فرهنگی و اجتماعی کشور ما که در لابلای این متون باقی مانده است و ما تاکنون اینها را استخراج نکرده‌ایم. این اقدامی است سترگ و بسیار بزرگ که احتیاج به مشارکت رشته‌های مختلف علمی همانند: ادبیات فارسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و رشته‌های دیگر دارد، که دقیقاً لازم است از میان این متون اجزاء و عناصر ادبی ما خواه بصورت نظم و خواه بصورت نثر استخراج بشود و در نتیجه قدری از گم‌گشتگی و عدم اطلاع از شرایط فکری و اجتماعی صدسال پیش این جامعه از میان برود.

البته ممکن است استادان و یا محققان ما - که تعداد آنها معدود است - از این مسائل اطلاع داشته باشند ولی دانشجویانی که فارغ‌التحصیلان دانشکده‌های ادبیات ما هستند، اغلب از این مسائل باخبر نیستند، به چه دلیل؟ به دلیل اینکه آثار ادبی و کتابها و نوشته‌های مرتبط به این زمینه‌ها اندک است، اگر نگوییم که: نادر است.

بر این اساس امیدوارم که مطرح شدن آثار و اندیشه‌های شخصیت‌های ادبی و فرهنگی ما همانند «پروین اعتصامی» این زمینه را فراهم بکند تا در هر دانشگاه و دانشکده‌ای - خصوصاً در دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی ما که قدمهای اولیه را در جهت تحلیل و نقد متون ادبی خواه نظم و نثر برداشته است - در جهت استخراج و استنباط مبانی فکری، اجتماعی، فرهنگی و بینشی ما گامهای بلندی بردارد که در این صورت می‌توان گفت: این تنها و مهمترین ره‌آوردی است که ما می‌توانیم از متفکران و بزرگانمان همانند پروین به جامعه امروزمان عرضه بداریم. دلیل این مطلب هم، کاملاً روشن است، زیرا جامعه امروز ما احتیاج به الگو و نمونه دارد، جامعه بدون الگو نمی‌تواند حرکتی داشته باشد. بر فرض که فکر در تفکر متفکرین و اندیشه اندیشمندان جامعه مطرح بشود، ولی تا یک فکر و اندیشه بخواهد به الگو تبدیل بشود، فعل و انفعالات زیادی باید انجام بگیرد و «پروین» از جمله شخصیت‌هایی است که به نحو شایسته و آشکار این فکر و اندیشه را به‌صورت الگو در زندگی و در روش خود پیاده کرده و لذا توجه به این قبیل اندیشمندان و نمایندگان فرهنگ و ادب جامعه‌مان اهمیت زیادی دارد، زیرا برای عرضه یک الگوی پاک و آراسته در جامعه، شاید مبالغه‌گفتی از سرمایه مادی و سالیان متمادی از زمان باید مصروف شود در حالتی که یافتن یک الگوی ملی و معرفی شایسته او به جامعه می‌تواند سرمایه‌ها را به‌طرف زمینه‌های صحیح‌تر، منطقی‌تر، پر سودتر و پرفایده‌تری

سوق بدهد. از این روی من برای دست‌اندرکاران بزرگداشت پروین اعتصامی آرزوی موفقیت می‌کنم و امیدوارم که مطالب و آثاری که محققین و اساتید و احیاناً دانشجویان ما از این پس بمناسبت این بزرگداشت تهیه و ارائه خواهند کرد، هر چه زودتر همانند آنچه که برای بزرگداشت یکی از استادان ادب فارسی، انجام شد و کتاب آن از سوی دانشگاه تحت عنوان «در حرَم دوست» منتشر گردید، برای پروین هم، چنین مجموعه‌ای انتشار یابد.

سخنرانی دکتر سید محمود طباطبایی دبیر سمینار پروین اعتصامی

شکر و سپاس خداوندی را سزااست که توفیق عطا کرد تا در این مکان مقدس گرد هم آییم و دفتر تحقیق پیرامون شاعره گرامی پروین اعتصامی بگشاییم.

در مقام شعر و شاعری پروین سخن زیاد گفته‌اند و مقالات فراوان ارائه کرده‌اند. استاد و ادیب توانا شادروان علامه دهخدا مقام پروین را آنچنان والا معرفی کرد که از همان اوان جوانی او را در کنار دیگر بزرگان ادب فارسی قرار داد.

پروین در ۲۵ اسفندماه ۱۲۸۵ ش. در تبریز از مادری آذربایجانی و پدری آشتیانی دیده به جهان گشود. چون پدرش به سال ۱۲۹۱ از تبریز به تهران آمد خانواده را با خود به تهران آورد. پروین تحصیلات خود را در تهران تا دوره متوسطه ادامه داد. او در سن شش سالگی قدم به محفل ادبی پدر نهاد و استعداد شگرف خود را در سرودن شعر نشان داد.

پروین بیش از ۳۵ سال زندگی نکرد و سرانجام در ۱۵ فروردین ۱۳۲۰ زمانی که گلها سر از خاک بر می‌آوردند، روی در نقاب خاک کشید.

پروین در میان زنان سخنور ادب فارسی پایگاهی والا و مقامی شایسته دارد. وقتی تاریخ ادب پارسی را ورق بزنیم به نام شاعرانی چون رابعه بنت کعب، مهستی گنجوی، طاهره ضیاءالسلطنه دختر فتحعلیشاه و حتی شاعران دیگری برمی‌خوریم که کمتر توان همسری و همشانی با پروین دارند.

شعر او بسیار پخته و متین و در بردارنده نکات اخلاقی و تفکرات فلسفی و عرفانی است، که هم از شاعران پیشین ایران و عرب مایه گرفته است و گاه جنبه مستقل و ویژه خود دارد.

پروین آنچنان در جامعه ادبی ایران و جهان شناخته شده است که نیازی به معرفی بیشتر ندارد و سخنوران و ادیبان مجلس درین باره به ایراد سخن خواهند پرداخت و به ویژگیهای شعر و سخن او اشاره خواهند کرد. چون هنوز سخن آخر در باب پروین گفته نشده و تصویر واقعی او

ترسیم نگشته است؛ دانشگاه علامه طباطبایی که یکی از بزرگترین دانشگاههای علوم انسانی کشور است به گروه زبان و ادب فارسی مأموریت داد تا در همایشی، مباحثی را پیرامون ادب فارسی در این روزگار مطرح کند و از آنجا که امسال مصادف با پنجاهمین سالگرد درگذشت پروین اعتصامی است، گروه شایسته دید تا این همایش را با بزرگداشت پروین آغاز نماید و به سهم خود، قدر و مقام واقعی او را به علاقه‌مندان شعر و ادب فارسی بشناساند و کج‌اندیشی‌ها و بدفهمی‌هایی را که پیرامون زندگی و شعر او پدید آمده است از اذهان بزداید.

به دنبال این هدف گروه زبان و ادب فارسی مباحثی را در زمینه پروین‌شناسی تعیین کرد تا صاحب‌نظران بدانها پردازند و در همایش بزرگداشت پروین ارائه نمایند. چون فرصت و امکانات محدود بود، مقرر گردید که این همایش به مدت یکروز در سطح تهران برگزار گردد و تنها از استادان و صاحب‌نظران ساکن در تهران برای شرکت در آن دعوت به عمل آید. بحمداله با امکاناتی که از سوی جناب آقای دکتر محسن خلیجی ریاست محترم دانشگاه علامه طباطبایی در اختیار گروه زبان و ادب فارسی قرار گرفت و نیز در سایه تلاش و همکاری جناب آقای دکتر حسین رحمان‌سرشت معاونت محترم پژوهشی دانشگاه، گروه موفق شد که در حد امکان این مجلس را برپا کند تا دانشمندان و فضلاء این مجلس در پیرامون شخصیت و مقام شاعری پروین به بررسی و گفتگو پردازند.

امید گروه آن است که بتواند مجلسی را در خورشان و مقام آن بانوی سخنور ترتیب دهد و او را در جای رفیعش بنشاند. در پایان سخن، بر خود واجب می‌دانم که از معاونت محترم دانشجویی جناب حجت‌الاسلام شریعتی و جناب دکتر جاویدان ریاست محترم دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، جناب آقای دکتر واعظ معاونت محترم آموزشی و پژوهشی دانشکده که در برپایی این همایش سهم بسزایی داشته‌اند، تشکر و قدردانی نماید. و نیز فرض است که از اعضای محترم گروه ادب فارسی بویژه دوست و همکار ارجمند جناب آقای دکتر کوروش صفوی دبیر اجرایی این بزرگداشت و سرکار خانم دکتر مهدخت معین و همکاران محترم دیگر: جناب دکتر سیروس شمسیا، جناب دکتر احمد تمیم‌داری، جناب دکتر میرجلال‌الدین کزازی، جناب دکتر سعید حمیدیان و جناب دکتر منوچهر دانش‌پژوه که مسؤولیت بررسی مقالات را بر عهده داشتند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

از مسؤولان روابط عمومی دانشگاه و مدیریت کل دفتر مطالعات و همکاران ایشان و همچنین از جهاددانشگاهی و ذی‌حسابی دانشگاه علامه طباطبایی و بخش رسانه‌ها و شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران و گزارشگران روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و سایر رسانه‌ها و

دانشجویان عزیزی که در برپایی این بزرگداشت سهم بسزایی داشته‌اند از جمله خانمها و آقایان: نیلوفر زندیان، افسون قنبری، سوسن و پروین امیرقاسمخانی، آرمیتیس شفیعی، مریم جلالی، مهناز بهمن، مرضیه صابونفروش، فروزان فلاحتی، ندا عابد، ناصر شاکری، غلامرضا نباتی و فرهاد طهماسبی تشکر نمایم.

از سرکار خانم سیار، مسئول دفتر گروه زبان و ادب فارسی، جای تشکر و سپاس ویژه است. از استاد بلورفروشان، نقاش چیره‌دست که تابلوهای خود را در اختیار بزرگداشت پروین اعتصامی گذاشته‌اند، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می‌کنم.

زمان بیشتر اجازه نمی‌دهد تا از تمامی کارکنان و مسئولانی که ما را یاری کرده‌اند جداگانه و یک یک یاد کنم. در نهایت عرض می‌کنم که این مجلس حاصل زحمت همه عزیزان است و اعتراف می‌نمایم و می‌گویم:

ما خوشه‌چین خرمن احباب بوده‌ایم تخم محبت همه در کشت و کار ماست
از همه حاضران خردورز مجلس به سبب حضور و تشریف فرماییشان از صمیم دل
سپاسگزاری می‌کنم. بویژه عزیزان و سرورانی که از شهرهای دور و نزدیک با تحمل مشکلات
فراوان زینت‌افزای این مجلس شده‌اند سپاس قلبی خود را تقدیم می‌دارم و از همه انتظار دارم
کاستیها و کمبودهایی را که مشاهده می‌فرمایند به عین اغماض بنگرند.

ما کاری نکرده‌ایم، آنچه کرده‌ایم از سر ارادت است و از شما به عین عنایت نظر کردن.
برای شادی روح مرحوم پروین اعتصامی که حاضر و ناظر این مجلس است تقاضا می‌کنم
فاتحه‌ای تلاوت بفرمایید.

پروین اعتصامی و سنت ادبی ایرانی

۱ - ادبیات در حصر عقلی به چهار نوع - فقط - منحصر است. این چهار نوع، انواع ادبی را به ما می‌شناساند. ادب حماسی، غنایی، تعلیمی و داستانی. هر یک از انواع مذکور در درون خود منقسم به شکل‌هایی است که در اینجا از آن شکل‌ها بحثی نمی‌کنیم.

۱ - ۱ ادبیات حماسی و غنایی و داستانی در بین ملل مختلف نمونه‌ها و پیشینه‌ها دارند چنانکه نمونه ادب حماسی فارسی، شاهنامه است. در زبانهای لاتینی اودیسه و ایلیاد است و در بین ملل سامی از گیل گمش می‌شود یاد کرد. همچنین ادبیات غنایی و داستانی، هم در فارسی نمونه‌های زیاد دارد مثل شعر حافظ و دیوان شمس، خسرو و شیرین نظامی، هم بین ملل مغرب زمین و هم بین عرب‌ها از دیرباز نمونه‌های ادب غنایی را می‌شناسیم مانند معلقات سبعة ...

۱ - ۲ نوع ادب تعلیمی، تنها نوع ادبی است که از حیث زمان و نیز گستردگی نمونه‌ها، در ادبیات فارسی بی‌همتا است. نه عرب‌ها و نه غربی‌ها چنین گستردگی و هنرنمایی را در این نوع بخصوص ادبی نداشته‌اند و شاید کمتر ملتی در دنیا به اندازه ایرانیان این نوع بخصوص را در شیوه‌های ادبی خود بکار گرفته باشد.

یان ریپکا در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» می‌نویسد:

تازیان از این نوع اصیل شعر ایرانی - که برای نگارش موضوعات مفصل در یک بحر ثابت تنها صورت ممکن بود - اطلاعی نداشتند. آنان به طور کلی رغبتی به داستانسرایی نشان نمی‌دادند. اشعار متضمن احتجاجات ادبی و مناظرات فارسی، برخلاف مناظرات منشور عربی بسیار گرانبهاست. مناظراتی را که جاحظ^۱ (در البیان و التبیین) نقل می‌کند، در بین عربها خصوصاً بین جریر و اخطل و فرزذق مناظرات و تخاطب و هجو بوده است ولی ساختاری که

مناظره در ادب تعلیمی فارسی دارد ساختاری متعالی تر و برجسته تر است. مناظره مذکور در بین شعرای دوره اموی را مثالی می آوریم و بین آن و شعر تعلیمی فارسی را مقایسه یی، تا فرق بین این دو سنجیده شود.

جریر بوسیله مناظره اینچنین به جنگ شاعران همعصر خود می رود:

اعدتُ لشعراءُ شُماً ناقعاً فشریبتُ آخرهم بكأس الاول

لما وضعتُ علی الفرزدق مسمی فزغالبغیث قطعُتُ انف الاخطل

در حالیکه مناظره که یکی از شکلهای ادب تعلیمی است در زبان فارسی راهی کاملاً جدا دارد. عمدتاً شکل مناظره در این ادب عبارت است از گفتگو و بحث بین موجوداتی - معمولاً - غیرانسان و در آن مناظره گوشه یی از زندگی انسان مورد بحث و فحص قرار می گیرد. نظیر:

ز حیلہ بر در موشی نشست گریه و گفت که چند دشمنی از بهر حرص و آز کنیم

بیا که رایت صلح و صفا برافرازیم به راه سعی و عمل، فکر برگ و ساز کنیم

بسی به خانه نشستیم و دامن آلودیم بیا رویم سوی مسجد و نماز کنیم

بگفت کارشناسان بما بسی خندند اگر که گوش به پند تو حلیه ساز کنیم

ز توشه یی که تو تعیین کنی، چه بهره بریم به خلوتی که تو شاهد شوی چه راز کنیم

رعایت از تو ندیدیم، تا شویم ایمن نوازشی نشنیدیم تا که ناز کنیم ...

حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما حقیقت است، چرا صحبت از مجاز کنیم

مناظره و بگو مگو بین چند چیز یا چند انسان، و ضمن آن نکات ظریف و نقاط ضعف و قوت عقاید و دیدگاههای خود را مطرح کردن و سرانجام وضع جامعه را با بیان اندرزی به نقد کشیدن، خمیر مایه این نوع ادبی است. از همه آنچه که در بالا گذشت شکلی از مناظره را در عربی دیدیم و شکلی هم از آن را به فارسی. آنچه بین موش - سمبل ضعف و زبونی و ناتوانی و گریه - سمبل قدرت و مکاری و حیلہ گیری و گردن کلفتی - می گذرد قابل انطباق با قدرت مداران جامعه و مظلومین جهان پر از تضاد است در حالیکه مناظرات را در عربی می بینیم که هر کدام از طرفین دعوا می خواهد ضعف مخاطب و قوت خود را به مردم اعلام کند. نکته یی انسانی و اجتماعی در این برخورد عقاید دیده نمی شود.

در اروپا و بین مردم لاتین زبان هم ادبیات تعلیمی وضع بهتری نداشته است. آنچه که ما در اروپا به صورت اندرز سراغ داریم سروده معروف ویرژیل است. گئورگیکا به یونانی به معنای شعر آموزنده و اندرزی است. تا آنجا که در آثار ثبت شده بدست ما رسیده است مشهورترین اینگونه اشعار و شاید هم در سراسر ادبیات لاتینی، همین شاهکار ویرژیل می باشد. این شعر

چکامه مفصلی است که بنا به خواسته قیصر اوگوست (۳۹ قبل از میلاد) برای تشویق رومیان به کارهای کشاورزی سرود شده است. این سروده دارای ۴ بخش است. اول کشاورزی بطور اعم، دوم درختکاری، مخصوصاً پرورش مو، سوم دامپروری، چهارم پرورش زنبور عسل. مناظرات و گفتگوهای ادیبانه که در ادبیات تعلیمی نوعی از طرق بیان است باز در فارسی سبکی دل‌انگیزتر دارد. در ادبیات قرون وسطای فرانسه «تانسون» یا «پرووانسال»^۱ به نوعی مناظره گفته می‌شد که طی آن طرفین به یکدیگر ناسزا می‌گفتند.

ملاحظه می‌فرمایید که دایره معرفت و دانایی در این نوع ادبی هم بین غربی‌ها و هم در عرب‌ها بسیار محدود بوده است. به همین دلیل وقتی شرقشناسان به نوع ادبیات اندرزی فارسی می‌رسند از تحلیل درست آن ناتوانند. علامه شبلی نعمانی در «شعرالعجم» می‌گوید:

«اروپائیان درباره خصوصیات اصلی ادبیات اندرزی فارسی درست قضاوت نکرده‌اند و آن را شناخته‌اند. زیرا وضع مشکل و عدم آزادی را که مبنای آثار اندرزی است از نظر دور می‌دارند و توجه نمی‌کنند که شاعر تا چه حد ناچار بوده است با احتیاط سخن بگوید تا با وجود جبر و قهر طبقات بالا بتواند کلام مناسبی برای بیان مقصود بیابد.»^۲

به همین دلیل در بعضی از آثار اندرزی «نقش‌گران» یا دیالوگ‌ها موجوداتی نمادین یا سمبلیک هستند تا بهتر بتوانند بار طنزی را که به عهده دارند برگردن مخاطبین اصلی قرار دهند و خود از مسؤولیت‌های سیاسی برکنار باشند.

پیشینه این نوع ادبی در زبان فارسی به زمان‌های بسیار کهن باز می‌گردد، آثار مکتوب این نوع اثرها را «هندرز» یا پندنامک نامیده‌اند و شاید بتوان اولین آنها را «ارتاک ویرازنامک»^۳ نامید. چنانکه گفته‌اند این کتاب در عهد سلطنت اردشیر بابکان نوشته شده است. کتابی دیگر نیز منتسب است به خسرو اول انوشیروان بنام «هندرز خسرو کراتان» اندرز خسرو پسر قباد. این نوع ادبی در تسلسل خود دارای حرکت است تا بعد از اسلام که کتاب معروف «ادب‌الکبیر» را از ابن‌مقفع داریم و می‌دانیم این کتاب ترجمه‌ایست از پهلوی به عربی از سلسله این نوع پندنامک‌ها.

پیشینه‌ی چنین طولانی تنوع در آثار را چنانکه گفتم پدید می‌آورد. در این نوع تقریباً هیچ گوشه‌ی از اعمال و رفتار نیک و بد انسانی نیست که مورد نقد و سنجش آثار تعلیمی قرار نگرفته

۱ - لاروس اونپورسال، پاریس ۱۹۴۸.

۲ - شعرالعجم - شبلی نعمانی. صص ۱۶۲ - ۱۷۶ چاپ ۱۳۳۵. ترجمه سیدمحمدنقی فخرداعی گیلانی.

۳ - این همان ضبط قبلی «اردویرافنامه» است. ضبط بالا ارجح است. ارتاک به معنی دادگر و راست دین است «ویراز» نام موبدی است مقدس. یعنی ویراز دادگر.

باشد. نیکی به همنوع، زشتی آز و حسد، پسندیدگی مروت و انصاف، بی‌آزاری و کمالات اخلاقی و نیز رذایل اخلاقی، کار و کوشش، بدی تعصب و ... از مقاصد عمده شعر اندرزی فارسی‌اند منتهی، باید توجه داشت که این همه وقتی دلنشین و شیرین بیان شود، مورد توجه مخاطب قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که هنرمند مقاصد گوناگون اندرزی را در قالبی داستانی و به زبانی غیرمستقیم به مخاطب خود القا می‌کند تا او را خود نرماند.

کتاب‌هایی مثل: حدیقه سنایی، مخزن الاسرار نظامی، مثنوی مولانا و بوستان سعدی (به‌نظم)، گلستان سعدی، کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه (به‌نثر) از پی‌سپردگان این سنت گرامی هستند. نوع ادبی که می‌توان ادعا کرد سنت ادبی سرزمین اهورایی ایران است.

در عصر ما تنها کسی که بین شاعران قرن، کل پیکره شعرش شعر تعلیمی است پروین است، به‌همین دلیل عنوان سخنرانی خود را «پروین و سنت ادبی ایران» انتخاب کردم که پروین تنها کسی است که بین هم‌عصران خود، تقریباً فعالیت ادبی خود را به ادبیات تعلیمی منحصر کرده است. عده غزل‌ها و شعرهای غنایی او مثل «سفر اشک» از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و تازه آنهم معمولاً زمینه‌ی حکمی دارد و کل شعر او اندرزی است در همه زمینه‌های اجتماعی.

باید توجه داشت که: داستان کوتاهی که پیکره شعر تعلیمی را بوجود می‌آورد، می‌تواند دارای شکل‌های گوناگون باشد عمده‌ترین خصوصیت آن باز بسته به تعداد بازیگران یا افرادی است که پیکره داستان از برخورد یا بگومگوی و بحث در بین آنها خلق می‌شود. این داستان‌ها گاه یک بازیگر دارد و گاه دو بازیگر و گاه بیشتر. تکامل داستانی به عده بازیگران باز بسته است و نیز نقش و زبان و تعالی فرهنگ آنها. داستان‌های پروین از زبانی کنایی (نه طنزی چنانکه مولانا عبید دارای چنان زبانی است) و از دیالوگ‌هایی (بازیگران) چند نفره ترکیب یافته است.

ذکر نمونه‌ها کلام را طولانی می‌کند. من فقط عناوین داستان‌های او را که برای نمونه باید ذکر کرد اینجا می‌آوردم. مثلاً ببینید:

کودکی کوزه‌یی شکست و گریست که مرا پای خانه رفتن نیست

پیکره داستانی را روایت می‌کند که بازیگر آن یک نفر است بعلاوه‌ی راوی که قصه را برای ما نقل می‌کند بعد هم پیام اجتماعی را گوشزد می‌کند یا «شکایت پیرزن» ص ۱۶۷ که نیز پیر زن قهرمان داستان است و قباد نقشی ایستا و بی‌حرکت دارد در حالیکه در صفحه ۱۶۸ در شعر «شکسته» بازیگران دو تن هستند بنفشه و لاله و در صفحه ۱۹۸ «کرباس و الماس» بازیگران بیش از سه نفر. گوهر فروش و کیسه و الماس هر کدام برای گفتن حرفی و عملی دارند و هر کدام در داستان نقشی ایفا می‌کنند. بنابر آنچه گذشت، من بین شاعران ایرانی خصوصاً معاصران، خانم

پروین اعتصامی را تنها شاعری می‌بینیم که سنت ادبی فارسی (شعراندازی) را بار دیگر تجدید حیات بخشید و از این نظر او بین امثال خود بی‌همانند است. (لطفاً برای شواهد به دیوان پروین، تألیف ابوالفتح اعتصامی، چاپ ششم تیرماه ۱۳۵۳ و نیز اشعار انتهای مقاله رجوع کنید.)

شکایت پیرزن

روزِ شکار، پیرزنی با قباد گفت
روزی بیا به کلبه ما از رَه شکار
هنگام چاشت، سفره بی‌نانِ ما ببین
دزدِ لحاف برد و شبانِ گاو پس نداد
از تشنگی، کدُو بنم امسال خشک شد
سنگینی خراج، بما عرصه تنگ کرد
در دامنِ تو، دیده جز آلودگی ندید
حکم دروغ دادی و گفתי حقیقت است
صدجور دیدم از سگ و دربان بدرگهت
ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی
مُردی در آن زمان که شدی صیدِ گرگِ آز
یکدوست از برای تو نگذاشت دشمنی
جمعی سیاه‌روزِ سیه‌کاری تواند
مزدور خفته را ندهد مزد، هیچکس
تقویم عمر ماست جهان، هرچه می‌کنیم
سختی‌کشی ز دهر چوسختی دهی به خلق

کاز آتشِ فساد تو، جز دودِ آه نیست
تحقیقِ حالِ گوشه‌نشینان گناه نیست
تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست
دیگر به کشور تو، امان و پناه نیست
آبِ قنات بُردی و آبی به چاه نیست
گندم تُراست، حاصل ما غیر کاه نیست
بر عیبهای روشنِ خویش نگاه نیست
کار تباه کردی و گفתי تباه نیست
جز سفله و بخیل درین بارگاه نیست
یغماگراست چون تو کسی، پادشاه نیست
از بهر مُرده، حاجت تخت و کلاه نیست
یک مرد رزمجوی تُرا در سپاه نیست
باور مکن که بهر تو روزِ سیاه نیست
میدانِ همت است جهان، خوابگاه نیست
بیرون ز دفتر کهن سال و ماه نیست
در کیفر فلک، غلط و اشتباه نیست

شکسته

با بنفشه، لاله گفت ای بیخبر
از برای جلوه، گُل‌هایی چمن
اندرین بزمِ طرب، گوئی تُرا
از چه معنی، در شکستی بی‌سبب

ظرفِ گلشن را منظم کرده‌اند
رنگ را با بویِ ثوأم کرده‌اند
غرق در دریای ماتم کرده‌اند
چون بخاکت ریشه محکم کرده‌اند

از چه رویت درهم و پشتت خم است
از چه، خود را پُشتِ سر میافکنی
گفت، بهر بُردن بارِ قضا
عارفان، از بهرِ افزودن بجان
یاد حق بر یاد خود بُگزیده‌اند
ز هروانِ این گذرگاه، آگهند
از چه رو، کار تو درهم کرده‌اند
چون به یارانت مُقَدِّم کرده‌اند
عاقلان، پُشت از ازل خَم کرده‌اند
از هَوی و از هَوَس، کم کرده‌اند
کارِ ابراهیم آدهم کرده‌اند
توش راوِ خود فراهم کرده‌اند

کرباس و الماس

یکی گوهر فروشی، ثروت‌اندوز
نهادش در میان کیسه‌ای خُرد
درافکندش بصندوقی از آهن
بر آن صندوق زد قفلی ز پولاد
ز بند و بست، چون شد کیسه آگاه
چو مهر و اشتیاقِ گوهری دید
نه تنها بود و می‌انگاشت تنهاست
گمان کرد، از غرور و سرگرانی
بدان بیمایگی، گردن برافراشت
ز حرفِ نرخ و پیغامِ خریدار
بخود گفت این جهان افروزی از ماست
نبود از حکمتی در صُحبتِ من
جمال و جاهِ ما، بسیار بودست
بهای ما فُزون کردند هر روز
مرا نقادِ گردون قیمتی داد
بدو الماس گفت، ای یارِ خودخواه
چه شد کاین چهرِ زیبا را ندیدی
چه نسبت با جواهر، ریسمان را
نباشد خودپسندی را سرانجام
اگر گوهر فروش، اینجا گذر داشت
بدست آورد الماسی دل‌افروز
ببستش سخت و سوی مخزنش بُرد
بشام اندر، نهفت آن روز روشن
چراغِ ایمن نمود، از فتنه باد
حساب کار خود گم کرد ناگاه
ببالید و بسی خود را پَسندید
نه زیبا بود و می‌پنداشت زیباست
که بهر اوست رَنجِ پاسبانی
فروتن بود، گر سرمایه‌ای داشت
بوزن و قَدِرِ خویش، افزود بسیار
بنام ماست، هر رمزی که اینجاست
چه می‌کردم درین صندوقِ آهن
عجب رنگی درین رُخسار بودست
عجب رخشنده بود این بختِ پیروز
که بستند چنین با قفلِ پولاد
نه تنهائی، رفیقی هست در راه
قرینِ ما شدی، ما را ندیدی
چه خویشی، ریسمان و آسمان را
کسی دیبا نبافد با نخِ خام
نه بهر کیسه از بهر گهر داشت

بمخزن، گرشبی چون و چرا رفت
 تو مُشتی پنبه، من پروردهٔ کان
 چو در دامن گرفتگی گوهر پاک
 چو برگیرند این پاکیزه گوهر
 تو پنداری ره و رسم تو نیکوست
 از آن معنی، نکردندت فراموش
 از آن کردند در گنجی نهانت
 چو نقش من فِتد زین پرده بیرون
 نه اینجا مایه‌ای ماند، نه سودی
 به پیرامون من، دارند شب پاس
 نظر بازی نمود، آن یارِ دلجوی
 تُرا بگشود و ما گشتیم روشن
 صفای تن، ز نورِ جانِ پاک است
 نَه از بَهرِ شما، از بَهرِ ما رفت
 تو چون شب تیره، من صبح درخشان
 تُرا بگرفت دست چرخ از خاک
 گُشایند از تو بند و قفل از در
 ترا همسایه نیکو بود، ای دوست
 که داری همچون من، جانی در آغوش
 که بسپردند گنجی شایگانت
 شود کار تو نیز آنگه دگرگون
 نه غیر از ریسمانت، تار و پودی
 تو گرباسی، مرا خوانند الماس
 تُرا برداشت، تا بیند مرا روی
 تُرا بَر بست و ما ماندیم ایمن
 چو آن بیرون شد، این یک مشت خاک است

پروین و دیگر شاعران زن ایرانی در یک قرن اخیر

در تاریخ ادب فارسی از قدیم‌ترین روزگاران تا کنون، زنان سخنور بسیار بوده‌اند. گرچه تعداد زنان شاعر نسبت به شاعران مرد، کم است، اما به هر حال تاریخ ادب فارسی از وجود آنان خالی نیست، و در هر زمان علی‌رغم محدودیت‌ها و مشکلات خانوادگی و اجتماعی که بر سر راه زنان بوده است، ستاره‌ای از میان ابرهای متراکم جهل و تعصب درخشیده و آسمان بی‌کران شعر و سخن پارسی را بوجود خویش درخشان ساخته است.

بدیهی است که در میان شاعران زن، شاعری به قدرت و توانایی شاعران درجه اول زبان فارسی نداشته‌ایم و این موضوع را بی‌هیچ تعصب و خودخواهی می‌پذیریم و بدان اذعان داریم که تاکنون زنی به قدرت و توانایی «خیام» و «نظامی» و «مولوی» و «سعدی» و «حافظ» شعر نسوده است، اما از این موارد استثنایی، هم که بگذریم باز به نسبت شاعران توانا و قوی‌دست مرد که گاه در همه فنون شعر و گاه در زمینه‌ای خاص هنرنمایی کرده‌اند و سخن رانده‌اند، تعداد زنان شاعر بسیار کم است، و دلایل آن نیز آشکار! زیرا نه تنها در مشرق‌زمین و سرزمین ایران که همواره و در همه ادوار زنان محدودیت‌هایی داشته‌اند و به علت همین محدودیت‌ها، نتوانسته‌اند، چنانکه باید قریحه و استعداد خود را پرورش دهند و به کسب دانش و معرفت پردازند، بلکه در غرب و دیگر کشورها هم که آزادی بیشتری نصیب جامعه زنان بوده است، این طبقه همپای مردان گام برنداشته‌اند و به نقطه اوج نرسیده‌اند. بنابراین اگر در بین شاعران زن، شاعری در حد شاعران بزرگ و سترگ نداریم، جای تعجب و شگفتی و یا گله و شکایت نیست. به قول «خواجه حافظ»:

«کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم»

وقتی تاریخ ادب فارسی را ورق می‌زنیم، گه‌گاه به نام شاعران زن بر می‌خوریم: «رابعه بنت

کعب قُرداری»، «مهستی گنجوی»، «طاهره قُرة العین»، «ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه قاجار» و شاعران زمان ما و یک قرن اخیر ایران؛ که تعداد آنها چندان هم کم نیست و برای آگاهی بیشتر باید به کتابهایی که در شرح احوال آنان پرداخته شده است مراجعه کرد.

اما از میان همه این شاعران در تاریخ ادب فارسی در میان زنان سخنور آنکه یگانه است و پایگاه والایی در شعر و ادب دارد «خانم پروین اعتصامی» است که به اعتراف و گواهی استادان بزرگ پایگاه شاعری او از بسیاری مردان شاعر نیز برتر است.

شعر «پروین» از لحاظ فکر و معنی بسیار پخته و متین و حاوی نکات اخلاقی و اجتماعی و تفکرات فلسفی و عرفانی است که هم از افکار شاعران پیشین مایه می‌گیرد، هم از ادبیات غرب تأثیر پذیرفته است و هم کاملاً جنبه مستقل و خاص خود را دارد و از این جهت یگانه و بی‌همتاست. خانم «پروین اعتصامی» تنها شاعر نیست، بلکه ادیب و دانشمند و درس خوانده است.

مطالعه «پروین» در آثار و دواوین شعرا و کتب فارسی و عربی و آموختن زبانهای خارجی تحت نظر و تعلیم و تربیت پدر اندیشمندش او را بانویی با فرهنگ و سخن‌شناس بارآورد که جمع اینها با قریحه و استعداد شاعری و نبوغ فوق‌العاده، شخصیت ادبی او را تکمیل کرد.

محفل ادبی «یوسف اعتصامی» پدر «پروین» که ادیب و نویسنده و مترجمی چیره‌دست بود و «پروین» از نخستین سالهای کودکی در آن حضور داشت و درک محضر دانشمندانی نظیر «ملک الشعرای بهار»، «محمد قزوینی»، «علی اکبر دهخدا»، «سید نصرالله تقوی»، «سعید نفیسی» و دیگران، موجبات تعلیم و تربیت او را از هر حیث فراهم آورد. تحصیلات رسمی «پروین» در دبیرستان امریکایی دختران در تهران انجام گرفت و در آن جا زبان انگلیسی را نیز بخوبی آموخت، و چنان پرورده شد که با توجه به عمر کوتاه سی و چهارساله‌اش (فرودین ۱۳۲۰ - اسفند ۱۲۸۵) شاهکارهای گرانبهایی از خود بیادگار گذاشت، که به عقیده صاحب‌نظران هیچ شاعری در میان شاعران زن یارای برابری با او را ندارد، هر چند هر از گاهی ظاهراً پروین و اشعارش رو به کهنگی می‌گذارد و شاعر تازه‌تری توجه شعر دوستان و ادب پروران را به خود جلب می‌کند و غوغا و سر و صدا براه می‌اندازد.

در اینجا هدف از این گفتار بیان شرح احوال و بحث بر سر افکار و آثار پروین نیست که به قول معروف: «ز بس نوشته‌اند گشته است خلق را از بر» پروین آنچنان شناخته شده، تثبیت شده و درخشان است که نیازی به معرفی ندارد. در اینجا می‌خواهم پروین را با زنان شاعر هم‌عصر او و یک قرن اخیر ایران مقایسه کنم و وجوه اشتراک و افتراق آنها را بیان نمایم. و بدین منظور سه

شاعر را برگزیده‌ام:

«۱- ژاله قائم مقامی» «۲- فروغ فرخزاد» «۳- سیمین بهبهانی»

اکنون به سراغ خانم ژاله قائم مقامی می‌روم که از حیث زمانی فاصله چندانی با «پروین اعتصامی» نداشت. اما در زمان «پروین» اصلاً نام و آثاری از این شاعر در دست نبود.

«ژاله» متولد سال ۱۲۶۲ شمسی است، یعنی متجاوز از یک قرن پیش بدنیا آمده است. بنابراین «ژاله» و «پروین» در روزگاری نزدیک به یکدیگر و تقریباً هم‌عصر می‌زیسته‌اند. با توجه به تاریخ تولد آن دو (ژاله ۱۲۶۲ ش. و پروین ۱۲۸۵ ش.) «ژاله» حدود ۲۳ سال پیش از «پروین» قدم به عرصه هستی گذاشته است. بیست و سه سال با اینکه روزگاری چندان طولانی بنظر نمی‌رسد، اما در واقع ظهور و بروز یک نسل است، بنابراین می‌توانیم «ژاله» را به‌منزله مادر «پروین» به حساب آوریم و به این ترتیب ژاله از لحاظ زمانی و اجتماعی بیست و سه سال از پروین عقب‌تر بوده است و این فاصله زمانی بخوبی در آثار و افکار و کیفیت زندگی ژاله محسوس و نمایان است. ژاله به مدرسه نرفته، در مکتب درس خوانده، تحصیلات رسمی نداشته، در زمان او کشف حجاب نشده است، آثارش از تأثیر ادبیات اروپایی بی‌نصیب بوده، محیط فرهنگی و معاشران ادیب و دانشمند «پروین» را نداشته و خلاصه از همه آنچه که پروین بیست و سه سال بعد از آنها بعنوان امتیازاتی استفاده کرده، محروم بوده است و با این حال اشعاری بسیار متین و استوار و در عین حال پر طراوت و دل‌انگیز از خود بیادگار گذاشته است. زبان او زبان حال و سرگذشت گروه کثیری از زنان ایرانی است که در طی حیات با مسائل و مشکلات بسیار دست به گریبان بوده‌اند، اما برای حفظ حیثیت و آبرو و سنت‌های خانوادگی خاموش مانده و دم بر نیاورده‌اند.

«پژمان بختیاری» فرزند ژاله درباره مادر خود می‌نویسد که: «ژاله شاعر درون خود و رنج‌ها و ناکامی‌های خود بود.»

«ژاله» شهرت و محبوبیت «پروین» را ندارد و با اینکه شاعری توانا و خوش قریحه و هنرمند است آنچنانکه باید شناخته نشده است، زیرا «ژاله» بمناسبت محیط زندگانی و اجتماعی خود که شهرت زنان را به شاعری بر نمی‌تافت از انتساب به شعر و شاعری تبری می‌جست و دیوان غزل‌هایش را به آتش سپرده بود و آنچه که اینک در دست است و دیوان مختصری را تشکیل می‌دهد، اوراق پراکنده‌ایست که پس از مرگ وی، فرزندش آنها را بر حسب تصادف در لابلای کتابها و یادداشتها یافته و گردآورده است.

«بانو عالمتاج قائم مقامی» متخلص به «ژاله»، دختری از نسل «میرزا ابوالقاسم قائم مقام»

است که در خانواده‌ای متدین به دنیا آمده و در آن زمان که بسیاری از دختران از کسب دانش و حتی خواندن و نوشتن ساده و ابتدایی نیز محروم بودند، به مکتب رفته، معلّم سرخانه داشته و چون حافظه و استعداد و شوق آموختن داشته است، به آموختن فارسی و عربی پرداخته و بتدریج صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و نقد شعر و مقدمات حکمت و تا حدّی هیأت آموخته و دامنه مطالعاتش را در کتب و دواوین شعرا گسترش داده و بانویی دانشمند و سخن شناس شده است. اما در عین حال محدودیت‌ها و قیود اجتماعی آن عصر او را که زنی پردگی و خانه‌نشین است سخت گرفتار و مقید ساخته و ظلم و ستمی بر او روا داشته که تلخی و گزندگی آن در همه آثار و اشعارش بخوبی محسوس و آشکار است.

این دختر با استعداد در شانزده سالگی به خانه شوهر می‌رود و به قول فرزندش وجه‌المصالحة مسائل خانوادگی می‌گردد و به اجبار به یک ازدواج یا وصلت سیاسی تن در می‌دهد و در نتیجه این ازدواج نامناسب و پیامدهای آن، روح لطیف و طبع حسّاس شاعرانه‌اش در زندگی با شکست سختی روبرو می‌شود و همین امر موجب افکاری غم‌انگیز و بدبینانه در اشعار او شده است.

«ژاله» زنی زیبا، با ذوق و هنرمند است و بخصوصیات و امتیازات خویش سخت آگاه. او با آگاهی و تیزهوشی و فراستی که دارد، نیازهای روحی خود را درک می‌کند و بدین جهت هرگز به سرنوشت خود تسلیم نمی‌شود، در عین حال که به قیود اخلاقی و اجتماعی سخت پای‌بند است و صراحت او در بیان این مطالب هرگز به بی‌آزمی منجر نمی‌شود.

او با اینکه خود هرگز روی خوشی و سعادت ندیده و رنگ بدبینی و غم در اشعارش منعکس است، اما در عین حال به دختران زمان خویش نوید آینده بهتر و آزادیهای بیشتر می‌دهد و می‌گوید:

نور چشما دخترا، آینده اندر دست تست قدر نعمت را بدان ای گوهر یکتای من

پاکدامن باش و زآزادی بجز عزّت مخواه راه تاریکان مرو ای زهره زهرای من

و چنانکه می‌بینیم، پیش‌بینی و آینده‌نگری او تا حدّی به وقوع می‌پیوندد و به فاصله ۲۳ سال پس از تولّد او «پروین اعتصامی» قدم به جهان هستی می‌گذارد و بطور آشکار از آزادیهای بیشتری برخوردار می‌گردد.

«ژاله» از ابراز احساسات زنانه در شعر خودداری نکرده است. او به زیبایی خود کاملاً آگاه است و آنچنان الفتی با آئینه دارد که استاد زنده‌یاد، دکتر «غلامحسین یوسفی» او را همراز آئینه لقب داده‌اند.^۱

او زیبایی خود را می‌ستاید و در دنیای رؤیاهای خود بسر می‌برد و از اینکه شوهرش دلخواه او نیست، سخت شکوه می‌کند. دلی پرشور و عشق دارد، اما متأسفانه نمی‌تواند این عشق را بر کسی نثار کند. البته بیان این مطالب بطور آشکار در شعر ژاله از آنروست که او برای دل خود شعر می‌سروده و قصد انتشار آن اشعار را نداشته است و آنها را زمزمه‌های دل دردمند خویش می‌دانسته است.

اما بعکس در شعر «پروین»، هرگز به این مسائل اشاره‌ای نشده است. پروین آنقدر معصوم و محبوب است که اصلاً خود را زن نمی‌پندارد. استاد «غلامحسین یوسفی» دربارهٔ پروین می‌نویسند: «برخی معاصران خاصهٔ آشنایان با ادبیات مغرب زمین و شعر امروز وقتی انعکاس کششهای جسمانی و تب‌های عشق و رنگ زنانه آن را در شعر «پروین» نمی‌یابند در نظرشان نامنتظر می‌نماید. گویی هر زن شاعر ناگزیر باید درون مایهٔ شعرش از این گونه باشد و حال آنکه بسیار مردان سخنور بوده‌اند و هستند که در این زمینه‌ها سخن نگفته‌اند، بعلاوه به مقتضیات عصر و محیط پرورش «پروین» و عفاف و حفاظ آن و منش و خصلت سراینده که خاص خود اوست نیز باید توجه داشت.»^۱

مرحوم «سعید نفیسی» دربارهٔ پروین می‌گوید: «پروینی که من می‌دیدم و بارها هم دیدم بدین گونه بود: - قیافهٔ بسیار آرام داشت - با تأنی و وقار خاصی جواب می‌گفت و می‌نگریست - هیچ‌گونه شتاب و بی‌حوصلگی را در او ندیدم. چشمانش بیشتر به زیر افکنده بود - یاد ندارم در برابر من خنده کرده باشد ... هرگز یک کلمه خودستایی از او نشنیدم و رفتاری که بخواهد اندک نمایش برتری بدهد از او ندیدم، ...»^۲

«پروین اعتصامی» و «ژاله قائم‌مقامی» هر دو در زندگی زناشویی با شکست روبرو می‌شوند. «پروین» اشارهٔ صریحی به این موضوع ندارد، اما در دیوانش چند بیت دیده می‌شود که گفته‌اند در وصف دوران کوتاه شوهرداریش سروده است:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی
ای لعل دل‌افروز تو با اینهمه پرتو جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

(دیوان پروین اعتصامی - چاپ هفتم - ص ۲۶۸)

اما «ژاله» بصراحت از شوهر نامناسب و زندگی ناکام خویش یاد می‌کند و فریاد برمی‌آورد و

۱ - چشمه روشن، چاپ اول، ص ۴۱۵ - ۴۱۴

۲ - مجلهٔ ایران نامه، سال ششم، شماره ۱، ص ۱۲۹ «به یاد هشتادمین سالگرد تولد پروین اعتصامی پائیز ۱۳۶۶»

اشعاری در مذمت و وصف شوهری که نمودار شدت نفرت و رنج اوست می‌سراید.^۱

جایی مادر خویش را مخاطب قرار می‌دهد و صمیمانه با مادر می‌گوید:

چه می‌شد آخر ای مادر اگر شوهر نمی‌کردم

گسرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم

مگر باری گران بودیم و مشت استخوان ما

پدر را پشت خم می‌کرد اگر شوهر نمی‌کردم

برآن گسترده خوان گویی چه بودم؟ گربه‌ای کوچک

که غیر از لقمه‌ای نان خواهش دیگر نمی‌کردم

در مجموع وقتی «ژاله» و «پروین» را با هم مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که «ژاله» همانطور که شاعر درون خود و رنجها و ناکامی‌های خود بوده است و شعرش گزارش احوال شخصی خویش، شعر «پروین» به تعبیر پدرش «شعر اوقات و احوال و اشخاص نیست. شعر تربیت و تهذیب و تعمیم اخلاق کریمه است - ترانه روح‌فزای مهر و عاطفت و فضیلت است، نغمه جذاب سعی و عمل و همت و اقدام است - سرود بیداری و پرهیزگاری و رستگاری است».^۲

«پروین اعتصامی» تنها در سه مورد از خود سخن به میان آورده است، مسأله ازدواج، مرثیه‌ای که برای پدرش گفته و شعری که برای سنگ مزار خود سروده است. در سایر اشعار مسائل همگانی است و جنبه شخصی و فردی ندارد.

اما پس از «پروین اعتصامی» آنکه در سی سال گذشته و بخصوص سالهای دهه چهل، شهرت و آوازه بسیار بدست آورد، «فروغ فرخزاد» است. به هنگام وفات «پروین»، فروغ طفلی هفت ساله بود (پروین در فروردین ماه ۱۳۲۰ درگذشت و فروغ در دی ماه ۱۳۱۳ متولد شد). این کودک خردسال بزرگ شد، بالید و در مسیر شاعری افتاد و تقریباً همان فاصله زمانی که بین «ژاله» و «پروین» وجود داشت، بین «فروغ» و «پروین» بود. «فروغ» حیات و زندگی «پروین» بخاموشی گرائید و نزدیک به بیست سال بعد «فروغ فرخزاد» در صحنه شعر معاصر ایران درخشید. «فروغ» از پیروان مکتب نیما بود، شعرش آزاد و خودش آزادتر از شعرش!

البته شخصیت و احوال و شرایط زندگی «پروین» و «فروغ» با هم قابل مقایسه نیست در عین حال که خصوصیات روحی مشترک بین آن دو وجود دارد.

«فروغ» در زمانی می‌زیست که شروع تزلزل در سنت‌ها بود و او در شکستن آن سنت‌ها و در

۱ - رجوع شود به دیوان ژاله با کتاب چشمه روشن، چاپ اول، ص ۲۳۱.

هم صحبت من طرفه شوهریست شوهرن نه که بررفته آذرست

۲ - یادداشت‌های پدر شاعر، یادنامه پروین اعتصامی - گردآوری علی دهباشی، ص ۵۹.

هم ریختن و زیر پا نهادن قیود اخلاقی و اجتماعی تعمّدی بسزا داشت. در عین حال که روحی لطیف و حسّاس داشت و انسانی درد آشنا و واقف به رموز انسانیت بود. «فروغ» زنی عصیانگر و ماجراجوست بود و این موضوع را در مجموعه‌های اولیه شعرش بخوبی می‌توانیم مشاهده کنیم.

«فروغ» ۳۲ سال بیشتر عمر نکرد حتّی عمرش کوتاه‌تر از پروین بود. «فروغ فرخزاد» در سالهای دههٔ چهل به اوج شهرت و محبوبیت خود رسید و به علّت جوّ خاصّ حاکم بر زمان، «پروین» را که در همهٔ سالهای زندگی و پس از آن مورد مهرورزی و ستایش ایرانیان بود، تحت الشعاع قرار داد و آنچنان هیاهویی برپا کرد که با مرگش دوستان و او سوگواریها کردند و به سر و مغز خود کوفتند و آثارش را با تیراژه‌های بسیار بالا به چاپ رساندند. شهرت «فروغ» از مرزهای ایران هم گذشت و آثارش به زبانهای بیگانه ترجمه شد.^۱

چندی پیش در مجله «کلک» مقاله‌ای به قلم آقای «مجید روشنگر» دربارهٔ مؤسسه انتشارات مروارید خواندم که بی‌مناسبت نمی‌دانم شمه‌ای از آنرا در اینجا نقل کنم:

«سی سال پیش سالهای دههٔ چهل، سالهای اوج شعر امروز فارسی بود، مروارید قرار بر این گذاشته بود که به شعر امروز فارسی تأکید بیشتری بورزد. تولّدی دیگر، چهارمین مجموعهٔ شعر «فروغ فرخزاد» در تأکید خاصّ مروارید به قلمرو شعر امروز فارسی بود که جزو نخستین کتابهای مروارید منتشر شد.

چاپ «تولّدی دیگر» با صحافی بسیار نفیس در سه هزار نسخه به بهای صد ریال به بازار آمد. «فروغ فرخزاد» آن روزها می‌گفت که باور نمی‌کنم کتاب مرا در تیراژ سه هزار نسخه به بهای صد ریال خریداری کنند. (آن روزها صد ریال برای یک کتاب شعر صد و بیست صفحه‌ای قیمت نسبتاً گرانی بود.) یک چهارم این هزینه یعنی بیست و پنج ریال آن فقط هزینه صحافی فاخر آن کتاب بود. اما مروارید مضر بود که شایستگی شعر امروز را با فخامت چاپ چنین کتابهایی ارج ندارد. اما نشان به آن نشانی که چاپ اوّل تولّدی دیگر در مدّت بسیار کوتاهی به فروش رفت و چاپ‌های بعدی این اثر در تیراژهای پانزده هزار نسخه به بازار آمد.»

(نقل از مجله کلک، شماره ۱۶، تیرماه ۱۳۷۰، مقاله آقای مجید روشنگر دربارهٔ مؤسسه انتشارات مروارید)

۱ - فروغ فرخزاد ۲۴ بهمن ماه سال ۱۳۴۵ ساعت ۴/۵ بعدازظهر در یک حادثه رانندگی کشته شد. همان شب و فردای تصادف، روزنامه‌ها با تیراژه‌های درشت می‌نویسند «فروغ فرخزاد در تصادف اتومبیل کشته شد، مرگ بر اثر ضربه مغزی و شکستگی جمجمه بود.» و صعود تیراژ روزنامه‌ها و مجلات نشان می‌دهد که چگونه از دست رفتن فروغ، دوستان شعر او را داغدار کرده است.

(نقل از کتاب جاودانه فروغ فرخزاد، ص ۲۴۳)

پروفسور «مایکل هیلمن»، می‌نویسد: شاید «فروغ فرخزاد» موقعیت اجتماعی خود را در ایران مشابه با ژاندراک می‌دانست - او فروغ را با پروین مقایسه می‌کند و می‌گوید «فرخ‌زاد» در اشعار خود با جامعهٔ مردسالار ایران به مبارزه پرداخته و برخلاف «پروین اعتصامی» تسلیم قیود و محتوای سنت‌های شعری که ساخته و پرداخته مردان بود نگردیده است. او می‌گوید: در مقایسه با شاعران زن، او هنرمندی برتر و شجاعتر بود که به دلخواه خود زندگی می‌کرد.

(زنی تنها - فروغ فرخزاد و اشعارش - نوشتهٔ مایکل هیلمن، واشنگتن دی سی ۱۹۸۷ - ترجمهٔ دکتر محمدرضا قانون‌پرور).

به نقل از مجلهٔ کلک، شماره ۱۶، تیرماه ۱۳۷۰

«اخوان ثالث» در مصاحبه‌ای راجع به «فروغ» می‌گوید: حقیقتش اینست که من هیچ عقیدهٔ خاصی دربارهٔ فروغ فرخزاد ندارم. او زنی معترض به ستمی که بر زنان می‌رفت بود. او می‌خواست به ظلمی که به نیمی از افراد جامعه می‌شد اعتراض کند. این‌ها در کتابهایش می‌توانیم ببینیم. از اسیر گرفته تا دیوار، و زندگی و طرز فکر خیالی‌اش را در عصیان.

بعد هم که خواست اسلوب و طرز کار تازه‌ای ارائه دهد، بسیار لطیف و پرشور و حال شعر می‌گفت و از زنان جالب و خوب روزگار ما بود. البته هر کس در جوانیش این سو و آن سو چمیدنهایی دارد و تلو تلو خوردنهایی که فروغ هم داشت. من نمی‌خواهم از او به عنوان یک زن مقدس سخن بگویم. او شاعر خوبی بود. بخصوص شعرهای آخرش بسیار لطیف و پرشور و حال بود، شعر ناب و نجیب بود... او در این اواخر به قول معروف سهل و ممتنع شعر سروده است. کسانی هم که از او تقلید می‌کنند ول معطلند. من کسی را مخصوصاً در میان خانمها ندیده‌ام که بتوانند حتی به سایه‌اش هم برسند، مگر خانم «سیمین بهبهانی» که در جستجوی راه تازه‌ایست و می‌خواهد در غزلیاتش کار تازه‌ای بکند...

... نه، به هیچ روی میان کار «فروغ» و «پروین» چنین شباهتی را نمی‌توان دید، مگر در بعضی مسائل عاطفی که زنان معمولاً دارند. مسائلی مثل بچه و مادر و چیزهایی از این قبیل که ذهنیت زنان را بوجود می‌آورد، در غیراینصورت نه من هیچ شباهتی را بین اینها نمی‌بینم. پروین یک شاعر کلاسیک است و فروغ شاعری نو و مدرن.

پروین شاعری معصوم و خانه‌نشین است با تمام قیود اخلاقی به میراث رسیده از گذشته، قیودی که فروغ کاملاً بدانها پشت پا زده است. علم طغیانی بر ضد آنها برافراشته است. پروین انسانی اخلاقی و شکیب‌ا بود و فروغ شاعری بی‌تاب و تحمل.^۱

اما نظری که آقای «علی دهباشی» در مورد «پروین» و «فروغ» ابراز داشته‌اند از همه اظهارنظرها و مقایسه‌ها دلنشین‌تر است، ایشان می‌نویسند:

«اغلب اساتید ادبیات فارسی از «ملک الشعرای بهار» گرفته تا «علی اکبر دهخدا»، «محمد معین»، «احسان یارشاطر» و اخیراً «حشمت مؤید» متفق‌القولند که «پروین اعتصامی» یکی از برجسته‌ترین شعرای کلاسیک و نیز نام‌آورترین شاعر زن ایرانی است.

قدر مسلم آن است که ارج و قرب و عزت و احترام «پروین اعتصامی» در تاریخ شعر فارسی به هیچ وجه منافاتی یا تصادمی با نقشی بی‌نظیر و عدیل «فروغ فرخزاد» که چون اتفاقی عجیب بر صحنه ادبیات معاصر فارسی می‌درخشد ندارد. «پروین» و «فروغ» دو اتفاق مجزا، دو پدیده ناهمگون، دو موهبت متفاوت در تفکر خلاق شاعرانه معاصر فارسی‌اند.

عزت یکی ذلت دیگری، احترام یکی بی‌حرمتی دیگر و اهمیت یکی علی‌السویه بودن دیگری نیست، علی‌رغم گسترش هنری عظیم هر یکی از این دو بزرگوار، قلمرو خلاقیت هنری بقدری وسیع و رفیع است که برای هردو آنان حیطة ثبات و استواری مهیاست.^۱

و اما دیگر شاعر نام‌آور این قرن خانم «سیمین بهبهانی» است که هم زمان و معاصر «فروغ فرخزاد» است و بحمدالله این شانس را آورده است که تا کنون زنده است و همچنان فعال و در سالهای اخیر شعرش در اوج و بسیار درخشان.

«فروغ» و «سیمین» هر دو در مجموعه‌های اولیه شعر خود به بیان احوال شخصی و عاطفی خویش پرداختند و در سالهایی که به مرحله رشد و بلوغ فکری رسیدند، شعرشان رنگی دیگر بخود گرفت و دلنشین‌تر شد.

شعرهای «فروغ» در مجموعه‌های «اسیر» و «دیوار» و «عصیان» و شعرهای سیمین در کتابهای «جای پا» و «مرمر و چلچراغ» از این گونه است. «فروغ» با انتشار کتاب «تولد دیگر» تولدی دیگر یافت و سیمین با انتشار کتاب «رستاخیز» و پس از آن «خطی ز سرعت و آتش» و «دشت ارژن» قدم در راهی دیگر نهاد.

«سیمین بهبهانی» در مقدمه کتاب «دشت ارژن» می‌نویسد:

«حقیقت اینکه: سالیانی است که شعرم فریادی ناگزیر و جنبشی انعکاسی است، مثل ضربان قلب و نبض، یا فریادی که در برخورد با ناملایمی سر می‌دهیم. من در این حرکت و در این فریاد دخالتی ندارم. جز اینکه وجود آن را احساس می‌کنم ...

دیربست تا شعرم به یک عاطفه همگانی بدل شده است. گویی که زبان جمع است و این نه

از آن روست که خواسته‌ام تا از زبان جمع سخن بگویم، بلکه از آنست که فردیت خویش را گم کرده‌ام و در دل جمع مستحیل شده‌ام.^۱

اما در مورد اشعار «پروین» وضع چنین نیست. شعرهای «پروین» همه یکدست و یکنواخت و بر یک روال است. بعضی بزرگان و صاحب‌نظران درباره شعر «پروین» نوشته‌اند که گویی پروین همه اشعار خویش را در یک ساعت و یک روز سروده است.^۲

«سیمین» هم بمانند «پروین» این شانس را داشته است که در خانواده‌ای با فرهنگ و ادب دوست، قدم به عرصه هستی گذارد، پدرش «عباس خلیلی» مدیر روزنامه «اقدام»، مردی ادیب و دانشمند است و مادرش «فخر عادل خلعت‌بری» از زنان فاضل و ادب‌شناس زمان خویش است. «سیمین» درباره مادر خود ونحوه تربیت خویش می‌نویسد: «مادر هرچه داشت به من داد، درستی و راستی و ذوق سلیم و عواطف تند و سوزان و بالاخره شعر، او از کودکی مرا به قصد شاعر شدن تشویق و تربیت کرد و شعر را کلمه به کلمه در دهانم گذاشت.»^۳

«سیمین بهبهانی» درباره تأثیرپذیری خود از «پروین» می‌نویسد:

«پروین» شاعر و شعر «پروین» در نوجوانیم یکی از انگیزه‌های گرایش به شاعری بوده است... شاید او نخستین کسی باشد که داعیه شعر را در من پرورد. در نوجوانی تأثیری از او در کار خویش داشتم. می‌خواستم جای خالی او را پر کرده باشم. در آن هنگام او برایم نهایت اعتلای یک شاعر بود و در ذهنم این واقعیت نمی‌گنجید که هر کس باید جای خود را پر کند، نه جای دیگری را، دو سه سالی گذشت تا توانستم تنش این تأثیر را وانهم.^۴

اما در احوال و روحیات و زندگی خصوصی، «سیمین» هم تا حدی سرنوشت زنان شاعر پیش از خود را داشت. او می‌گوید:

«سپید پوشیدن، بخت سپید ارمغانم نکرد. اما سپیدی خوش باوری‌هایم به هزار خط سیاه مشبک شد، خطوطی که هنوز هم - هرگاه کاغذی سیاه پیش روی دارم و قلمی سیاه در دست، نقش روان نهفته بر آن می‌نگارم: روان مشبک.»^۵

تا بدینجاکه حکایت زنان شاعر و قصه و غصه آنان را نقل کردم، روزگاری و زمانی نزدیک به یک قرن را پشت سر گذاشتم. از «ژاله قائم مقامی» زنی از دوره قاجاریه آغاز کردم و به «سیمین بهبهانی» شاعر زنده معاصر که مسائل انقلاب ایران و جنگ عراق و ایران را به شعر سروده است، مطلب را به پایان آوردم، بی‌آنکه خود بدانم که آیا به هدف و منظور خود دست یافته‌ام یا خیر؟!

۱ - دشت ارژن، مقدمه ص ۹. ۲ - چشمه روشن، ص ۲۲۳. ۳ - مجموعه رستاخیز، ص ۶.
۴ - یادنامه پروین اعتصامی - به کوشش علی دهباشی - چاپ اول، ص ۹۰. ۵ - آن مرد، مرد همراه، ص ۲۶.

منظور من از نوشتن این مقاله عریض و طویل و این گفتار گسترده، نقد شعر و پرداختن به سبک شاعری و جزئیات فنون ادبی شعر این شاعران نبود، بلکه می‌خواستم شاعران زن را از لحاظ روحیات و خصوصیات اخلاقی و محتوای شعری و برخورد با مسائل زندگی و مشاهدات اطراف و محیط مورد بررسی و مطالعه قرار دهم و وجوه اشتراک و افتراق بین آنان را بیان نمایم.

چهار شاعر مورد بحث ما هر کدام به فاصله تقریبی بیست سال از دیگری در عرصه شعر و شاعری درخشیده‌اند و به شهرت و محبوبیت دست یافته‌اند.

این چهار تن در دوره‌های مختلف و متفاوت با یکدیگر زیسته‌اند و شرایط زندگی هیچ یک از آنها شبیه دیگری نیست. بدین معنا که «ژاله قائم مقامی» زنی مستوره و خانه‌نشین است، «پروین اعتصامی» از خانه و پس پرده برون آمده و قدم به مدرسه آمریکایی دختران در تهران گذاشته است، «فروغ فرخزاد» در اوج ابتذال اجتماعی و فرهنگی ایران به اوج شهرت رسیده است و «سیمین بهبهانی» سه دوره را درک کرده و سرانجام زندگیش به دوران انقلاب اسلامی ایران کشیده است و از هر قبیل شعر سروده است.

از لحاظ خانوادگی و تربیت و محیط پرورشی نیز، این چهار زن با هم یکسان نیستند. بدین معنا که «پروین» دختر «یوسف اعتصام‌الملک» است و «فروغ» از خانواده «فرخزاد».

اما نکته اینجاست که این چهار زن شاعر با همه این اختلافات و تفاوتها تا حدی روحیات مشترک، خواستها و آرمانهای مشترک، رنجهای مشترک، شکست‌ها و ناکامیهای مشترک و بالاخره اشعاری در مضامین و محتوای مشابه دارند و از زن بودن خود در رنجند و این مطلب را در اشعار خود بارها به زبان آورده‌اند.

«ژاله قائم مقامی» در انتقاد از شوهر و سرنوشت خویش می‌گوید:

آری بود او مرد و من زنم	زن ملعبه خاک بر سریست
دردا که در این بوم ظلمناک	زن را نه پناهی، نه داور است
گر نام وجود و عدم نهد	بر مرد و به زن نام درخور است

«پروین اعتصامی» می‌گوید:

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود	پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت	زن چه بود آن روزها گر زانکه زندانی نبود
کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد	کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
در عدالتخانه انصاف، زن شاهد نداشت	در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود

دادخواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود
از برای زن به میدان فراخ زندگی سرنوشت و قسمتی جز تنگ میدانی نبود
«دیوان پروین اعتصامی، چاپ هفتم، ص ۱۸»

و بالاخره «فروغ فرخزاد» در شعری که برای پسرش سروده است، می‌گوید:

«آن داغ ننگ خورده که می‌خندید

بر طعنه‌های بیهده من بودم

گفتم که بانگ هستی خود باشم

اما دریغ و درد که زن بودم.»

«مجموعه عصیان، چاپ نهم، ص ۵۸»

دکتر احمد تمیم داری

«انعکاس مسائل سیاسی و اجتماعی در دیوان شعر پروین»

جنگهای صلیبی (۱۰۹۵ - ۱۲۷۰ م) و یورش مغولان (۶۱۶ - ۶۵۶ ه. ق) و رنسانس اروپا و انقلاب فرانسه و پیشرفت فنون جنگی و ساختن جنگ‌افزارهای نوین و پیدایش دولتهای نیرومند از بزرگترین دگرگونی‌هایی بود که دولتمردان قاجار یا از آنها بی‌خبر بودند و یا توان اندیشه درباره آن رویدادها را نداشتند.

شکستهای فتحعلیشاه از دولت روس و شکستهای محمدشاه و ناصرالدین شاه از انگلیس زیانهای جبران ناشدنی بر پیکر ایران وارد آورد. پیشوای نهضت اصلاح در ایران میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر کاردان و شایسته‌یی بود که محمد شاه قاجار او را کشت و جایش را به میرزا آغاسی داد! در دوره ناصرالدین شاه میرزا تقی‌خان امیرکبیر کارهای قائم مقام را ادامه می‌داد که شاه او را کشت و میرزا آقاخان نوری را جانشین او کرد. ناصرالدین شاه در سالهای بازپسین امتیازهایی به انگلیس بخشید که از معروفترین آنها امتیاز توتون و تنباکو بود.

میرزا ملکم خان اصفهانی و سیدجمال‌الدین اسدآبادی در آگاه کردن دولت و ملت می‌کوشیدند. بازرگانان ایران از شاه و امین‌السلطان دادخواهی کردند اما نتیجه بدست نیاوردند. در برابر وامهایی که ناصرالدین شاه از روس و انگلیس دریافت کرد؛ فخرالواعظین کاشانی برای اتابک اعظم چنین سرود:

ارمنی‌زاده می‌آزار مسلمانان را	به کف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب	پس چه حاجت که به افلاک‌کشی ایوان را
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر	پاک از لوٹ وجود تو کند بستان را
کاسه‌لیسی تو از روس نبداد ثمری	کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

سرانجام در شهریور ماه ۱۲۸۲ ش اتابک اعظم از کار افتاد و عین‌الدوله به عنوان وزیر اعظم

به جای او نشست و پس از چندی به خودکامگی پرداخت و روحانیون و مردم از او ناامید شدند. میرزا حسن خان سپهسالار اندیشه وجود و حضور قانون را در اذهان مردم ایجاد کرد. میرزا حسن رشدیه چندین دبستان بنیاد نهاد، شیخ آقا هادی نجم آبادی سید محمد طباطبایی در گسترش دبستانها کوشیدند. تا سال ۱۲۸۵ ش که مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را صادر کرد کمتر شهری بود که دو سه دبستان نداشته باشد. دبستان را از آن روی یاد می آورم که بسیار کسان باور داشتند که تنها چاره دردها و مصیبتهای کشور، گسترش دبستانهاست. پروین اعتصامی فرزند یوسف اعتصام الملک در همین سال تولد یافت (۱۲۹۱ - ۱۳۵۶ ق).

در این دوره روزنامه نیز گسترش می یافت. گذشته از روزنامه های دولتی باید از چندین روزنامه دیگر نام بیاوریم، که در خارج از ایران منتشر می شد، مانند روزنامه اختر در استانبول و حکمت در مصر و قانون در لندن و حبل المتین در کلکته و ثریا در مصر.

در پایان سال ۱۲۸۳ نیمه دوم اسفند مطابق با محرم ۱۳۲۲ ق و اعطان در منبرها از مسیو نوز بلژیکی به شدت بدگویی و انتقاد کردند. مسیو نوز وزیر گمرکات و پست و تلگراف و رئیس تذکره بود و کارها را به ارمنیان سپرد و گفته می شد از نژاد جهود است و تجاوزهای آشکار بر مردم روا داشته بود. بازرگانان تهران از مسیو نوز بلژیکی و همدستان او آزرده شدند، در کرمان آشوب برخاست. مردم به تحریک عالمان دینی بانک استقراضی روس را که در پشت بازار کفاشها ساخته می شد، ویران کردند. به فرمان علاءالدوله حاکم تهران پاهای چند تن از بازرگانان را به جرم گران کردن قند چوب زدند. در مسجد شاه تهران شورش برخاست. مجاهدان همراه با چند تن از علمای دینی به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند و بست نشستند. مظفرالدین شاه صورت مقاصد علماء را خواند و پذیرفت و دستور داد عدالتخانه تأسیس کنند. عین الدوله با مردم و با علماء بد رفتاری می کرد. در مشهد نیز آشوب پیا خاست. بعضی از علماء را از شهر بیرون راندند. در مسجد جامع تهران نیز شورش برخاست. علماء به قم رفتند. مردم و علماء بسیار پایداری کردند سرانجام شاه تسلیم شد و در ۱۳۲۴ قمری مطابق با ۱۲۸۵ ش فرمان مشروطیت را صادر کرد و فرمان داد که انتخابات آغاز شود و مجلس شورا دایر گردد.

درباریان کارشکنی می کردند. در تبریز و آذربایجان پیش از صدور فرمان مشروطیت، آشوب و کشتار برپا بود. در قفقاز ارمنیان با مسلمانان می جنگیدند. در تبریز بحران نان پدید آمده بود و در پی احتکار غلات نان نایاب شده بود.

محمدعلی میرزای ولیعهد با مشروطه خواهان مخالف بود. مجلس چندگاهه ثمری نبخشید. جنبش در آذربایجان و تبریز ادامه می یافت. اشعار ادیب الممالک فراهانی تکه تکه بر بالای منابر

خوانده می‌شد:

مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم مظفرالدین شاه پنج ماه پس از صدور فرمان مشروطه وفات یافت. محمدعلی میرزا تاج‌گذاری نمود و با مجلس به مخالفت برخاست. در بهمن ماه ۱۲۸۵ ش در تبریز شورش برخاست. سال ۱۲۸۶ نخستین بهار آزادی بود. اما این بهار دیری نپایید. محمدعلی میرزا علی‌اصغرخان اتابک وزیر ستمگر دوران ناصرالدین شاه را به کار فرا خواند. در میان علماء دودستگی پدید آمد. در اردیبهشت ماه ۱۲۸۶ در تبریز شورش پیا شد.

میرزا علی‌اصغرخان اتابک با حيله و تزویر با مشروطه خواهان مبارزه می‌کرد. در هشتم اسفند ۱۲۸۷ ش در برابر کالسکه‌های محمد علی شاه در مسیر دوشان‌تپه، دو نارنجک منفجر شد. قوام‌الملک شیرازی که از مخالفان مشروطه بود در شیراز کشته شد. قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس حاکی از تقسیم ایران به سه منطقه نفوذ بود. محمدعلی شاه در ۱۲۸۷ ش یا ۱۳۲۶ قمری مجلس را به توپ بست و ملک‌المکملین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و گروهی دیگر از آزادیخواهان را کشت و سپس در برابر جنبش تهران و تبریز تاب مقاومت نیاورد و به سفارت روس پناهنده شد و احمد میرزا در سال ۱۲۸۸ ش به سلطنت رسید و در سال ۱۳۰۴ هـ ش عزل گردید. رضاخان پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش سردار سپه و فرمانده کل قوا گردید و در سال ۱۳۰۴ جلوس کرد. در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ش از سلطنت برکنار شد.

جنگ جهانی اول و فعالیت قوای روس و انگلیس در ایران، واگذار کردن امتیازهایی همچون لاتاری، توتون و تنباکو، قرارداد با ویلیام ناکس دارسی به مدت ۶۰ سال و واگذاری آن به شرکت انگلیسی، لغو آن از طرف رضاخان و قرارداد جدید از ۱۳۱۲ ش تا ۱۳۷۲ به مدت ۶۰ سال دیگر، قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به سه منطقه نفوذ در شمال و جنوب و مرکز، قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله که به موجب آن ایران تحت‌الحمايه انگلیس درمی‌آمد.

تبعید شدن بهار، کشته شدن میرزاده عشقی، کشته شدن فرخی یزدی در زندان قصر تهران، رواج ایدئولوژی کمونیستی، مسأله استعمارهای غربی در آسیا و آفریقا، بی‌سوادی و جهل و فقر و بی‌خبری، فروش نفت به بهای اندک و استبداد رضاخانی، طرح جمهوری قلابی که عشقی درباره آن منظومه‌ای ساخت و امثال این حوادث شوم و رویدادهای مهم تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیشتر شاعران و روشنفکران و روحانیون و صاحب‌نظران را بشدت متأثر کرده بود.

پروین در ۲۵ اسفندماه سال ۱۲۸۵ ش (۱۳۲۸ ق، ۱۹۱۰ م) در تبریز چشم به جهان گشود. پدر او یوسف اعتصامی ملقب به اعتصام‌الملک، ۱۲۵۳ ق، ۱۳۱۶ ق، ۱۹۳۷ در پی چاپ نشریه

بهار و ترجمه بعضی از آثار مهم عربی و فرانسوی در روزنامه‌نگاری و ادب پارسی پایگاه مهمی یافت. پروین در مدرسه آمریکاییها در تهران به تحصیل پرداخت و برخلاف تعلیماتی که دیده بود شخصیت و ویژگیهای یک زن شرقی مسلمان را حفظ کرد. او بسیار محبوب و گوشه‌گیر بود. او در دوره رضاخان از سن بیست سالگی تا ۳۵ سالگی در نهضت زنان ایران شرکت نکرد؛ زیرا او طرفدار نهضت اکثریت زنان ایران بود و نه معدود زنانی که از طبقه او بودند. هرگز خود را مبارز در رفع حجاب جلوه نمی‌داد و در محافل بانوان مبارز شرکت نمی‌کرد.

رضاخان می‌خواست او را ندیمه ملکه بکند ولی پروین از این کار سرباز زد.^۱ در عمر کوتاه ۳۵ ساله پروین از ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰ ایران صحنه تاخت و تازها و رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بود که بسیاری از آنها نه تنها به سود ملت ایران نبود بلکه زیانهای فراوانی نیز دربرداشت. برای مبارزه با ناهنجاریها در صحنه سیاست داخلی و خارجی مربوط به ایران، گروهی از شاعران با شعر خود همچون سلاحی استوار در جامعه آشوب‌زده ایرانی حضور یافتند و جان عزیز بر سر این کار باختند.

شاعرانی همچون عشقی و عارف و لاهوتی و فرخی یزدی در برابر وقایع اجتماعی و سیاسی کنش داشتند و تنها واکنش نشان نمی‌دادند، اما پروین به عنوان یک زن شاعر با همه عظمتی که دارد در برابر آن همه وقایع اجتماعی و سیاسی کنشی نداشت و تنها واکنش نشان می‌داد و واکنش او هم لحظه‌یی و مقطعی نبود بلکه واکنشی بود تاریخی در برابر ارباب زر و زور. اگر کسی تنها سبکهای شعر و شاعران ایران را بشناسد و نداند که پروین در چه دوره‌یی می‌زیسته است و نتواند تاریخی از زندگی او بدست آورد ناچار است او را در یکی از قرنهای پنجم تا نهم قرار دهد. سبک شعر او با چهارصدسال شعر فارسی که مکتب خراسانی و عراقی را در بر می‌گیرد، انعطاف دارد. در شعر پروین تنها سایه‌ها و شیخ‌هایی از رویدادهای تاریخی را می‌توان یافت. نمی‌دانم می‌توانم در برابر آن همه وامهای سرسام‌آور که پادشاهان قاجار از دولتهای بیگانه می‌خواستند این شعر پروین را به عنوان انفعالی لطیف بیاورم یا نه:

نخواست هیچ خردمند وام از ایام که با دسیسه و آشوب باز خواهد وام

(دیوان، ص ۲۲)

و باز نمی‌دانم در برابر حوادث شومی که صفحه ایران را در طول ۳۵ سال زندگی پروین فراگرفته بود می‌توانم این چند بیت از قطعه تاراج روزگار را بیاورم:

۱ - وینسنت شیان Winsent Shian، در مجله Newpersia، نیویورک، ۱۹۲۷ م؛ ص ۲۵۵؛ نقل از ادبیات نوین ایران، آژند، ص ۲۲۵؛ نقل از ادبیات نوین ایران، آژند، ص ۱۷۷.

کدام غنچه که خورش به دل نمی جوشد
کدام شاخه که دست حوادثش نشکست
کدام قصر دل افروز و پایه محکم
که پیش باد قضا خاک رهگذاری نیست
اگر سفینه ما ساحل نجات ندید
عجب مدار که این بحر را کناری نیست

(دیوان، ص ۱۰۷)

نمی دانم پروین با اینکه تاریخ ایران را خوانده یا دست کم وقایع مهم دوره مشروطه پس از آن را شنیده چه عکس العملی داشته؟ آیا چند بیت زیرین را می توان حکایت از واکنش او در برابر دوره استبداد صغیر و بمباران مجلس دانست یا نه؟

سترده شد فروغ روی نسرین
به باغ افتاد عالم سوز برقی
خسک در خانه گل جُست راحت
سیه بادی چو پُرآفت سَمومی
تو گویی فتنه یی بُد روح فرسا
ز پای افکنده بس سرو سهی را
به هر سویی فسرده شاخ و برگی
پریشان گشت چین زلف سوسن
به یک دم باغبان را سوخت خرمن
زغن در جای بلبل کرد مسکن
گرفت اندر چمن ناگه وزیدن
تو گویی تیشه یی بد بیخ برکن
به یک نیرو چو دیو مردم افکن
بپرتابید چون سنگ فلاخن

اما سرانجام پس از بیان این همه نابسامانی تنها چاره یی که به خاطر شاعر می رسد کسب دانش و صبر است:

در این ناوردگاه آن به که پوشی ز دانش مغفر و از صبر جوشن

(دیوان، ص ۵۲)

تنها اشعاری که از پروین می تواند گویای نکته یی تاریخی و اجتماعی باشد یکی با عنوان «زن در ایران» است و دیگری با عنوان «نهال آرزو» که برای جشن فارغ التحصیلی خود و همکلاسیهایش سرود.

بعید نمی دانم که قصیده زن در ایران را با توصیه پدرش جرأت کرده سروده باشد؛ زیرا پدر او در اسفند ماه ۱۳۱۴ زنده بوده است:

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود
زندگی و مرگش اندر گنج عزلت می گذشت
کس چو زن اندر سیاهی قرنهای منزل نکرد
پیشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود
زن چه بود آن روزها گر زانکه زندانی نبود
کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود

(دیوان، ص ۱۱۸)

در قطعه نهال آرزو چنین سرود:

ای نهال آرزو خوش زی که بار آورده‌یی
 غنچه بی‌باد صبا، گل بی‌بهار آورده‌یی
 غنچه‌یی زین شاخه ما را زیب دست و دامن است
 همتی ای خواهران تا فرصت کوشیدن است
 پستی نسوان ایران جمله از بی‌دانشی است
 مرد یا زن، برتری و رتبت از دانستن است
 از چه نسوان از حقوق خویشان بی‌بهره‌اند
 نام این قوم از چه دور افتاده از هر دفتری
 دامن مادر نخست آموزگار کودک است
 طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری
 با چنین درماندگی، از ماه و پروین بگذریم
 گر که ما را باشد از فضل و ادب بال و پری

(دیوان، ص ۲۶۱)

با توجه به این دو سروده‌ی پروین در می‌یابیم که او تنها راه ترقی زنان را در کسب دانش می‌دانسته است و همچون میرزا حسن رشیدی و میرزا حسین خان سپهسالار و طرفداران آنان، برای پیشرفت جامعه تنها معتقد به توسعه دبستان یا مدرسه بوده است.

تنها قصیده‌یی که با ادبیات کارگری و رنجبری مناسبت دارد شعر «ای رنجبر» اوست. زیرا که در دوره مشروطه و پس از آن به ویژه از زمان نفوذ انقلاب روس و طرفداری شاعرانی چون لاهوتی و فرخی یزدی و عشقی و ایرج از کارگران، نوعی شعر رایج می‌شود که مضمون آن تنها برای دفاع کارگران و ایجاد آگاهی در اذهان آنان است. بخش عمده‌یی از دیوان لاهوتی و فرخی یزدی با توجه به ایدئولوژی پرولتاریایی مربوط به کارگران است. اینک چندبیت از اشعار پروین:

تا به کی جان‌کندن اندر آفتاب ای رنجبر

ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر

زین همه خواری که بینی ز آفتاب و خاک و باد

چیست مزدت جز نکوهش یا عتاب ای رنجبر

از حقوق پایمال خویشان کن پرسشی

چند می‌ترسی زهر خان و جناب ای رنجبر

جمله آنان را که چون زالو مَکندت خون بریز
و ندران خون دست و پای کن خضاب ای رنجبر
حاکم شرعی که بهر رشوه فتوی می‌دهد
کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر
در خور دانش امیرانند و فرزندانشان
تو چه خواهی فهم کردن از کتاب ای رنجبر
مردم آنانند کز حکم و سیاست آگهند
کارگر کارش غم است و اضطراب ای رنجبر
به گمان من دلیرانه‌ترین شعر پروین همین بیت است:
جمله آنان را که چون زالو مَکندت خون بریز
و ندر آن خون دست و پای کن خضاب ای رنجبر

(دیوان، ص ۸۲)

پروین در شعری با عنوان «نامه به انوشیروان» واژگان و ترکیب‌هایی همچون: خلق، امنیت، رفاه، تعمیر مملکت، مظلومه، مال، جاه، کج‌روی، خطا، کارخلق، دفتر انصاف، ... و مانند اینها را بکار برده است. در همین قطعه آورده است که چون شاه جور کند خلق در امید نجات خود و نابودی او روزشماری می‌کنند:

چون شاه جور کند خلق در امید نجات همی حساب شب و روز و سال و ماه کنند

(دیوان، ص ۲۵۰)

در دوره استبداد بسیاری از ادیبان و شاعران که راهی برای بیان باورهای سیاسی و اجتماعی و آزادیخواهی ندارند، ناچار نیروی خود را در مبارزه با دخانیات و در ترویج صنایع و کسب دانش و زیانهای گوشتخواری و بهره‌های گیاهخواری و مانند این چیزها، صرف می‌کنند. با توجه به انجمنهای خامخواری و گیاهخواری که در آن زمان تشکیل شده بود پروین چنین سرود:

تو کیمیای بزرگی بجوی، بی‌خبران بپل که قصه زخاصیت گیاه کنند

(دیوان، ص ۲۵۰)

پروین خواسته خود و مردم را از نامه بزرگمهر که سمبل خردمندی است به نوشیروان که سمبل حکومت و پادشاه زمانه اوست چنین سروده است:

بزرگمهر به نوشیروان نوشت که خلق ز شاه، خواهش امنیت و رفاه کنند
شهان اگر که به تعمیر مملکت کوشند چه حاجت است که تعمیر بارگاه کنند

چرا کنند کم از دسترنج مسکینان چرا به مظلومه افزون به مال و جاه کنند
چو جای خودنشناسی به حلیه مدعیان ترا ز اوج بلندی به قعر چاه کنند
بترس ز آه ستمدیدگان که در دل شب نشسته‌اند که نفرین به پادشاه کنند

(دیوان، ص ۲۵۰)

در مثنوی با عنوان «ناآزموده» سخن از قاضی بغداد است که بیمار شد و مسند قضا را به پسر سپرد و به او گفت:

تو به مسند برنشین جای پدر هر چه من بردم تو بعد از من ببر
گر بدانی راه و رسم کار را گرم خواهی کرد این بازار را
سالها اندر دبستان بوده‌ای بس کتاب و بس قلم فرسوده‌ای
خوش گذشت از صید خلق ایام من ای پسر دامی بنه چون دام من
حرف ظالم هر چه گوید می‌پذیر هر چه از مظلوم می‌خواهی بگیر
گاه باید زد به میخ و گه به نعل گر سَنَد خواهند باید کرد جعل!
در رواج کار خود چون من بکوش هر که را پرشیرتر بینی بدوش!

(دیوان، ص ۲۴۶)

صنعت پرسش و پاسخ یا گفت و شنود (Dialogue) «دایلوگ» یا «دیالوگ» که همان جدال و مناظره یا دیالکتیک (Dialectic) به شمار می‌رود در دیوان پروین بسیار قوی است و یکی از بزرگترین محاسن شعری او از لحاظ قالب و محتوی بکار گرفتن همین صنعت است. او در اثر آشنایی با زبان و ادب انگلیسی در جان بخشی به اشیاء یا (Personification) یا بکار بردن استعاره و سمبل‌ها بسیار موفق بوده است و بسیاری از خواسته‌های آرمانی و سیاسی و اجتماعی خود را در قالب استعاره‌ها و سمبل‌ها بیان کرده است.

در شعری با عنوان «نکوهش بی‌خبران» همای را نشانه آگاهی و قدرت و ماکیان را نشانه غفلت و نادانی دانسته و مثنی مردم دون که جیره‌خواری و در یوزگی را پیشه کرده‌اند سرزنش کرده است:

همای دید سوی ماکیان به قلعه و گفت که این گروه چه بی‌همت و تن‌آسانند
زبون مرغ شکاری و صید روباهند رهین مَنّت گندم فروش و دهقانند
نسه عاقلند از آن دستگیر ایامند نه زیرکند از آن پای بند زندانند

✱

هنوز بی‌خبرند از اساس نشو و نما هنوز شیفته این بنا و بنیانند

(دیوان، ص ۲۵۸)

پروین در سرودن مناظره از پیشینیان خود فراتر رفته و حدود ۶۵ شعر از ۲۴۸ شعر او از نوع قابل، حکایت، تمثیل، در قالب قصیده و قطعه و مثنوی توان یافت که به صورت مناظره سروده شده و ابداع او در مضمون و انتخاب از اشخاص، موجودات جاندار، گل و گیاه و اشیاء بی جان یا موضوعات انتزاعی همچون پیرزن و دوک، سوزن و رفوگر، سلیمان و مور، ماهی و ماهیخوار، قباد و پیرزن، عالم و نادان، مست و هوشیار، بلبل و مور، گنجشک و کبوتر و مانند اینها استفاده کرده و گاه عناصر طبیعی مانند ابر و گل و باران و قطره و آب را به سخن و مناظره آورده و در بکاربردن نمادهایی همچون روباه، گربه و موش، گرگ و گوسفند، گله و سگ، مار و دیو و طاووس و شغال و مور و پیل بزه، مسائل اخلاقی و اجتماعی تاریخی و آرمانی که در ذهن داشته بیان کرده است.

شعر پروین همچون شعر عشقی و بهار حاصل تجربه‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی که در صحنه‌های اجتماعی بدست آمده باشد، نیست؛ او حاصل تفکرات و تخیلات خویش را در محیط خلوت به رشته نظم کشیده و از سه منبع مهم بهره برده است که به ترتیب عبارتند از:

- ۱ - استفاده و تقلید از دیوانهای قدیمی.
- ۲ - توجه به آثار ادب اروپایی (لافونتن ۱۶۹۵ - ۱۶۲۱؛ ازوپ ۶۲۰ تا ۵۶۰ ق.م؛ فدروس؛ ایوان لریلوف؛ اریک آرتور پلر؛)
- ۳ - تخیل و تفکر و عواطف خویش.

پروین خواسته است که به شعر خود نوعی جاودانگی بخشد و موضوعهای گذشته و حال و آینده را در آن بگنجاند. او در سرودهای خود از واژگان قدیمی و اصطلاحاتی که در زبان او بکار نمی‌رفته استفاده کرده است به کلمات شحنه و دزد و دیولاخ و قافله، خنگ بادپای و رکاب و توسن و لگام توجه کنید:

در خانه شحنه خفته و دزدان به کوی و بام	ره دیولاخ و قافله بی مقصد و مرام
گر عاقلی چرا بردت توسن هوئی	ور مردمی چگونه شدستی به دیو رام
کس را نماند از تک این خنگ بادپای	پا در رکاب و سر به تن و دست در لگام
در خانه گر که هیچ نداری شگفت نیست	کالات می‌برند و تو خوابیده‌بی مدام

پروین در شعر خود پیوسته با مردم زحمتکش و محروم همدردی نموده از آنان دفاع کرده است و آسایش بزرگان را، نیا سودن برای خاطر بیچارگان می‌داند:

شنیده‌اید که آسایش بزرگان چیست؟ برای خاطر بیچارگان نیا سودن
در قطعه اشک یتیم چنین سرود:

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست
نزدیک رفت پیرزنی گوژ پشت و گفت
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست
کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
این اشک دیده من و خون دل شماست

(دیوان، ص ۷۹)

در بخشی از «اندوه و فقر» چنین سرود:

دولت چه شد که چهره ز درماندگان بتافت
پروین توانگران غم مسکین نمی خورند
اقبال از چپه راه ز بیچارگان رمید
بیهوده اش مکوب که سرد است این حدید

(دیوان، ص ۸۲)

در قطعه «بی پدر» فقر اجتماعی و بی دارویی و نبودن طبیب را چنین سروده است:

بر سر خاک پدر دخترکی صورت و سینه به ناخن می خست
که نه پیوند و نه مادر دارم کاش روحم به پدر می پیوست
گریه ام بهر پدر نیست که او مرد و از رنج تهدیستی رست
شصت سال آفت این دریا دید هیچ ماهیش نیفتاد به شست
پدرم مرد ز بی دارویی و ندر این کوی سه داروگر هست
دل مسکینم از این غم بگداخت که طبیبیش به بالین ننشست
سوی همسایه پی نان رفتم تا مرا دید در خانه ببست

پروین درباره بی پدری و بی مادری و تیره بختی و تحمل زن بابا برای دختران اشعار جالب سروده است. گدایان تیره روز نیز بخشی دیگر از جامعه اند که کس به آنان توجه نمی کند و آنان جز دشنام از کس و ناکس چیزی دیگر نصیبشان نمی شود:

بر سر راهی گدایی تیره روز ناله ها می کرد با صد آه و سوز
کای خدا بی خانه و بی روزیم ز آتش ادبار خوش می سوزیم
هیچکس مانند من حیران نشد روز و شب سرگشته بهر نان نشد
ایستادم در پس درها بسی داد دشنام کسی و ناکسی

(دیوان، ص ۱۲۳)

پروین در بیان مصائب اجتماعی از واژگانی همچون دزد و قاضی و عسس و مست و محتسب، دیوانه و زنجیر، خارکن و صحرا، سر و سنگ و مانند اینها بهره گرفته است. این واژگان در بافت اجتماعی و طبقات قدیم یافت می شوند. و به جای آنها در دوره معاصر کلماتی دیگر

بکار می‌رود و اگر پروین به جای آن کلمات واژگان تازه‌تر بکار برده بود، شعرش پر طراوت‌تر می‌گشت و این منافاتی با جاودانگی اشعار هم نداشت.

پروین از واژگان جدید سیاسی و اجتماعی که در دوران مشروطیت و پس از آن بکار می‌رفته استفاده نکرده است و موضوعها و رویدادهای محسوس و مقطعی تاریخ عصر خود یعنی دورهٔ معاصر را در سروده‌های خویش نیاورده است و همین مسأله است که او را از شاعرانی چون ایرج میرزا و بهار و عشقی جدا می‌سازد. پروین به گونه‌یی آرمانگرا به موضوعهای سیاسی و اخلاقی و اجتماعی پرداخته است. در مناظره میان دو قطره خون نهایت اختلاف و فاصله طبقه‌های اجتماعی را نشان می‌دهد. علت سرخی خون فرمانروای تاجور و خارکن را چنین بیان کرده است:

تو از فروغ می ناب سرخ رنگ شدی من از نکوهش خاری و سوزش جگری!

ستم ستیزی در شعر پروین اعتصامی

این مقاله از سه بخش فراهم آمده است:

- (۱) مقدمه‌ای به عنوان زمینه و بستر سخن،
 - (۲) چگونگی ستم ستیزی پروین و نمونه‌هایی از ابیات و سروده‌های وی در این باره،
 - (۳) نتیجه‌گیری و ریشه‌یابی بنیادی این ستمگری و نابرابریها از دیدگاه «پروین».
- در مقدمه بحث، یادآوری دو نکته، به راستی بایسته به نظر می‌رسد:

۱ - تأثیر ادب و تربیت و دانش خانواده «پروین اعتصامی»، در ساختن شخصیت ادبی و آفرینش مایه‌های هنری و شکوفایی قریحه شعری در این بانوی سخنور، امری روشن است. پدرش «یوسف اعتصامی» (اعتصام الملک)، نویسنده و مترجم زبردستی است که به زبانهای عربی، فرانسه و ترکی و ادبیات این زبانها، به خوبی آشناست. نوشته‌های او، بیشتر صفحات مجله‌ای پربار و پرطرفدار به نام «بهار» را که خود «اعتصامی» منتشر می‌ساخت، پر می‌کرد.^۱ وی گذشته از نوشته‌های خود به زبان پارسی، داستانها و نوشته‌هایی از زبانهای فرانسه و عربی نیز، به پارسی برمی‌گردانید.

کارهای ادبی، بینشهای گرانمایه اجتماعی - سیاسی پدر، بی‌گمان در دختر او «پروین» نیز، اثر چشمگیری نهاده بود. گذشته از آن، «پروین» دوره کالج دخترانه آمریکای را نیز با موفقیت شایسته‌ای به پایان برده با زبان و ادبیات مغرب زمین آشناگشته بود. وی به عنوان معلم زبان و ادبیات انگلیسی، مدتی نیز در آن آموزشگاه، تدریس کرده بود. همه این آموزشها، یافته‌ها و آگاهیها، ذوق نیرومند و توان شعری «پروین» را، پربار ساخت و او را شاعری آگاه، دردمند و هنرور به بار آورد. آگاهیها و هوشمندیهای در خور تحسین «پروین»، با قریحه‌گرانبار شعری وی درهم آمیخت و در سروده‌های دل‌انگیز او که سرشار از مهر و مردم دوستی، رنج و اندوه

درماندگان، ستم‌دیدگان و دردمندان است، نمایان گشت.

«پروین»، این دختر آرام، کم حرف - ولی متفکر - و بعدها، بانوی خردمند و فرهیخته، همه استعداد و توان شعری خود را با صراحت یا به زبان کنایه و استعاره، در راه بیان محرومیتها، ستم‌دیدگیها، دل‌آزردگیها و رنجهای یتیمان، پیرزنان درمانده و بینوایان، به کار برد. او در زندگانی کوتاه ولی پربار خود، بیش از هر شاعر آزاده و انسان دوست دیگر، از رنج و اندوه انسانهای رنج‌دیده و اندوهمند سخن گفته است.

۲ - «پروین» در روزگاری می‌زیست که مردم ایران، به اصطلاح، دوره بیداری را پشت سر نهاده، یا با آن، آشنا گشته بودند. نوشته‌های آزاداندیشانی چون: «زین العابدین مراغه‌ای»، «عبدالرحیم طالبوف»، «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «میرزا آقا تبریزی»، «جلیل محمد قلی‌زاده»، «استاد علی اکبر دهخدا»، «میرزا جهانگیرخان شیرازی» مدیر روزنامه صوراسرافیل و... برای مردم آشنا بوده و بی‌گمان، پروین نیز آنها را می‌شناخته است. وی به ویژه با شادروان «دهخدا»، دوست دانشمند پدرش، و آثار قلمی و تفکرات سیاسی - اجتماعی او، به خوبی آشنا بوده است. پروین با این زمینه آگاهی و فرهنگی و نیز با آشنایی نسبی با فرهنگ مغرب زمین، از آغاز دوران جوانی خود، اشعاری می‌سروده و در بیشتر آنها، نارساییهای اجتماعی و نابرابریهای بیدادگرانه و ستمگریها را نشان می‌داده است. او در سرودن اشعار خود، از نوشته‌ها و سروده‌های شاعران غربی، مانند «لافونتین» نیز سودمی‌برد.^۱ شماری از سروده‌های «پروین»، از همان زمان، در مجله پدرش، «بهار» به چاپ می‌رسید.^۲

موضوع «ستم‌ستیزی و پیکار با سالوس و ریاکاری»، یکی از موضوعهایی است که پروین در هر موقعیت مناسب، آنها را پیش می‌کشد و با بیانی سخت‌کوبنده و رسواکننده، نامردمیها و ریاکاریها و نیرنگها را نشان می‌دهد. او با محکوم کردن هرگونه ستمگری نسبت به آدمیان به ویژه نسبت به زنان، مردم فریبی و سالوس متشرعان و پارسا نمایان سیه‌کار را نیز در هم می‌کوبد^۳ و زیان این گونه تبهکاریها را حتی بیشتر از ستمکاریها می‌داند. از اشعار او چنین برمی‌آید که متشرع زهد فروش و عوام فریب گذشته از وبال ستمکاری، گناه دروغ و نیرنگ و به گمراهی کشاندن مردم را نیز بر دوش می‌کشد.

ستگمران و زهد فروشان سالوس پیشه و ریاکار، در سروده‌های این شاعر آزاده، به طور عمده، در چهار گروه اجتماعی جای دارند:

۱ - هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، ی. ا. برتلس و دیگران، ترجمه ابوالفضل آرموده، ص ۵۹، ۶۳.

۲ - دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۶۸، چاپ پنجم.

۳ - هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، ص ۵۳، ۵۴، ۵۶.

۱ - پادشاهان و مطلق فرمانروایان نابکار.

۲ - قاضیان تبهکار محکمه‌ها.

۳ - عالمان دینی و متشرعان پارسانمای بی‌ایمان.

۴ - توانگران و کارفرمایان سنگدل.

«ی. ا. برتلس» یکی از ادیبان و ایران‌شناسان شوروی، نخستین پژوهشگر و ایرانشناس خارجی است که در نوشته‌ای به نام «مختصری درباره تاریخ ادبیات فارسی» (ص ۱۶۸) که به سال (۱۹۲۸ م.) در لنینگراد منتشر گشت، ارزشهای شعری بانوی شعر ایران، «پروین» را کاویده و نوشته است:

«برای اولین بار در شعرهای او بیانی جسارت‌آمیز و واقعی نمودار شده است و این شعرها برای این که از دهان زنی بیرون می‌آید، پدیده‌ای نوظهور است. ما می‌توانیم در قیافه پروین، پیدایش مکتب جدید یعنی نظم رأیستی را تبریک بگوییم.»^۱

«گ. پ. میخالویچ»، ایرانشناس دیگر روسی نیز از «پروین اعتصامی»، به نام یکی از شاعران آزادیخواه، مدافع آتشین حقوق محرومان و زنان، شاعری انسان دوست و ستم ستیز یاد می‌کند.^۲ سخن‌شناس و سخنور نامدار معاصر ایران، «محمدتقی بهار» نیز پروین را شاعری آزاداندیش می‌داند که شعر او، مایه آرامش دل شکسته و خاطر افسرده است. وی در مقدمه خود بر دیوان «پروین» چنین می‌گوید:

«در خلال این نغمه‌های موزون و شورانگیز [شعر پروین] که پرده و نیم‌پرده قدیم را فرا یاد می‌آورد، آهنگهای تازه نیز بگوش رسید که دل شکسته و خاطر افسرده را پس از بیانات حکیمانه و تسلیتهای عارفانه، به سوی سعی و عمل، امید حیات، اغتمام وقت، کسب کمال و هنر، همت و اقدام، نیکبختی و فضیلت، رهنمایی می‌کند.»^۳

پروین در آغاز سرودن اشعار خود، براین پندار بود که با اندرز و درخواست و دعوت از توانگران سنگدل و ستمکاران سیه دل و تبهکار، به درستکاری و مردم دوستی و دادگری، می‌توان آنان را به راه راست و مردمی رهنمون گشت و اندیشه آنان را به سود بینوایان، دگرگون ساخت. ولی او با اندوختن تجربه‌های واقع‌بینانه بزودی به این نتیجه رسید که این آرزو هیچگاه از شکل آرمانی خود، بیرون نمی‌آید و هرگز جامه عمل نخواهد پوشید. از این رو پروین رفته رفته، ناهماهنگیها و نابرابریهای ستمگرانه اجتماعی را در سروده‌های خود، نمودار ساخت،

سپس بسیاری از اشعار او، چون آینه‌ای روشن، زندگانی سراسر رنج و درد کارگران، دهقانان، پیشه‌وران خرده پا و درماندگان بی‌پناه را در خود منعکس گردانید و آشکارا به دیگران، باز نمود. آنگاه سرانجام، شعر پروین به صورت فریادی درآمد که فقر و توانگری، ستمگری و ستم‌دگی، خوشیها و ناخوشیها، حق‌کشیها و محرومیتها را به گوش همگان رسانید.^۱

«پروین» از این دیدگاه سخنگوی پرآوازه طبقات محروم و رنج‌کشیده جامعه است.

او در قطعه «مناظره» که مناظره‌ای است میان دو قطره خون که یکی از دست تاجوری و قطره دیگر از پای خارکنی، به زمین چکیده، این تضاد و نابرابر را نمایانتر نشان داده است:

«شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت
یکی بگفت به آن دیگری تو خون که‌ای
بگفت: من بچکیدم ز پای خارکنی
جواب داد زیک چشمه‌ایم هردو، چه غم
هزار قطره خون در پیاله یکرنگند
زما دو قطره کوچک، چه کارخواهد ساخت
به‌خنده گفت: میان من و تو، فرق بسی است
برای هم‌رهی و اتحاد با چومنی
تو از فراغ دل و عشرت آمدی به وجود
تو از فروغ می ناب، سرخ رنگ شدی
قضا و حادثه نقش من از میان نبرد
در این علامت خونین، نهان دو صد دریاست
ز ساحل همه، پیدااست کشتی ظفری»^۲

می‌بینیم که «پروین» در این مناظره، زبان گویای رنج‌بر ستم‌دیده است و می‌کوشد که ارزش و گرانبمایی خون بر زمین ریخته او را به دیگران بنمایاند. وی در بیت‌های پایانی این قطعه، برای رهایی ستم‌دیدگان فرسوده و رنج‌بران خسته، از چنگال ستمگران خون‌آشام و کارفرمایان نابکار، راه‌هایی پیش می‌نهد و با بیانی رسا و خشم‌آگین، از ژرفای درون خود فریاد برمی‌آورد: هان ای مردم! این نتیجهٔ گرانبار رنج‌های زحمتکشان و کارگران است که جاودانه در پهنهٔ گیتی برجای می‌ماند و همگان از آن، برخوردار می‌گردند. او سپس راه رهایی را بدین سان نشان می‌دهد:

۱ - بنگرید: هفت مقاله از ایرانشناسان شوروی، ص ۵۳؛ یادنامهٔ پروین اعتصامی، علی‌دهاشمی، ص ۱۴۲.

۲ - دیوان پروین، ص ۲۴۴.

زقید بندگی، این بستگان شوند آزاد
 اگر به شوق رهایی زنند بال و پری
 یتیم و پیرزن این قدر خون دل نخورند
 اگر به خانه غارتگری فتد شرری
 به حکم ناحق هر سفله، خلق را نکشند
 اگر ز قتل پدر، پرسشی کند پسری
 درخت جور و ستم، هیچ برگ و بار نداشت
 اگر که دست مجازات می زدش تبری
 سپهر پیر نمی دوخت جامه بیداد
 اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری
 اگر که بدمنشی را کشند بر سردار
 به جای او ننشیند به زور، از او بتری^۱

برپایه آنچه یاد شد، گفته کسانی که شعر پروین را شعر تسلیم بلاشرط در برابر رویدادهای جهان دانسته اند، نمی تواند درست باشد. شادروان سعید نفیسی درباره شعر پروین می نویسد:

«روح خاصی که در شعر پروین همه جا لایح و هویداست و شاید زاده محیط زندگی او باشد، یک روح تسلیم بلاشرط در برابر حوادث و وقایع جهان مادی و معنوی و شکایت از ناپایداری جهان و در ضمن دلداری یافتن از این ناپایداری و استغناء از بی ثباتی کار جهان و بی سامانی این سامانست. آن پرخاش نسبت به ناگواریها و آن خشم و کینه که گاهی دست در سینه افلاک و عناصر هم می افکند و در آثار بسیاری از شعرای جهان هست، مطلقاً در آثار «پروین» نیست. آیا به واسطه آن است که آنها مرد بوده اند و «پروین»، زن بوده است؟...»^۲

چنانکه گفته شد این کاوش و اظهارنظر درباره روح اشعار پروین، نه با روان ستم ستیز «پروین» سازگار است و نه با جان پر خروش بسیاری از سروده های این شاعر آزاده آزاداندیش.

«پروین» در سروده ای دیگر، با خشم و نفرت بیشتری، بر دژخیمان و زهده فروشان و سالوسگران خون آشام می تازد. او با پتک شعر خود که نیرومندتر از پتک ستم پیشگان و ضربه های نیرنگ پارسانمایان دیو سیرت است، بر سر آنان می کوبد. آشکارا و دلیرانه به آنان هشدار می دهد که سرپنجه شاهین روزگار و مشت های آهنین رنجبران به بند کشیده، روزی سیه کاران درنده خو را، درهم خواهد فشرد و خرد خواهد کرد.

یکی دیوار ناستوار بی پایه است خودکامی

اگر بادی وزد، ناگه گذارد رو به ویرانی

در این دریا بسی کشتی برفت و گشت ناپیدا

ترا اندیشه باید کرد زین دریای طوفانی

۱- دیوان پروین، همان.

۲- پروین اعتصامی، سعید نفیسی (به نقل از یادنامه پروین اعتصامی، علی دهخانی، ص ۴۹۰-۴۸۹).

ز بدکاری قبا کردی و از تلبیس پیراهن
 بسی زبنده‌تر بود از قباى ننگ، عریانی
 چو پتک از زیردستان را بکوبی و نیندیشی
 رسد روزی که بینی چرخ پتک است و تو سندانى
 عوامت دست می‌بوسند و تو پابند سالوسی
 خواصت بشیر می‌خوانند و تو از گربه ترسانی
 تو تصویر و هوا نقاش و خودکامی نگارستان
 از آن روگه سپیدی، گه سیاهی، گاه الوانی
 قماش خود ندانم با چه تار و پود می‌بافی
 نه زربفتی، نه دیبایی، نه کرباسی، نه کتانی
 همی اهریمنان را بدسرشت و پست می‌نامی
 تو با این بدسگالیه‌ها، کجا بهتر ز ایشانی»^۱
 «پروین» از چنان احساس شاعرانه ظریف و پاکی مایه‌ور است که ستمگری و سنگدلی را نه
 تنها در حوزه زندگانی آدمیان که در زندگانی جانوران نیز، محکوم می‌کند. در داستان «آشیان
 ویران» که داستان غم انگیز کبوتریست که به تیر صیادی از پای درآمد و جوجه‌های خرد و
 ناتوانش در آشیانه، چشم براه مادر مانده‌اند و شب فرا رسیده و آشیانه تاریک گشته ولی مادر
 نیامده است و جوجه‌ها از گرسنگی در لانه جان سپرده‌اند، آن چنان هنرمندانه سخن‌پردازی کرده
 که خواننده را به راستی، متأثر می‌گرداند:

«آمد شب و تیره گشت لانه وان رفته نیامد از سفر باز
 کوشید فسو نگر زمانه کز پرده برون نیفتد این راز
 طفلان به خیال آب و دانه خفتند و نخاست دیگر آواز
 از بامک آن بلندخانه کس روز عمل نکرد پرواز
 یکباره برفت از میانه آن شادی و شوق و نعمت و ناز
 زان گمشدگان نکرد کس یاد

شد ساقی چرخ پیر خرسند پُر دید زخون چو ساغری را
 دستی سر راه، دامی افکند پیچاند به رشته‌ای سری را
 جمعیت ایمنی پراکند بر بست ز فتنه‌ای دری را

خون ریخت به کام کودکی چند برچید بساط مادری را

فرزند مگر نداشت صیاد^۱

اشعار سخت پرشور و اوج هنرنمایی «پروین» در نمایشگری ستم، در این گونه موضوعها است، موضوعهایی که با سرشت عاطفه و مهر مادری، هماهنگ است.

سروده‌های این ستاره شعر پارسی در این باره، تا ژرف‌ترین بخش معنی، پیش می‌رود و آنگاه «پروین» خود را آن ستم‌دیده رنج کشیده می‌انگارد و بی‌اختیار آن چنان با درد، سخن می‌گوید که تا درون استخوان را به آتش می‌کشد. شمار این گونه اشعار در دیوان پر بار «پروین»، کم نیست.^۲

ریشه‌یابی بنیاد ستمگریهای اجتماعی و سالوس از دیدگاه «پروین»:

«پروین»، نابرابریها، ستمگریها، مردم فریبی‌ها و سالوس را، بسیار هشیارانه و هنرمندانه به نمایش می‌گذارد. رنجها و دردهایی را که از این رهگذر برخاسته و بینوایان و بی‌پناهان جامعه را، به خاک سیاه نشانده است، با توانمندی ستایش‌آمیزی، یک به یک برمی‌شمرد و چنانکه دیدیم، از حلقوم بیچارگان و تیره‌بختان سیه‌روز، با تمام نیروی خود فریاد برمی‌آورد و با سالوس و ستم به پیکار برمی‌خیزد.

ولی با این همه، خواننده اشعار وی هنگامی که به بیت‌هایی مانند ابیات زیر - که در جای جای دیوان او آمده است - برمی‌خورد، چنین می‌اندیشد که «پروین»، دست سرنوشت و نیروی طالع را در پدید آمدن تیره‌روزی ستمکشان و رنج و اندوه درماندگان، یگانه عامل نیرومند و کارساز می‌داند. گمان می‌برد که «پروین اعتصامی» با آن تربیت و فرهنگ ارجمند خانوادگی، با آموزشها، آگاهیها و یافته‌های علمی و ادبی، با آن مایه و توان سخنوری، با نوشته‌هایی که خوانده و با استفاده‌هایی که از محضر استادانی چون پدرش «یوسف اعتصامی» و «علامه دهخدا» برده و سرانجام با جهان‌بینی روشنی که به دست آورده، بر این باور است که سرچشمه و ریشه ستم‌دیدیها، محرومیتها، رنجها و دردهای بیچارگان، یتیمان، پیر زنان و درماندگان بی‌پناه، همه و همه - به تعبیر خود پروین - به دست: «می تقدیر»، «برزگر طالع»، «زاغ گیتی» و «سرنوشت شوم آدمیان»، سپرده شده است. شاید چنین گمان رود که به نظر «پروین»، آدمی همچون درمانده‌ای ناتوان، در چنگال نیرومند سرنوشت و طالع، اسیر است. آنچه باید بشود، رقم خورده است و فرزندان آدم را جز تسلیم و رضا، گزیر و گریزی نیست؛ «جَفَّ الْقَلَمُ بَمَا هُوَ كَاتِبٌ»؛

غیر تسلیم و رضا، کو چاره‌ای در کف شیر نر خونخواه‌ای

در این بیتها و مانند آنها، «پروین» از کار قضا و سرنوشت، سخن گفته است:

«گفت خندید به افتاده سپهر زان شما نیز به من می‌خندید
چه شکایت کنم از طعنه خلق به من از دهر رسید آنچه رسید
نیستید آگه از این زخم از آنک مارِ ادبار، شما را نگزید
تلخ بود آنچه به من نوشاندند می تقدیر بسباید نوشید
چشمه بخت که جز شیر نداشت ما چو رفتیم، از آن خون جوشید
هرچه برزیرگر طالع کشته است از گل و خار، همان باید چید
مادرم گوهر من بود ز دهر زاغ گیتی گهرم را دزدید»^۱

وی در جای دیگر (در شعری که در بیان رنجهای دختر خردسال یتیم و تیره‌بختی که گرفتار آزارها و سختگیریهای نامادری نامهربان و سنگدلی گشته است)، چنین می‌سراید:

«هر که بد کرد، بد اندیش سپهر کار او از همه کس، بهتر کرد
آسمان خرمن امید مرا ز یکی صاعقه، خاکستر کرد
چه حکایت کنم از ساقی بخت که چه خونابه در این ساغر کرد»^۲

«پروین» در قطعه «روح آزاده» نیز پس از بر شمردن شکوه‌ها و دردهای دل جوانی تهیدست، برای پیری خردمند و آوردن پاسخ پیر برای جوان، از زبان آن دو، نیکبختیها و تیره‌روزیها را به فلک و زمانه، باز می‌بندد:

«به شکوه گفت جوان فقیر با پیری: به روزگار، مرا روی شادمانی نیست
بلای فقر تنم خسته کرد و روح بکشت به مرگ قانعم، آن نیز رایگانی نیست
گرسنه بر سر خوان فلک نشستم و گفتم: که خیرگی مکن، این بزم میهمانی نیست
به خلق داد سرافرازی و مرا خواری که درخور تو، از این به که می‌ستانی نیست
به خنده پیر خردمند گفتم: تند مرو که پرتگاه جهان جای بدعنانی نیست
چوبنگری همه سر رشته‌ها به دست قضاست ره‌گریز ز تقدیر آسمانی نیست
ودیعۀ ایست سعادت که رایگان ندهند در این معامله ارزانی و گرانی نیست»^۳

همان گونه که در لابلای این بیتها و از گفتگوی دختر تهیدست، دختر یتیم، جوان تهیدست و پیر خردمند، برمی‌آید این نگرشها و پندارها پیرامون نقش زمانه، فلک و طالع و سرنوشت، در خوشبختیها و بدبختیهای آنان، از اندیشه خود ایشان تراویده و بر زبانشان رفته است. «پروین» نه

تنها بداند باور ندارد،^۱ بلکه تلاش می‌کند تا با سخنان پربار و نغزخویش، این گونه پندارها را از ذهن و اندیشه آنان و خوانندگان اشعار خود نیز، دور سازد.

چنانچه سروده‌های «پروین»، بدانسان که باید، کاویده شود، این معنی بخوبی روشن می‌گردد که «پروین»، با همه توان می‌کوشد که ارزش کوشش و اراده استوار آدمیان را در به دست گرفتن مقدرات و سرنوشت خویش، به روشنی نشان دهد. نیز او برآنست تا ثابت کند که انسان با سود جستن از خرد و دانش و آزموده‌های سنجیده خود، بی‌گمان می‌تواند هیولای بخت و برزیگر طالع و دست زمانه دون‌پرور را درهم شکند، فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد.

پروین با ستم‌دیدگان نگون بخت و آزردگان از دست فرومایگان، سخنی دیگر نیز دارد. او به آنان می‌گوید: خاستگاه عفن و گندآلود رنجها و گرانباریهای شما، بیدادگریهای فرمانروایان و سالوس و دکان ریای پارسایان و شریعت پناهان دروغین است و کارگزاران زالو صفت آنان، نه دست تقدیر و پنجه شاهین قضا. هر جا که ظرفیت سخن فرا می‌خواند، «پروین»، پرده‌های بیم و پرهیز از خشم ستمگران را می‌درد و بی‌پروا به جان معنی روی می‌آورد. کانون پلید ستمکاری و سالوس را با همه ناپاکی و بویناکی آن، با همه نهانکاریهای شیطانی و نامردمیها و نیرنگهای اهریمنانه‌اش، آشکارا به رنجبران و ستمدیدگان، نشان می‌دهد.

پروین، گفتگوی برزگر جهان‌دیده و پسر سلحشور او را که هنوز در نبرد زندگی، آبدیده و کارآزموده نگشته است، از زبان آن دو، این گونه می‌آورد.

پسر:

صاعقه ما ستم اغنیاست	«گفت چنین: کای پدر نیک رای
قسمت ما درد و غم و ابتلاست	پیشه آنان همه آرام و خواب
روز ما در دهن اژدهاست	قوت به خوناب جگر می‌خوریم
از چه به یک کلبه تو را اکتفاست؟	از چه شهان ملک ستانی کنند
زارع بدبخت، مگر چارپاست	چسند شود بارکش این و آن
رحمت و انصاف چرا کیمیاست	عدل چه افتاد که منسوخ شد
آینه خاطر ما بی‌صفاست	ز اندوه این گنبد آینه‌گون
آنچه که بینیم ز گردون، جفاست	آنچه که داریم ز دهر، آرزوست

پدر:

پسر جهان‌دیده بخندید کاین قصه زوراست، نه کار قضاست

مردمی و عدل و مساوات نیست
پیش که مظلوم برد داوری
رشوه نه ما را که به قاضی دهیم
بار خود از آب برون می‌کشد
مردم این محکمه اهریمنند
آنکه سحر حامی شرع است و دین
لاشه خوراند و به آلودگی
خون بسی پیر زنان خورده است
زان، ستم و جور و تعدی رواست
فکر بزرگان همه از و هواست
خدمت این قوم، به روی و ریاست
هرکس اگر پیرو و گر پیشواست
دولت حکام ز غضب و ریاست
اشک یتیمانش گه شب غذاست
پنجه آلوده ایشان گواست
آنکه به چشم من و تو پارساست»^۱

«پروین» در بیت‌هایی دیگر نیز به صراحت و با فریاد می‌گوید: سرنوشت آدمی، با همت و اراده و استواری وی در برابر سختیها، پیوند خورده است. این خود اوست که سرنوشت خود را می‌آفریند، نه هیچ چیز دیگر:

«زقید بندگی، این بستگان شوند آزاد
به حکم ناحق هر سفله، خلق را نکشند
درخت جور و ستم، هیچ برگ و بار نداشت
سپهر پیر نمی‌دوخت جامه بیداد
اگر به شوق رهایی زنند بال و پری
اگر ز قتل پدر، پرسشی کند پسری
اگر که دست مجازات، می‌زدش تبری
اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری»^۲

«دیوانگی است، قصه تقدیر و بخت نیست
از بام سرنگون شدن و گفتن از قضاست»^۳
«پروین» در شعری دیگر با عنوان «ای رنجبر»، با سخنانی امیدبخش و توان‌آفرین، رنجبران را بر بنیاد بهره‌کشی و حق‌کشی، رهنمون می‌گردد و آنان را تشویق می‌کند تا برای دستیابی به حقوق پایمال شده خویش، بر دشمنان خون آشام دیرین خود بتازند و آن دیوان آزمند و فسادانگیز را از میان بردارند:

«تا به کی جان‌کندن اندر آفتاب ای رنجبر
از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی
جمله آنان را که چون زالومکندت، خون بریز
دیو آز و خودپرستی را بگیر و حبس کن
حاکم شرعی که بهر رشوه فتوی می‌دهد
آنکه خود را پاک می‌داند زهر آلودگی
ریختی از بهر نان از چهره آب ای رنجبر
چند می‌ترسی ز هر خان و جناب ای رنجبر
واندران خون، دست‌وپایی کن خضاب ای رنجبر
تا شود چهر حقیقت بی‌حجاب ای رنجبر
کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر
می‌کند مردار خواری چون غراب ای رنجبر

گر که اطفال تو بی شامند شبها، باک نیست خواجه تیهو می کند هر شب کباب ای رنجبر»^۱
فرجامین سخن آن که پروین شاعر نیست که به مدد سروده های کوبنده خویش، با شیوه های
گونه گون، به پیکار ستم و سالوس و مردم فریبی می رود. از ستمدیدگان و رنجکشان دردمند
می خواهد که برای به دست آوردن حقوق از دست رفته خویش، به پاخیزند و داد از روزگار
ستمگران و سالوس پیشگان، برآورند.

با دو قطعه شیوای زیرین که نموداری بسیار گویا از ستم ستیزی و سالوس شکنی این اختر
تابناک شعر پارسی است، سخن خود را به پایان می برم.

«اشک یتیم»

«روزی گذشت پادشهی از گذرگهی فریاد شوق بر سر هرکوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
نزدیک رفت پیرزنی گوژپشت و گفت: این، اشک دیده من و خون دل شماست
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است این گرگ، سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و مُلک، رهنست آن پادشاه که مال رعیت خورد، گداست
برقطره سرشک یتیمان نظاره کن تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
پروین، به کجروان سخن از راستی چه سود کو آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست»^۲

(مست و هشیار)

«محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
مست گفت: ای دوست، این پیراهنست افسار نیست
گفت: مستی زان سبب افتان و خیزان می روی
گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست
گفت: می باید تو را تا خانه قاضی برم
گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست
گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
گفت: والی از کجا در خانه خمّار نیست

گفت: تا داروغه را گوییم در مسجد بخواب
گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان
گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست
گفت: از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کنم
گفت: پوسیده است، جز نقشی ز بود و تار نیست
گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه
گفت: در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست
گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی
گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست
گفت: باید حدّ زند هشیار مردم، مست را
گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست»^۱

پروین این قطعه شعر خود را از مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی با عنوان «خواندن محتسب مست خراب افتاده را به زندان»، گرفته است. برای نمونه چند بیت از این داستان مولانا آورده می‌شود:

«محتسب در نیم شب جایی رسید	در بن دیواری مردی خفته دید
گفت: هی مستی چه خوردستی بگو	گفت: از این خوردم که هست اندر سبو
گفت: آخر در سبو واگو که چیست	گفت: از آن که خورده‌ام گفت این خفیست

...

گفت رو تو از کجا من از کجا گفت مستی خیز تا زندان بیا»^۲

مأخذ:

- ۱ - آرین پور؛ یحیی. از صبا تا نیما. کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۳ (چاپ سوم).
- ۲ - استعلامی؛ محمد. ادبیات دوره بیداری و معاصر. انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران، تهران، ۲۵۳۵.
- ۳ - اعتصامی؛ ابوالفتح. دیوان پروین اعتصامی، تهران، ۱۳۴۱ (چاپ پنجم).
- ۴ - افشار؛ ایرج. فهرست مقالات فارسی. کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۴۸. (جلد ۱، شماره‌های:

(۴۷۹۱، ۵۶۰۹، ۵۶۲۵، ۵۶۲۸، ۵۶۲۹)

- ۵- د. س. کمیساروف و دیگران، هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، ترجمه ابوالفضل آزموده، مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۵۱.
- ۶- دهباشی؛ علی. یادنامه پروین اعتصامی. دنیای مادر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۷- یوسفی؛ غلامحسین، چشمه روشن (دیداری با شاعران). انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰. و مقاله‌هایی در نشریه‌های گونه‌گون درباره پروین اعتصامی.
- ۸- مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بلخی، تصحیح رینولد نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶.

دکتر سعید حمیدیان

برخی از ویژگیهای سخن پروین

«به نام خداوند جان و خرد»

سخن را با بیتی از پروین که وصف حال امثال بنده است آغاز می‌کنم:

نخوانده فرق سراز پای عزم کو کردیم نکرده پرسش چوگان هوای گو کردیم
به مصداق همین شعر، نقص عرایض بنده را که البته معلول کمبود وقت هم هست، و مهمتر از آن بی‌بضاعتی من، خواهید بخشید.

به گمانم درباره مضامین و درونمایه‌های شعر پروین حضار گرامی سخنانی گفته باشند و بنده فقط در اینجا اشاره می‌کنم که اگر یک اغلب و اکثری از مضامین شعر پروین بگیرییم مهمترین و بیشترین مضامین او عبارت خواهند بود از مضامینی درباره جبر و قدر و روح تسلیم و رضا در برابر آن، شعرهای سیاسی او، شعرهایی در مورد فقر، ستم، ناداشت و اجحاف توانگران به ناتوانان، اشعاری محضاً عرفانی که چندین شعر از این زمره در دیوان پروین هست که همه آنها در حقیقت همه ابیاتش حال و هوای عرفان دارد و امثال اینها. بنده در اینجا می‌خواستم اشاره بکنم و در واقع بخاطر پرهیز از اطالة کلام از روی مطالب جست می‌زنم.

در مورد شعرهای سیاسی یا سیاسی واره پروین می‌توان گفت که اگر ملاک شعرهای زمانمند باشد متأسفانه شعر سیاسی او زمانمند نیست. یعنی غالباً از زمره اشعاری است که در هر زمانی می‌شود گفت. در هر زمانی می‌شود از جور پادشاه شکوه کرد، از بی‌عدالتی و اجحاف عمال شاه سخن گفت مثل قاضی، مفتی و امثال اینها.

این خصیصه در حقیقت یکی از چیزهایی است که در دیوان پروین چشمگیر است. مناظرات مشهور پروین که در این باب سخن بسیار گفته شده غالباً متکی بر پشتوانه عمیق و وسیعی از مضامین، از امثال و حکم است. متأسفانه فرصت نیست والا عرض می‌کردم که در هر شعری

گاهی چندین مثل لحاظ شده است. برای مثال در شعری به مطلع:

زاغی به طرف باغ به طاووس طعنه زد

کاین مرغ زشت روی چه خودخواه و خودنماست

چندین مثل در نظر بود. همچون پای زشت طاووس که منشأ بسیاری از امثال در این باره هست - که هرکه بی هنر افتد نظر به عیب کند - و بال طاووس پُر اوست و همینطور اشاره به حکایت نحوی و کشتیبان در مثنوی مولانا. گاهی در امثال و حکم او مثلی با عکس مفهوم رایج آن به کار می‌رود مثلاً در شعر «پیک پیری» می‌خوانیم:

رنگ بالای سیه بسیار است نیستی از خُـم تقدیر آگاه

که برگردان معکوسی است از مثل مشهور «نیست بالاتر از سیاهی رنگ» این خلاف آمد عادت را گاهی در شعر پروین به صورتهای گونه‌گون ملاحظه می‌کنیم مثلاً در فابل‌های او یا همان مناظرات او از زبان جانوران یا اشیاء، گاهی شیئی با خصوصیتی سوای خصوصیتی که دارد مطرح می‌شود. برای مثال در شعر «غرور نیکبختان» به مطلع:

ز دامی دید گنجشکی همایی همایون طالعی فرخنده رایسی

همای نه تنها - مثل شعر قدیم - سعادتبخش یا، یار شاطر نیست بلکه بار خاطر هم هست زیرا گنجشک را ملامت می‌کند و همینطور به استغاثه او برای نجات توجهی نمی‌کند. این برگردان متفاوتی است از همای، آنچنان که در شعر گذشته ظاهر است. نمونه‌ای دیگر، مور همواره به عنوان مظهر سعی و عمل و قناعت شناخته شده اما در شعر «معمار نادان» به مطلع:

دید موری طاسک لغزنده‌ای از سر تحقیر زد لبخنده‌ای

مور مغرور است، مور آزمند است و در پی آز خویش، اسیر مرغ مورچه خوار می‌شود.

باز در شعر «نکوهش بیخبران»:

همای دید سوی ماکیان به قلعه و گفت کاین گروه چه بی‌همت و تن آسانند

همای را هم باز در اینجا مثل شعر قبل در مقام ملامتگر ملاحظه می‌کنید و جواب دندان‌شکن ماکیان را به او، داریم که وقتی می‌گوید شماها بی‌همت هستید و به زقه‌ای یا چینه‌ای محدود دلخوش کرده‌اید جواب می‌دهند که این جاذبه انسانیست است که ما را اسیر هوای انسانها و مهر آنها کرده و همین طور مطالب دیگر.

در اشعار پروین گاهی در یک شعر واحد چندین نتیجه‌گیری گوناگون می‌شود برای مثال در شعری به مطلع

«اگرچه در ره گیتی هزار دشواری است چو پَر کاف پریدن ز جا سبکساری است»

از تمکین و صبر، غداری روزگار، علم و خرد، قضا و قدر و امثال اینها سخن می‌رود.

در شعر:

«ای دوست دزد حاجب و دربان نمی‌شود گرگ سیه درون سگ چوپان نمی‌شود»
از گرائیدن از تن به دل، از خاطر مجموع داشتن، از روی کردن به نیستی و پرهیز از هوی و هوس، گرم روی در راه سلوک و غیره که مضامین عرفانی است سخن گفته می‌شود تا برسد به ترغیب، به خردگرایی و تحقیق، پرهیز از تن آسانی، توصیه به راستی و جز اینها.

در شعر «خاطر خشنود» وفاداری سگ با تسلیم به تقدیر همراه می‌شود. یعنی دو نتیجه متفاوت، چون از سویی بر وفای سگ که ارادی و خود خواسته است تأکید می‌شود و از سویی بر جبر و عدم تأثیر اراده. در شعر «سرود خارکن» چند پند و نتیجه‌گیری گوناگون می‌بینیم از قبیل توصیه به کار و کوشش و راستی، و حقیقت‌جویی بردباری، شکایت نکردن از زندگی، عجب و غیره که بعضی از اینها البته مشترکند و در یک حوزه قرار دارند؛ غرض ارائه مثالی از اینهاست. پروین را همیشه مورد ایراد قرار داده‌اند که روح تغزل‌گرا ندارند. آن خاصیتی که ما تعبیر به غزل‌گریزی یا تغزل‌گریزی می‌کنیم همیشه در شعر پروین آشکار بوده به گونه‌ای که بعضی‌ها از جمله مرحوم ملک‌الشعراى بهار خواسته‌اند از این امر دفاع بکنند و نوشته‌اند که:

«هرچند شاعری مستوره را عزّت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد اما باز چون نیک بنگری صحیفه‌ای از عشق تهی نمانده است. لیکن نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس می‌داده‌اند. عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزء لاینفک آن می‌بود.»

در هر حال ما این را پنهان نمی‌کنیم که از زن انتظار داریم که شعر زنانه بگوید. چگونه «مهستی گنجوی» در سده ششم تعداد زیادی از رباعیاتش که برجای مانده از زبان زن سروده شده است. ما نمی‌گوئیم که لزوماً سخن را به جاهای باریک از آن زمره که حضار گرامی می‌دانند بکشانند اما بهرحال روح لطیف زنانه، احساسات زنانه می‌بایست در شعر جلوه‌گر باشد.

این وصمتی است که به هفت آب از شعر پروین شسته نمی‌شود. جالب است که شعری به

مطلع:

اشک طرف دیده را گردید و رفت اوفتاد آهسته و غلتید و رفت

که مرحوم بهار از آن بسیار تعریف کرده است به گمان من چند بیت سست دارد که نشان

دهنده همان روحیه تغزل‌گریزی پروین است.

عقل دور اندیش با دل هرچه گفت گوش داد و جمله را بشنید و رفت

این بیت، بیت تقریباً لغوی است.

اوفتاد اندر ترازوی قضا کاش می گفتند چند ارزید و رفت

و امثال این...

بعد جالب است که استقبالهایی از بعضی غزلیات شاعران قدیم می کند اما خود آگاه یا ناخودآگاه در وسط کار شعر تبدیل به موضوعاتی در خور قصیده می شود.

مثلاً شعر او در استقبال از غزل حافظ به مطلع:

بنال بلبل اگر با منت سرباری است که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاری است

به قصیده ای بدل می شود به مطلع:

اگرچه در ره هستی هزار دشواریست... که قبلاً ذکر گردید.

غزل حافظ:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن ...

تبدیل می شود به قطعه ای به این صورت:

شبى به مردمک چشم طعنه زد مژگان که چند بی سبب از بهر خلق کوشیدن

که همه مواعظ و حکم است.

تعداد غزلیات پروین از انگشتان یک دست تجاوز نمی کند، بعضی از اینها استقبال از غزل سنایی است.

پروین می گوید:

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن دل تهی از خوب و زشت چرخ ازرق داشتن

ولی در چند بیت بعد می خوانیم البته در استقبال از سنایی:

از برای سود در دریای بی پایان علم عقل را مانند غواصان، شناور داشتن

گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن چشم دل را با چراغ جان منور داشتن

و امثال اینها...

غزل واره های دیگر او هم بر همین منوال است.

غزل دیگری دارد به مطلع:

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن

که مبحث تحقیق که در حقیقت برداشتی از تحقیق به شیوه سنایی است آنچنان که سنایی در

دیوان خود می گوید و نیز سنایی خود مشهور به این خصیصه، یعنی خصیصه تحقیق، است، که

باز مملو از مواعظ و حکم است.

و بعد در غزل:

بی روی دوست دوش شب ما سحر نداشت سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت
یک دفعه می خوانیم:

بشنو زمن که نا خلف افتاد آن پسر کز جهل و عجب گوش به پند پدر نداشت
ملاحظه می فرمایید که خود بخود روحیه پروین او را در میانه غزلها هم به چنین مضامینی،
که در حقیقت متناسب با غزل نیست، می کشد. گاهی کهنگی و تکرار، در این مضامین ملاحظه
می کنیم مثل این:

اگر حکایت بهرام گور می پرسی شکار گور شد ای دوست عاقبت بهرام
تناقض و عدم انسجام فکر چیزی است که در سراسر دیوان ملاحظه می شود یعنی اگر کسی
بخواهد از شعرهای پروین یک نظام فکری منسجم را استنتاج بکند، من تصور نمی کنم، بتواند
کامیاب شود.

چرا که در کنار اشعاری که بر روی تسلیم و رضا به جبر و زمانه، و تأکید بر روزگار غدار و
دست بستگی انسان نسبت به دهر و چرخ اشعاری می بینم که حاکی از تشویق به سعی و عمل و
تلاش و پرتحرک و پویا بودن است. بنده برای جلوگیری از اطاله کلام مثالی در این مورد ذکر
نمی کنم، اما گاهی اوقات این خود طبیعی است. شاعران دیگری هم داریم که کمابیش این
تناقضها را داشته اند. در شعرهای گوناگون مسئله ای نیست اما در یک شعر واحد چگونه
می شود پذیرفت که تناقض از نظر موضوع وجود داشته باشد؟ (البته بجز اشعار مشهور به سبک
هندی که تناقض در آنها، در یک شعر واحد، فراوان است، و این خود مغایر با تمامیت شعر و
تمامیت هنری است). برای مثال در شعر «روح آزاده» ابتدا قضا و قدر مطرح می شود و اینکه قضا
و قدر امری است گریزناپذیر یا گزیرناپذیر. بعد می خوانیم که:

چو بنگری همه سرشته ها به دست قضاست ره گریز ز تقدیر آسمانی نیست
اما بلافاصله بعد از این می خوانیم:

چو دستگاه جوانیت هست سودی کن که هیچ سود چو سرمایه جوانی نیست
ز بازویت نر بوده اند تا توانایی زمان خستگی و عجز و ناتوانی نیست
منابع تأثر شعر پروین مطلب دیگری بود که می خواستم به تفصیل بگویم اما خیلی خلاصه.
اگر ما بخواهیم در مورد تأثرات او را از منابع شعر قدیم استقصاء کنیم، به گمان بنده این شاعران
در رأس همه قرار می گیرند. به ترتیب بیشترین تأثیر را از سعدی و امثال و حکم او در بوستان و
گلستان گرفته و بعد سنایی را باید ذکر کرد که درونمایه نسبی از اشعار پروین را از نظر فکری

تشکیل می‌دهد. پس از او باید از مولانا یاد کنیم که پروین، هم در چند حکایت و هم در جزئیات شیوه بیان، از مولانا متأثر شده است و در حقیقت قالب را مثل همان طوطی و شکر که قالب اصلیش از طوطی و بازرگان گرفته شده و چندین شعر دیگر به همین شیوه که حتی در جزئیات کار هم بیان مولانایی را مثل «ای عنود»، «ای فتی» و امثال اینها ملاحظه می‌کنیم.

همچنین تأثر از شاعرانی چون ناصر خسرو، ابن یمین، و از متأخران بویژه از مرحوم دهخدا و غیر اینها، در مورد دهخدا شاید بتوان گفت که بیشترین تأثیر را از نظر زبان بر سخن پروین گذارده بویژه از حیث آرکائیسم یا کهن‌گرایی لغوی و دستوری و نیز گرایش به امثال و حکم.

نکاتی درباره مناظرات پروین - قالب شعر او - چگونگی دیالوگ‌ها - زبان شعری در دیالوگ‌ها - اینکه با نمایشنامه امروز تا چه حد تناسب دارد. در این مورد به گمان من دیالوگ‌ها بیشتر از حالت قدیمی سؤال و جواب تأثیر گرفته تا از دیالوگ‌پردازی نمایشی. خصیصه دیگر شعر پروین آرکائیسم (کهن‌گرایی) و کاربرد لغات و ساختارهای دستوری و نحوی است. در شیوگی بارزی در اشعار پروین هست، بدین معنی که اغلب اشعار پروین به روال شعر کهن است اما بعضی از اشعار او به ویژه آن اشعاری که به مناسبت‌های گوناگون سروده، سبکی کاملاً متفاوت با آنها دارد مثل شعری که در مورد رفع حجاب سروده و همین‌طور شعری که در تعزیت پدرش (در عزایا رثاء او)، این گونه اشعار واقعاً شیوه‌ای متفاوت نسبت به اکثریت اشعار پروین دارد.

در این جا به علت کمبود وقت و وجود برنامه‌های دیگر سخنرانی از طرح مطالب مفصلی که در نظر گرفته بودم خودداری می‌کنم و آرزوی فرصت مناسب را دارم که بسیاری مطالب ناگفته درباره شعر پروین، بویژه از جنبه تحلیلی، مطرح گردد.

دکتر حکیمه دبیران

تصاویر خیال در شعر پروین

شکوفه‌های من از روشنی چو خورشیدند

به برگ و شاخه من ذره غباری نیست

یکی از ستارگان رخشنده آسمان شعر و ادب فارسی و خورشید فروزان سپهر اخلاق و فضایل انسانی پروین اعتصامی است، پروین برای بیان معانی لطیف و مضامین عالی، گاه از قصاید بلند و کوتاه مدد می‌گیرد و گاه گوهر ثمین سخن را در سلک مثنوی و قطعه به رشته نظم می‌کشد. قصاید غزلی پروین اعتصامی یادآور سبک و شیوه هر یک از اساتید سخن که باشد، یارای مقابله با آن را دارد و در نهایت شیوایی و در کمال زیبایی است. مرحوم ملک الشعرای بهار در دیباچه چاپ اول دیوان ایشان می‌گوید:

«این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی، آمیخته با سبکی مستقل و آن دو یکی شیوه شعرای خراسان است، خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعرای عراق و فارس، بویژه شیخ مصلح‌الدین سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است و این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسم معانی و حقیقت‌جویی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع به وجود آورده است.»

یکی از ویژگیهای این شیوه بدیع و اسلوب مستقل که مرحوم بهار نیز بدان اشاره می‌کند تصویر آفرینی و قدرت خیال پروین در صحنه‌پردازی‌هاست که بی‌اغراق می‌توان گفت کمتر شاعری از مرد و زن، در این فن چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت به پایه و مایه وی رسیده باشد.

تصویر آفرینی‌های پروین، اگرچه در قطعات و مثنویها بیشتر به چشم می‌خورد و اغلب به

صورت مناظرات و محاورات گوناگون است، ولی به حکم وجود عاطفه لطیف و استعداد خداداد در ایراد تمثیل‌ها، این تجسم مفاهیم و صحنه‌پردازیه‌ها در ضمن ابیات حکیمانه و عارفانه قصاید هم دیده می‌شود.

درباره گذر عمر، انسان را به دانه مرغان تشبیه می‌کند که پس از افشاندن چندی نمی‌پاید که برچیده می‌شوند:

تا بیفشانند برچینندمان طوطی وقت و زمان را شکریم
و باز همین مضمون را در شکل دیگری ترسیم می‌کند و همه را سوار بر مرکب تیز رفتار دوران می‌بیند که هیچیک جان سالم به در نمی‌برند:

کس را نماند از تک این خنگ بادپای پا در رکاب و سر به تن و دست در لگام
دم غنیمت شمردن و از دست ندادن فرصتها در نظر صائب پروین آنچنان ارزشمند است که با ذکر تمثیلی که تمام ارکان تشبیه را به همراه دارد، آنچه شرط بلاغ است می‌گوید:

وقت مانند گلوبند بود پروین چو شود پاره، پراکنده شود گوهر
یادآور فرمایش مولاعلی علیه السلام در دعای کمیل است که فرمود پروردگارا از تو می‌خواهم تمام اوقات مرا در شب و روز به یادت آبادان و در خدمتت بهم پیوسته گردانی «حتی تکنون اعمالی و اورادی کله‌ها ورداً واحداً» مبدا دانه‌ای از گردن‌بند وقت به باطل گراید یا رشته بندگی گسسته گردد.

و در اظهار دو رویی بل چند رنگی هوی پرستان و خودکامگان منظور خود را به طور صریح در تشبیه بیان می‌کند:

تو تصویر و هوی نقاش و خودکامی نگارستان
از آن رو که سپیدی، گه سیاهی، گاه الوانی
در پرهیز از هم صحبت ناشایست و هوشیاری کامل در این امر در ضمن قصاید می‌گوید:
گاه باشد که دو صدخانه کند خاکستر خشک خشک چو هم صحبت اخگر گردد
از مشاهده تیر و کمان نکته‌ای به خاطرش خطور می‌کند که خود می‌تواند بهترین درس زندگی و عاقبت اندیشی باشد:

ز تیرآموز اکنون راستکاری که مانند کمان فردا دوتایی
از گردش ماه و سیر آن در عرصه آسمان، چشم نگران و حیران روزگار را می‌بیند که در جستجوی داراها و اسبکندرهاست و به زبان عبرت می‌گوید که عمر پایدار نیست:
«کل شی هالک الا وجهه»

ماه چون شب شود، از جای به جایی حیران پی کمیخسرو و دارا و سکندر گردد
و باز در اثنای قصاید می بینیم پروین نه تنها از کنار هیچ پدیده‌ای بی تأمل نمی‌گذرد بلکه
علاوه بر نگرش دقیق به آثار آفرینش و دریافت صد معنی نهان در هر برگ گلی، گاه به تناسب
سخن و اقتضای کلام برای موعظه انسان حکایتی کوتاه و نکته‌ای برگرفته از رفتار و گفتار دیگر
موجودات می‌آورد تا صفات پسندیده را از ناپسند نشان دهد. در نکوهش سستی و تن آسای در
قصیده‌ای می‌گوید:

اندرز کرد مورچه فرزند خویش را گفت این بدان که مور تن آسان نمی‌شود
و در احتراز از ادعاهای دروغین و بالاخره برملا شدن حقیقت امر در قصیده‌ای دیگر داستانی
را در نهایت ایجاز در یک بیت بیان می‌کند و می‌گوید:

زاغکی شامگهی دعوی طاووسی کرد صبحدم فاش شد این راز ز رفتاری چند
یا در میان قصیده دیگری این نوشته را بر برگ شکوفه می‌خواند که ایام در گردش است و بهار
دیری نمی‌یابد:

خامه دهر بر شکوفه نوشت هر بهاری ز پی خزانی داشت
اما آنچه بیش از همه آوازه شعر پروین را تا به پروین رسانده است، تصویر آفرینی در مثنویها
و قطعات این شاعره تواناست: پروین می‌بیند همه در حرکتند^۱ تکاپو و جستجو و شور و عشق
هر پدیده‌ای در دل پروین شوری می‌افکند و او را به اندیشه وا می‌دارد. پروین در قطعات از
تجربه‌های شخصی استفاده می‌کند. استقلال فکر و ابتکار ذوق را در ارائه صحنه‌های تصویری یا
به قولی تصویرهای مرکب و قصه‌واره مهمترین امتیاز شعر پروین است.

البته از بازگو کردن تجربه‌های دیگران یا تمثیل به تشبیهات رایج و توجیه و توضیح
ضرب‌المثلها ابائی ندارد و هرچند این تصاویر در قصاید با رعایت ایجاز و گذرا دیده می‌شود اما
در مثنویها و قطعات تا حد امکان به اطناب می‌کشد و تمام جزئیات داستان را بازگو و هر
مضمونی را به چند تعبیر بیان می‌کند و نتیجه داستان را نیز به تصریح می‌گوید.

در داستان مادر موسی تمام احساسات و عواطف مادر را از آیات قرآن الهام می‌گیرد و به
روشنی بیان می‌کند و ابیات آخر این مثنوی شصت و چند بیتی را به ذکر نتیجه داستان
اختصاص می‌دهد «و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لاتخافی و
لاتحزنی»

مادر موسی چو موسی را به نیل درفکند از گفته رب جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت: کای فرزندان خُرد بی‌گناه
 گر فراموش کند لطف خدای چون رهی زین کشتی بی‌ناخدای
 گرنیارد ایزد پاکت به یاد آب خاکت را دهد ناگاه به باد
 وحی آمد کاین چه فکر باطل است؟ رهرو ما اینک اندر منزل است
 پرده شک را برانداز از میان تا بسینی سود کردی یا زیان
 ما گرفتیم آنچه را انداختی دست حق را دیدی و نشناختی
 در توتنها عشق و مهر مادری است شیوه ما عدل و بنده پروری است
 نیست بازی کار حق خود را مباز آنچه بردیم از تو باز آریم باز
 «انا راډوه الیک»

علاوه بر این توصیفات و تصاویر مرکب، در بسیاری از ابیات پروین تعبیرات ظریف و نسبتاً غریب که یادآور سبک هندی و باریک اندیشی‌های صائب است، به چشم می‌خورد.
 - رفتن سوزن به دست لرزان:

سوزنش صد نیش زد این خیرگی دستمزد دست لرزان منست
 - تشبیه لباس پاره پاره به غربال همراه با مفهوم ضرب‌المثل کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد:

جامه‌ها کردم رفو، اما به تن جامه‌ای دارم که چون پرویزنست
 - نشان برف و باران در سپیدی شکوفه و شبنم آن:
 هزار نکته ز باران و برف می‌گوید شکوفه‌ای که به فصل بهار در چمنست
 - اثر آه سوزان:

از آن شرار که روشن شود ز سوز دلی به یک اشاره دو صد کوه را چو کاه کند
 - سند جنایت ظلم:

سند به دست سنیه روزگار ظلم بس است صحیفه‌ای که در آن ثبت اشک و آه کند
 بطور کلی شعر پروین را از ابعاد مختلف می‌توان مد نظر قرار داد، مضامین عرفانی، نکات اخلاقی، واقعیات زندگی، اشاره به حقایق اجتماعی و دقایق سیاسی، خدمت دنیا و نامهربانی روزگار، گذران بودن عمر و ضرورت فراهم آوردن توشه، جانبداری از حق ترحم به حال ضعیفان، نصایح مادرانه، تشویق و تحریض به کسب کمال و هنر و مبارزه با نفس و بسیاری از این نوع در دیوان وی هریک به تنهایی قابل بررسی و تحقیق دقیق است.

صاعقه ستم

نگاهی به شعر و اندیشه پروین، در پنجاهمین سالگرد درگذشت او

ولو كان النساء كمن فقدنا

لفضلت النساء على الرجال

وما التائيت لاسم الشمس عيب

ولا التذكير فخر للهِلال^۱

(مثنی)

آنچه که استخوان‌بندی شعر و اندیشه پروین را تشکیل داده است، گونه‌ای هستی‌نگری پارسایانه و صوفی‌واز است، با ارزش‌ها، اخلاق و پای‌بندی‌های برآمده از آن؛ که البته این اخلاق و پای‌بندی‌ها، یکسره صوفی‌وار و گوشه‌گیرانه نیست؛ و بلکه گهگاه رنگ و رویی امروزی و زندگی‌نگر می‌گیرد. هستی‌شناسی پروین، با آنکه رگ و ریشه‌هایی مذهبی و حقیقت‌پرستانه دارد، گاه نیز در مرزهای تردید یا انکاری خیام‌وار می‌گسترده و کسی که بی‌توجه به بافتار کلی اندیشه او، این گونه اشعار او را از نظر بگذرانند، بی‌تردید، او را یک پوچ اندیش خواهد پنداشت: هم از امروز سخن باید گفت که خبر داشت که فردایی هست؟

✱

ز قفای من و تو گرد جهان را بسیار دی و اسفند مه و بهمن و آذر گردد

✱

گرگ فلک آهوی وقت را خورد در مطبخ ما مشتی استخوانست

۱. اگر همه زنان مانند این گمکرده ما می‌بودند، بی‌تردید زنان بر مردان برتری می‌یافتند. نه داشتن اسم مؤنث برای خورشید عیب محسوب می‌شود و نه نام مذکر ماه فخری برای اوست.



قافله بس رفت از ایسن راه، لیک کس نشد آگاه که مقصد کجاست



و بسیاری از ابیات او که بر آن‌ها همومی مرگ اندود و یأس آلود سایه گسترده است... اما آنچه که در پی این جهان بینی و هستی‌نگری او می‌آید، پیش از آن‌که او را در زمرهٔ پوچ‌اندیشانی چون خیام و یا انزواگزینان صوفی نام درآورد؛ این رنگ و نشان یأس یا انکار را از اندیشه‌های وی می‌زداید؛ و او را در زمرهٔ اندرزگویان آرمانداری چون «ناصرخسرو» در می‌آورد. این بار، پروین در سیمای شاعر آرمانداری جلوه می‌کند، که ناپایداری زندگی و بی‌فردایی آن، در تلقی او، دیگر نه زمینه‌ساز طرب‌نشینی و لذت‌پرستی است، و نه انزواگزینی‌های درویش‌وار را در پی می‌آورد؛ بلکه پیش درآمد گسستن از دلبستگی‌ها برای شتابی سبکبال در مسیر رهایی دادن به انسان روزگار وی می‌گردد. یعنی روی گردانی پروین، از جلوه‌های خرد فریب زندگی، همچون «ناصرخسرو» ریشه در یک درنگ ژرف، در زوال و زودگذری زندگی انسان دارد. اما از آنجا که در این تلقی، بر این زندگی بی‌فردا و ناکام انسان، حقیقتی برتر و متعالی حکم می‌راند، هیچ دور نیست که فردای این زندگی، با کیفیتی دیگر، و در فراسوی هستی امروزمین او آغاز پذیرد. در این صورت، تردیدی نیست که آن فردا، پی‌آمد منطقی و قاعده‌مند امروز او خواهد بود. و آنچه که می‌تواند ره توشه و دستمایهٔ آن زندگی قرار گیرد؛ تعالی و کمالی است که انسان در همین زندگی خود، بدان دست می‌یابد پس اگر چنین است باید همه را در گسستن بند و زنجیرهای این زندگی و سپردن راه تعالی یاریگر بود. زیرا کسی که تنها در اندیشهٔ رهایی و تعالی خویش باشد، همانند زندانی است که با گرفتار گذاشتن یاران خویش در زندان و زنجیر، خود از آن بگریزد. و این البته در نگاه پروین، کاری ستوده و سزاوار نخواهد بود.

به دنبال چنین تلقی‌یی از انسان و زندگی اوست که پروین به یاری همروزگاران خویش می‌شتابد. تا دورنمایی از حقیقتی را که خود یافته است، از پیش روی آنان بگیرد و آنها را در نوردیدن چنین راهی دست گیرد. یعنی او روی به مردم می‌آورد برای زدودن آرایش‌های زندگی و سامان بخشیدن به روزگار پریشیدهٔ آنان و این روی آوری به مردم و رویارویی او با آلودگی‌ها و تباهی‌ها، در زندگی شاعرانهٔ پروین، پیوسته به ایمانی ژرف و آرمانی بلند جو تکیه دارد. گرچه، کار پروین، گهگاه به نوعی ساده‌اندیشی و اندرزگویی‌های خوشباورانه و سطحی می‌کشد و اخلاق و ارزش‌هایی که، برای مداوای بیماری روزگار خویش، به گستردن آنها می‌کوشد، اخلاق و ارزش‌هایی سترون و ناتوان است و رنگ و نشان کهنگی و ناکارایی دارد، اخلاق و

ارزش‌هایی از اینگونه:

دیدار تیره روزی نابینا عبرت بس است مردم بینا را
ای دوست تا که دسترس داری حاجت برآر اهل تمنا را
زیرا که جستن دل مسکینان شایان سعادت است توانا را

و بدیهی است اینگونه اندرزگویی، رفتاری سترون و بی‌نتیجه است و نیز با محک‌های مکاتب اخلاقی و اقتصادی یا اجتماعی امروزمین چندان سازگار نیست، اما اخلاق و ایده‌های مورد حمایت پروین، یکسره از این دست نیست. چنانکه وی گاه با جامع‌نگری ویژه‌ای در ژرفای درد و داغ‌های اجتماع خویش راه می‌یابد. تیره‌بختی‌ها و سیه‌روزی‌های همروزمین خود را، که ره‌آورد ستم و دغل زمامداران سیاسی و فکری، و بافت بی‌هنجار شبکه‌های اجتماعی است، تا رویشگاه آن‌ها پی می‌گیرد. به گونه‌ای که دیگر نه تنها هیچگونه همسانی و همسویی با ابلاغ‌کننده آن اخلاق فردی بی‌ثمر، از خود نشان نمی‌دهد، بلکه هم‌طراز برخی از اندیشمندان اجتماعی روزگار ما نیز درمی‌آید. به این شعر او بنگرید:

«روزی گذشت پادشهی از گذرگهی فریاد شوق بر سر هرکوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
نزدیک رفت پیرزنی گوزپشت و گفت: این، اشک دیده من و خون دل شماست
ما رابه‌رخت و چوب‌شبان‌ی فریفته است این گرگ، سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و مُلک، ره‌زن است آن پادشاه که مال رعیت خورد، گداست
برقطره سرشک یتیمان نظاره کن تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
پروین، به کجروان سخن از راستی چه سود؟ کو آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست؟»

بنابراین، گرچه تربیت پروین در خانواده‌ای مرفه و اشرافی او را از اینکه همسان شاعران معاصر خویش، به دریافتی ژرف از مفاهیم اجتماعی و سیاسی دست یابد، دورنگه داشته بود و در نتیجه وی در سراسر شعرش حتی یک بار نیز از آزادی، آنگونه که در تلقی شاعران مشروطه بوده است؛ سخن به میان نمی‌آورد و این خود یک کاستی در کارنامه شاعری پروین محسوب است؛ اما حقیقت این است که ارزش‌ها و ایده‌های مورد حمایت پروین نه یکسره فردی، سنتی و بیگانه با اجتماع اوست و نه همگی علمی، مترقیانه و امروزی، بلکه آمیزه‌ای است از مبانی اخلاقی سنتی سرزمین او با مقداری از باورهای اجتماعی و حتی سوسیالیستی معاصر. و کسانی که او را یکسره کهنه‌گرا و بی‌خبر از روزگار و جامعه خویش می‌دانند، از این حقیقت بدون درنگ

گذشته‌اند....

اما، آنچه که به کار شاعری پروین، در پی‌گیری شیوهٔ سلوک اجتماعی، اصالت و ژرفا می‌بخشد، آشنایی عمیق او با زخم‌ها و دردهای طبقات اعماق و توده‌های گوناگون روزگار خویش، از پیرزن دوک کار تا دختری که گرفتار ستم نامادری خویش آمده، می‌باشد. تصویرهایی که او، در شعر خویش، از حال و روز این طبقات می‌کشد، حکایت از این آشنایی و انس صمیمانهٔ وی با موضوع شعر خود دارد، و نیز از درنگ دردمندانه‌اش در جلوه‌ها، ریشه‌ها و رویشگاه‌های آفت و تباهی کرانگستر روزگار خویش و روزگاران دیگر:

با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار	کاوخ، ز پنبه ریشتم موی شد سپید
از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم	کم نور گشت دیده‌ام و قامت خمید
ابسر آمد و گرفت سرکلبهٔ مرا	برمن گریست زار که فصل شتا رسید
جز من که دستم از همه چیز جهان تهیست	هرکس که بود برگ زمستان خود خرید
بی زر، کسی به کس ندهد هیزم و زغال	این آرزوست، گرنگری، آن یکی امید
از رنج پاره دوختن و زحمت رفو	خونابهٔ دلم ز سرانگشت‌ها چکید
یک جای وصله در همهٔ جامه‌ام نماند	زین روی وصله کردم از آن رو زهم درید
دیروز خواستم چو به سوزن کنم نخ	لرزید بند دستم و چشمم دگرندید
من بس گرسنه خفتم و شب‌ها مشام من	بوی طعام خانهٔ همسایگان شنید
زاندوه دیر گشتن اندود بام خویش	هرگه که ابر دیدم و باران دلم تپید
پرویزن است سقف من از بس شکستگی	در برف و گل چگونه تواند کس آرمید
دولت چه شد که چهره زدرماندگان بتافت	اقبال از چه راه ز بیچارگان رمید
پروین توانگران غم مسکین نمی‌خورند	بیهوده‌اش مکوب‌که، سردست این حدید

آنچه که از یک مرور در سراسر اندیشه‌های پروین به دست می‌آید، اینست که او در مجموع، چندان هم ساده‌اندیش و سطحی‌نگر نیست که به روایت حال این تیره‌روزان و تصویر فقر خون‌آلودشان بسنده کند و به اصطلاح در رویه‌ها بماند، بلکه در تحلیل فرجامین خویش رگ و ریشه‌های تمام تباهی‌ها، تیره بختی‌ها، تهی‌دستی‌ها و آفات و آلودگی‌های زندگی مردم خویش را، در حکومت ویرانگر و تباهی گستر فرمانروایان خودکامه‌ای می‌یابد، که تاریخ این خاک حتی یک روز خوش از سراسر زندگی و زمامداری آلوده به ستم آنان به یاد ندارد. و گرچه او، به دلایلی نمی‌تواند سخن از دیکتاتوری هولناک روزگار خویش بگوید و یا برآن نکته بگردد، اما حقیقت حال و آبخور تمامی این تیره‌روزی‌ها را اینگونه انگشت می‌گذارد و ستم سیاه حکومت پس از

کودتا را چنین نشان می‌دهد:

روزشکار پیرزنی با قباد گفت
 روزی بیا به کلبه ما از ره شکار
 هنگام چاشت سفره بی‌نان ما ببین
 دزدم لحاف برد و شبان‌گاو پس نداد
 از تشنگی کدو بنم امسال خشک شد
 سنگینی خراج به ما عرصه تنگ کرد
 در دامن تو، دیده جز آلودگی ندید
 حکم دروغ دادی و گفתי حقیقت است
 صد جور دیدم از سگ و دربان به درگهت
 ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی
 مُردی در آن زمان که شدی صید گرگ از
 یکدوست از برای تو نگذاشت دشمنی
 جمعی سیاه روز سیه‌کاری تواند

...

سختی‌کشی زده‌ر چو سختی‌دهی به خلق در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست

✱

گرچه پروین، در برخی شعرهای خویش، ریشه‌های بسیاری از فسادها و خُلق و خوی انحراف گرفته انسان‌ها را نمی‌کاود و آنها را صفات و خصالی فردی تلقی می‌کند، اما آنگاه نیز که از سرچشمه‌های فساد سخن می‌گوید روشن‌بینی و ژرف‌نگری او، سیمای حکیمانه‌ای را در برابر انسان قرار می‌دهد که نمی‌توان در برابر وی احساس خضوع و فروتنی پنهان نمود و بدین حقیقت راه نبرد که گنه‌کاران کوچک و آنان که در جامعه‌ای غوطه‌ور در فساد و آلودگی، تاوان فسادآفرینان بزرگ جامعه خود را می‌دهند، بی‌گناه‌ترین قربانیان شبکه اجتماعی فاسد و آلوده‌ای هستند که از مکتب پیشوایان آیین فساد و نادرستی درس می‌آموزند و آنگاه به دست همان پیشوایان آیین فساد به مسلخ برده می‌شوند:

برد دزدی را سوی قاضی عسس
 خلق بسیاری روان از پیش و پس
 گفت قاضی کاین خطاکاری چه بود؟
 دزد گفت از مردم آزاری چه سود؟
 گفت بدکردار را بدکیفر است
 گفت بدکار از منافق بهتر است

گفت هان برگوی شغل خویشتن	گفت هستم همچو قاضی راهزن
گفت آن زرها که بردستی کجاست؟	گفت در همیان تلبیس شماست
گفت آن لعل بدخشانی چه شد؟	گفت می‌دانیم و می‌دانی چه شد
گفت پیش کیست آن روشن نگین	گفت بیرون آر دست از آستین
دزدی پنهان و پسیدا کارتست	مال دزدی جمله در انبار تست
تو قلم بر حکم داور می‌بری	من ز دیوار و تو از در می‌بری
حدّ بگردن داری و حد می‌زنی	گر یکی باید زدن صد می‌زنی
می‌زنم گر من ره خلق ای رفیق	در ره شرعی تو قطاع الطريق
می‌برم من جامهٔ درویش عور	تو ربا و رشوه می‌گیری به زور
دست من بستی برای یک گلیم	خود گزفتی خانه از دست یتیم
من ربودم موزه و طشت و نمد	توسیه دل مدرک و حکم و سند
دزد جاهل گر یکی ابریق برد	دزد عارف دفتر تحقیق برد
دیده‌های عقل گر بینا شوند	خودفروشان زودتر رسوا شوند
دزد زر بستند و دزد دین رهید	شحنه ما را دید و قاضی را ندید
من به راه خود ندیدم چاه را	تو بدیدی کج نکردی راه را
می‌زدی خود پشت پا بر راستی	راستی از دیگران می‌خواستی
دیگر ای گندم نمای جو فروش	باردای عجب عیب خود می‌پوش
چیره‌دستان می‌ربایند آنچه هست	می‌برند آنگه ز دزد کاه دست
در دل ما حرص آرایش فزود	نیت پاکان چرا آلوده بود
دزد اگر شب گرم یغما کردندست	دزدی حکام روز روشن است
حاجت ارما را ز راه راست برد	دیو قاضی را به هرجا خواست برد

در برخورد با اینگونه اندیشه‌های پروین، برخی بر او خرده می‌گیرند که شعرش خوی و خصال مردانه دارد، یعنی آنچه که در سرزمین ما معمولاً، از اخلاق مردانه می‌تراویده و آن خرده‌گیری بر ستم و ناروا و دعوت به پاکی و راستی و بی‌آلایشی بوده، در اندیشه و سخن پروین رسوخی چشمگیر دارد. اما این سخن، خود برخاسته از نوعی تلقی شرک‌آمیز در انسان و کشیدن خط شاخصی بین دو تیرهٔ انسانی در تمامی زمینه‌ها و از جمله در جایگاه اجتماعی آنهاست. یعنی، گویندهٔ این سخن، پیشاپیش، خندقی را می‌کند و آنگاه هریک از این دو تیرهٔ انسانی - زن و مرد - را در یک سوی آن قرار می‌دهد، و از کوچکترین آمیزشی در بین آنها هراس دارد. در این

مرزبندی، هریک از دو گروه زن و مرد، باید خصلت، اندیشه رفتار و آرمانی ویژه - مردانه یا زنانه - داشته باشند و هیچ یک نباید از حوزه معین شده گام بیرون نهند. اخلاق مردانه در کوچه و بازار و جامعه سیر می‌کند و اخلاق زنان در داخل خانه، در بستر و در کنار گهواره کودک و کیست که نداند که اینگونه الگوهای متحجر پیش از آنکه با روزگار و پروین سنخیتی داشته باشد، رنگ و بوی روزگاران گذشته را دارد، و در ادب و اخلاق سنتی ما گره خورده است، و نه در آنچه که روزگار «ژاندارک»ها «جمیله بوپاشا»ها و «سیمین دوبار»ها و دیگران جریان دارد. زیرا در این روزگاران زن به همان اندازه در چنبر و چنگال بی‌هنجاری‌ها و پی‌آمدهای تمدن استعماری گرفتار آمده است که مرد. آنچه که در شعر پروین اخلاق مردانه نامیده شده است، شاید اندیشه‌هایی از اینگونه باشد.

خرد از دام تو بگریخته باز آرش هنر از نزد تو برخاسته بنشانش

✱

واعظیم امانه بهر خویشان از برای دیگران بر منبریم

✱

دین از تو کارخواهد و کار از تو راستی این درد با مباحثه درمان نمی‌شود

✱

آن‌کو شناخت کعبه تحقیق را که چیست در راه خلق خار مغلان نمی‌شود

✱

نغمه سالوس که را سیر کرد؟ چند برین لقمه ترا اشتهاست؟

✱

از حقوق پایمال خویشان کن پرسشی چند می‌ترسی زهرخان و جناب ای رنجبر

✱

سوی بتخانه مرو پند برهمن مشنو بت پرستی مکن این ملک‌خدایی دارد

✱

اما مگر می‌توان سوگند یاد کرد که بالای بی‌خردی یا بی‌عملی و صاعقه ستم و سالوس و دیگر آفات و گرفتاری‌های انسان عصر پروین فقط در حوزه زندگی مردها بوده و زنها از چنان محیط مسمومی به دور مانده‌اند؟ آنچه که سامان زندگی انسانی را در روزگار پروین فرو می‌پاشید بسیار گسترده‌تر از آن بود که به حوزه زندگی مردانه منحصر ماند. آفت فراگیری که به ویژه با آغاز تمدن استعمارگر و استبداد آفرین بر فضای جامعه‌های شرقی سایه گسترده بود، به

همراه انحطاط اخلاقی بازمانده از روزگاران دیرین، آنچنان در رگ او ریشه‌های روزگار پروین رسوخ می‌یافت که یک زن، اگر اندک بهره‌ای از آگاهی انسانی گرفته بود، به همان اندازه آنرا لمس می‌کرد که یک مرد و در نتیجه تلاش در راه بهبود سامان اجتماعی، و ستیز و رویارویی با خطرات، دیگر نه یک رسالت مردانه، بلکه یک ضرورت در زندگی آن روز - و البته همیشه - به شمار می‌آمد. به ویژه که عصر پروین، عصر آغاز برخی باورها در زمینه برابری و همدوشی زن با مرد نیز بوده است و این برابری و همدوشی را پیش از هر چیز، در حیات اجتماعی و تلاش‌های سیاسی برای زن می‌خواسته‌اند.

بنابراین، پروین از این لحاظ، پیشاهنگ چنین جریانی نیز جز همین همدوشی با مردان در صحنه اجتماع و تلاش در تعیین و تغییر شیوه‌های سلوک اجتماعی مردم خویش نیست. اگرچه پروین، تعالی دادن به خوی و خصال و رفتار فردی را بیش از دگرگون ساختن مبانی اجتماعی بها داده و در این راه اندکی افراط نیز داشته است، اما مگر یک شیوه برانداختن نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌های اجتماعی، تغییر دادن به نابسامانی‌های اخلاقی نیست؟ و مگر می‌توان در جستجوی چنین آرمانی، یک جنبه حقیقت و واقعیت را، نادیده انگاشت. اصل اینست که ما پیش از هر چیز، در شناخت اهریمنی‌ها و بدآیینی‌ها و نیز ستیز و ناهمسازی با آنها به یگانگی برسیم. آنچه که برای برانداختن این اهریمنی‌ها در پیش خواهیم گرفت، مربوط به مرحله ثانوی است، و اختلاف در این مرحله، اختلافی بنیادی نمی‌تواند باشد و می‌دانیم که پروین در شناخت رسم و راه اهریمنان و جلوه‌های فریب و ستم و نامردمی زمامداران مردم، چندان هم بیراهه نرفته است. اگر حادث‌ترین موضوع صد سال اخیر شرق و همچنین میهن ما، استثمار و ستم اقتصادی و دفاع از برابری و آزادی بوده است و اگر بزرگترین آفت تاریخ ما سالوس و نادرستی و دورنگی بوده است، باید گفت که پروین در پرداختن به این همه، شاعر روزگار خویش است. روزگاری که در آن، دیگر شعر فقط سرودن اندوه و شادی‌های رمانتیک و نوستالژی درد ناشناسانه شاعر و یا ستایش حکمرانان بی‌فرهنگ و بی‌تباری چون محمود غزنوی نیست.

اینکه پروین در برخورد با بدآیینی‌ها و آفات و گره‌های عصر خویش، چندان هم علمی و به اصطلاح جامعه‌شناسانه نمی‌اندیشد، به جای خود، اما اینکه از جامعه خفقان‌آلود قاجار یا رضاشاه، زنی در این اوج آگاهی و بیداردلی پدیدآید، تا آنجا ارزشمند و والا است که می‌تواند تمامی کاستی‌های کار او را جبران کند و حداقل شعاردهندگان اندیشه‌های اجتماعی و هواداران شخصیت زن انقلابی، نمی‌توانند به انکار آن برخیزند.

از دیدگاه اینگونه داوری گران، شعر فروغ بیش از شعر پروین رنگ و مایه امروزیه دارد. در

حالی که، گرچه شعر فروغ به لحاظ زبان ایماژ و تخیل از غنای ویژه‌ای برخوردار است و پروین به ویژه از این لحاظ، اندکی تهیدست می‌نماید، زیرا شعر پروین غالباً شکل و روال روایی دارد و روایت‌های او نیز، جز در وزن و قافیه و پرداخت فضاها و داستانی و نیز برخی ابداعات ارزشمند در زمینه مناظره‌گویی از زبان نثر فاصله‌بی نمی‌گیرد و در نتیجه از ایماژ و خیال آفرینی تهی می‌ماند، و این هم نقص دیگری در کار شاعرانه اوست، اما اینگونه کاستی‌ها در کار پروین، نسبت به فروغ، تا وقتی است که زبان و ساختار شعر را محک داوری قرار داده باشیم. در حالیکه می‌دانیم که زبان و ساختار یگانه محک شعر سنجی و داوری‌های ناقدانه نسبت به آن نبوده است و بلکه آنچه که در تلقی شاعران بلنداندیش روزگار ما و به ویژه قله‌نشینان شعر معاصر، بیش از زبان، واژگان، ایماژ و دیگر مبانی استتیک مورد توجه قرار می‌گرفت، درونمایه و سمت و سوی اجتماعی شعر می‌بود.

حاصل اینکه: پروین زنی است که بر آیین روزگار خود، به گرمگاه حادثه‌ها آمده است و درست است که اندکی ساده‌اندیشی و یا وابستگی به برخی سنت‌های منسوخ را نیز همراه دارد، اما مایه‌ها و جلوه‌هایی از اندیشه‌های قرن اخیر نیز در شعر او، همواره به چشم می‌آید و دفاع او از جریان کشف حجاب نیز - که البته بدون توجه به ریشه‌های سیاسی آن صورت می‌گرفت - نشان داد که وی چندان هم پای‌بند همه سنت‌های مشرق زمین نبود، و آنچه که او از حجاب - و عفاف یک زن - در می‌یافت، بسیار ژرف‌تر از تلقی زنان این سرزمین از اینگونه مفاهیم بود و اینکه پروین ضمن جانبداری از جریان کشف حجاب، همواره در سیمای یکی از پرشورترین مدافعان پاکی و عفاف زن و بزرگترین ابلاغگر آیین پاکدامنی، باقی ماند؛ این دریافت عمیق و اندیشیده او را می‌تواند بازگو کند... به هر صورت، شعر پروین تصویر چیره‌دستانه ستمی است که صاعقه‌وار بر عرصه حیات انسان هم سرزمین او افتاده و تمام زوایای پیدا و پنهان آنرا، از ادب و آداب اجتماعی گرفته تا خوی و خصلت فردی، به آتش کشیده است و پروین پیوسته بر آن بود که با گستردن داد و دین و درستی و دانایی، آبی بر آتش تباهی گستر آن بریزد و حیات انسانی را زندگی و طراوتی دوباره ببخشد. پس اگر چنین است سپاس ما نثار شعر و اندیشه پروین و شعر و اندیشه پروین پرچم راه بانوان این سرزمین باد.

ترجمه‌پذیری شعر پروین

به نام نام‌بخش نامداران گدای درگاه او شهریاران
«خواجوی کرمانی»

مطلب خود را با یک گفته مشهور ایتالیایی درباره ترجمه آغاز می‌کنم:

“Une traduttore est tradire”

که معادل فارسی آن می‌شود: «مترجم خیانتکار است.»

درباره مصداق کاربرد این گفته در دنیای کنونی که مباحث زبان و زبان‌شناسی روزبه روز داغتر و بر تعداد کسانی‌که به گفتگوهای این چنینی رغبت نشان می‌دهند، افزوده می‌شود؛ جای حرف فراوان است. بنابراین حتی اگر بتوانیم آن را در موردی از جلوه‌های زبان^۱ بکار گیریم آن مورد، «جلوه ادبی زبان»^۲ است و از دو زیر مقوله جلوه ادبی زبان یعنی «نظم و نثر»^۳ صحت ارتباط نهایی کلام منظوم با ضرب المثل پیش گفته بسیار بیشتر از کلام منثور است.

با اندکی دقت در موضوع سخن یعنی «ترجمه‌پذیری شعر پروین» در می‌یابیم که نباید اشعار دیگر شعرای سرزمین ادب خیز میهن عزیز ما، از ترجمه‌پذیری برخوردار باشند. پس لازم است برای روشن شدن مطلب در همین آغاز یکی دو نکته را توضیح بدهیم.

اگر ترجمه را به دو دسته کلی «گفتاری و نوشتاری»^۴ تقسیم کنیم، چنین بنظر می‌رسد که در دسته گفتاری «ترجمه همزمان»^۵ (نه از نوع رو در رو)، دشوارترین کار ترجمه محسوب می‌شود. چون در این نوع ترجمه، مترجم از هر درجه تبحری که برخوردار باشد، بندرت موفق می‌شود صد درصد کلام سخنران را با «رعایت امانت»^۶ کامل برگردان کند، مگر آنکه متن

1 - Language aspects

2 - Literary aspect

3 - Verse and prose

4 - Interpretation and Translation

5 - Extemporaneous

6 - Face to Face

7 - Fidelity

سخنرانی را از قبل در اختیار داشته باشد؛ یا لاف‌ها را هنگام شروع به سخنرانی، سخنران متن را در اختیار مترجم قرار دهد. بحث در مورد این دشوارترین نوع ترجمه با دلایلی همراه است که از عهده این بنده و همچنین از حوصله این مقاله خارج است.

در دسته دوم یعنی ترجمه نوشتاری، آن‌آنکه ذوقی آزموده‌اند و به ترجمه در درجه اول با نگرش علمی نگریسته‌اند، تقریباً اتفاق نظر دارند که ترجمه شعر، در این دسته، دشوارترین بلکه بهتر است عرض کنم ناشدنی‌ترین شکل ترجمه قلمداد می‌شود و در این راستا نه فقط ضرب‌المثل ایتالیایی مطلع این کلام بلکه اصل عنوان شده «ترجمه‌ناپذیری»^۱ را نیز مصداق خوب آن می‌شناسند. پس با داشتن این پیش فرض در ذهن که بهترین مصداق «مترجم خیانتکار است» یا اصطلاح «ترجمه‌ناپذیری»^۲ می‌تواند شعر باشد، قبل از آنکه مطلب اصلی کلام را آغاز کنم لازم است درست در همینجا مطلبی را عنوان کنم:

اگر بنده کوشش کرده‌ام اصولاً در مورد «ترجمه‌پذیری شعر» و پس از آن «ترجمه‌پذیری شعر پروین» سخنی به کوتاهی گفته باشم، در جهت امثال امر همکاران بسیار عزیزم در گروه ادبیات فارسی و بویژه مدیر محترم آن آقای دکتر طباطبایی خواسته‌ام ادای وظیفه کرده باشم و به اضافه آنکه اگر ملاحظه می‌فرمایید چند بیتی را هم بعنوان نمونه، ترجمه و ارائه کرده‌ام، قصد نفی عبارات پیش گفته نیست؛ بلکه بطور خیلی خلاصه هدف این است که بگویم ترجمه شعر اصلاً از دشواری بسیاری برخوردار است و شعر پروین به دلایلی که عنوان خواهد شد از دشواری کمتری^۳ برخوردار خواهد بود. ترجمه ارائه شده نیز مسلماً خالی از نقص نیست و باید آنرا صرفاً نشانه یک کوشش تلقی نمود.

اجازه فرمایید در این پیشگفتار از علم «زبان‌شناسی» نیز مورد جویم و اضافه کنم هر زبانی از دیدگاه این علم دارای نقش‌ها یا عملکردهای^۴ چندی است که مهمترین آنها عبارتند از:

Aesthetic function	۱ - نقش زیبا شناختی یا
Expressive function	۲ - نقش عاطفی یا
Communicative function	۳ - نقش ارتباطی یا
Phatic communion function	۴ - نقش سخن سنجی یا

1 - Untranslatability

۲ - ترجمه‌ناپذیری خود بحث کاملاً مفصلی است که می‌توان در مورد آن سمیناری بر پا کرد.

3 - Less difficult and problematic

۴ - Language functions نقش‌های زبان بسیارند اما «آقای علی صلحجو» هم در کتاب درباره ترجمه کوشش شایسته‌ای در جهت نشان دادن این نقش‌ها نموده است و معادلهای فارسی را از ایشان نقل کرده‌ام.

یک قطعه ادبی می‌تواند دارای همه این نقش‌ها باشد. اما از آنجا که تفاوت مهم جلوه ادبی زبان با دیگر جلوه‌های زبان در زیبا بودن و آهنگین بودن^۱ آنست، حفظ «لفظ» و «معنی» در ترجمه چنین قطعاتی کار بسیار دشواری است و اینطور بنظر می‌رسد که از آغاز روزگار ترجمه تاکنون کمتر قطعه ادبی بویژه قطعات منظوم با رعایت امانت صددرصد از زبانی به زبان دیگر ترجمه شده باشد.

در این باره می‌توان از دیدگاه «نسیبیت» سخن گفت. بدین معنی که بهترین برگردانهای چنین قطعاتی آنهایی محسوب شوند که در عین «امانت داری» معانی زیبایی هم داشته باشند. پس مسأله ترجمه‌ناپذیری همانطوری که باز هم اشاره رفت در بعد ادبیات مخصوصاً «قطعات منظوم» و «فرهنگ»^۲ مطرح است و بالطبع نقش زیباشناختی زبان در این نوع ترجمه بیش از دیگر نقش‌ها کاربرد پیدا می‌کند.

و حال بپردازیم به اصل مطلب که باتوجه به آن پیشگفتار طولانی، هدف اینست که بگوئیم به دلایلی که در پی می‌آید، ترجمه اشعار پروین بطور نسبی از دشواری کمتری برخوردار است. اولاً: اشعار پروین پیش از آنکه و بیش از آنکه شخصی باشند، یعنی افکار و احساسات و عواطف خود شاعر را بیان کنند، در اکثر موارد غیر شخصی‌اند؛ یعنی حاکمان، زورمداران را با صنعت «تمثیل» گاهی از زبان ساده و بی‌تکلف «رنجبر»، گاهی با گفتگوی زیبای «محتسب و شحنه» و در موارد بسیاری با جان بخشیدن به بی‌جانان^۳ مانند «فیل و فتنجان» و «گل و بلبل» و غیره مورد خطاب قرار می‌دهند. البته می‌دانیم آنجا که کلام شخصی می‌شود، برگردان آن هم با توجه به درجه شخصی بودن و شخصی شدن زبان، دشوار و دشوارتر می‌شود. به بیان ساده‌تر، درجه ترجمه‌ناپذیری شعر با درجه زبان عواطف و احساسات شخصی شاعر در ارتباط مستقیم است. به هر میزان که شاعر به بیان عواطف خویش بیشتر توجه کند، ترجمه‌ناپذیری هم به همان میزان افزایش می‌یابد و برعکس به هر اندازه اشعار غیرشخصی‌تر باشند، ترجمه هم به همان اندازه از دشواری کمتری برخوردار خواهد شد.

برای روشن شدن مطلب به ترجمه چند بیت از «بوستان سعدی» که بوسیله «آقای ویکنز» (Wickens) ترجمه مشهوری که یونسکو به چاپ رسانده است توجه بفرمایید:

به بیداریش فتنه بر خد و خال به خواب اندرش پایند خیال

“When awake there’s mischief in his cheek and beauty-spot,

and sleeping, you are fettered to the image of him”

به صدقش چنان سر نهی در قدم که بینی جهان با وجودش عدم

“In Selfless love of him you so incline your head unto his feet,

That you as nothing see the world compared with his existence”

شب و روز در بحر سودا و سوز ندانند ز آشفستگی شب ز روز

“Night and day they’re in the seapassion and flame

Ane Konw not in their agitation night from day.

یا در مفاهیم عرفانی به چند بیت از «خواجه شیراز» همراه با ترجمه آن توجه کنید:

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی از این باد ار مددخواهی چراغ دل برافروزی
به ترجمه آن بنگرید:

From the street of the friend come the fragrant breeze of the Nouruz,

From this breeze if thou desire and the lamp of the heart thou mayest kindle.

اکنون، لطفاً به چند نکته از معادل‌های این ترجمه دقت خاص مبذول فرمایید:

کوی یار به street of the friend

یارِ موردنظر حافظ کجا و معادل “Friend” کجا؟

به نظر می‌رسد که مفهوم عارفانه «یار» از دیدگاه حافظ «مرشد» باشد که معادل “Friend”

هرگز به این معنی بکار برده نشده است.

عبارت استعاره‌ای «نسیم باد نوروزی» که می‌تواند مراد از آن، «دست یابی به وجود خدا»

باشد کجا و ترجمه تحت‌اللفظی:

“The fragrant breeze of the Nouruz” کجا؟

و باز به همین ترتیب «چراغ دل» به “lamp of the heart” برگردان شده است.

به بیتی دیگر توجه فرمایید:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز چه شکرگویمت ای کار ساز بنده نواز

ترجمه این بیت چنین است:

Who for the sight of the true beloved opened my eye that one am I

O, work-doer! slave cherisher! what thanks to thee shall I utter?

ملاحظه می‌فرمایید: کارساز ترجمه شده است: work-doer یا بنده‌نواز به

slave-cherisher

همچنین ابیات زیر:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به ز بار منت خلق

«از حکایت سوم از باب سوم گلستان سعدی»

We are contented with dry bread and a patched robe, for it is easier to bear
the load of one's own trouble than of thanks to others.

«ترجمه آقای ادوارد رهااتسک»

ای گرفتار پای‌بند عیال دیگر آسودگی مبیند خیال

«از حکایت سی و دوم باب دوم گلستان»

O, thou encumbered with a family,
Think no more of ever enjoying freedom.

«همان مترجم»

به ذکرش هرچه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است

«از حکایت بیست و هفتم باب دوم گلستان»

Whatever thou beholdest chants his praises,
He knows this who has the true perception

«همان مترجم»

اگر به نمونه‌هایی که بیان شد و یا هزارن نمونه دیگر از مترجمین صاحب نامی که برای اهل فن کاملاً شناخته شده‌اند مانند ترجمه‌ای که «آقای رهااتسک» (Rehatsek) از گلستان سعدی کرده است یا ترجمه مثنوی معنوی «آقای وین فیلد» (Whinfield) یا ترجمه لیلی و مجنون نظامی از جیمز اتکینسون (James Atkinson) و غیره مراجعه کنیم صدق این گفتار روشنتر خواهد شد.

لازم به یادآوری است که ترجمه دو بیتی که از غزلیات حافظ ارائه گردید از یکی از سرشناس‌ترین مترجمین حافظ یعنی «آقای کلارک» (H. Wilber Force Clarke) نقل شد.
ثانیاً: پروین در خانه پدری تربیت شد که خود یکی از بزرگترین و پیشروترین دانشمندان و مترجمین عصر کنونی بشمار می‌رود.

به گفته علامه دهخدا یوسف‌خان اعتصام‌الملک در زبان ترکی (آذربایحانی و اسلامبولی) معلمی بی‌همتا بود. در لسان و ادب عرب بالخصوص یکی از ائمه و ارکان بشمار است. چنان که در احاطه و معرفت به لغات عرب در ایران بی‌همتا و در مصر و عراق و شام کم نظیر است.

فارسی را بحدّ اعلاء عالمانه می‌دانسته.

اولین ترجمه «بینوایان» از ویکتور هوگو، «خدعه و عشق» از شیلر و چندین ترجمه منتشر نشده از کارهای ترجمه‌ای ایشان است، که در این بین، پروین مسلماً از این تسلط پدر سود جسته است.

ثالثاً: خود پروین از مدرسه آمریکاییهای تهران فارغ‌التحصیل می‌شود تبخّر او به زبان انگلیسی و بویژه ادبیات آن، آنقدر چشمگیر می‌شود که در روز فراغت از تحصیل آن چنان سخنرانی‌گیری ایراد می‌کند که رییس رقت مدرسه آمریکاییها از او تقاضا می‌کند که در آن مدرسه ادبیات انگلیسی و فارسی تدریس کند که پروین این کار را به مدت دو سال با موفقیت انجام می‌دهد. [اگر نگاهی به طیف جوانترین مدرّسان و اساتید کالج‌ها و دانشگاههای دنیا بیندازیم متوجه می‌شویم که در این مورد هم پروین از امتیاز کم نظیری برخوردار است زیرا او موفق شده است در حدود هجده سالگی در یک کالج امریکایی آنهم به زبانی بیگانه به مدت دو سال - همانطور که در متن آمده است - تدریس کند. دو نمونه از جوانترین افرادی که موفق به تدریس در کالج‌ها و دانشگاهها شده‌اند عبارتند از:

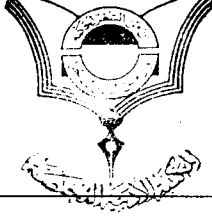
۱ - آقای «کالین ماک لورین» (Calin Maclaurin) که در سن نوزده سالگی توانست در ۳۰ سپتامبر سال ۱۷۱۷ کرسی استادی ریاضیات کالج آبردین اسکاتلند را به خود اختصاص دهد. ایشان بنا به توصیه «اسحاق نیوتن» در سال ۱۷۲۵ به استادی ریاضیات دانشگاه ادینبورگ منصوب شد.

۲ - دکتر «هاروی فرادیدمن» (Harvey Friedman) در سال ۱۹۶۷ در سن نوزده سالگی استادیار ریاضیات دانشگاه استنفورد کالیفرنیا شد. [

آشنایی او با ادب انگلیسی و فارسی بویژه تسلطی که بر صنایع بدیعی هر دو زبان پیدا می‌کند (Alliteration و Allegory بسیار زیاد بکار برده است.) خواه ناخواه در سرودن اشعار او به گونه‌ای که ساخت هر دو زبان را در ذهن داشته است از دشواری ترجمه اشعارش به خصوص به زبان انگلیسی می‌کاهد.

رابعاً: براساس شواهد زیر پروین کار ترجمه هم انجام داده است. آقای «حاج سید نصراله تقوی» در مورد پروین می‌گوید:

«من از رفقای نزدیک اعتصام الملک بودم و ساعتی ممتد در خانه او و در کتابخانه او به بحث و مکالمه ادبی با او گذرانیده‌ام. خانم پروین از خردسالی بدون خستگی در کنار ما قرار می‌گرفت و با عطش خارج از حوصله کودکان به گفتار ما گوش فرا می‌داد. اولین شعرش را در



هشت سالگی ساخت. در این سن فارسی را روان می خواند و می نوشت. قطعه ای از اشعاری که اعتصام الملک از زبان فرانسه ترجمه کرده بود، پروین دوباره آنرا به شیوه انوری به شعر فارسی برگرداند. من چندین بار با اعجاب آنرا خواندم و از آن پس در او با تکریمی که شایسته عرفا و حکمای قرون گذشته بود نگاه کردم».

خامساً: به نقل از مقاله «آقای محمد علی جمالزاده» در یکی از شماره های مجله ادبی «وحدید» برخی از اشعار پروین اعتصامی به زیباترین وجه به زبان آلمانی هم ترجمه شده است. عین سخن آقای جمالزاده چنین است:

«رساله دکترای بانو طوبی شهناز اعلامی اصفهانی در روز ششم ماه مه فرنگی ۱۹۶۶ برابر با ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۵ در دانشکده فلسفه دانشگاه بزرگ هومبولد برلن با نمره «بزرگترین تمجید و آفرین» که به زبان لاتینی Sunima cum louix می شود مورد قبول واقع گردید. این رساله شامل ۳۰۴ صفحه بزرگ است و نتیجه مطالعه و تحقیق بسیار و مشتمل بر شش باب است و هر باب چند فصل دارد. دو باب اول در مورد شعر در ایران و زنان شاعر در ایران است و چهار باب دیگر در مورد زندگی پروین و ترجمه برخی از اشعار وی می باشد».

پس ملاحظه می کنید که ترجمه اشعار روان پروین به زبانهای بین المللی دیگر، غیر از زبان انگلیسی هم با دشواری کمتری انجام می شود.

اینک نمونه ای از شعر پروین و ترجمه آن (در حد یک کوشش)، بدون هیچگونه تفسیری ارائه می گردد.

«حقیقت و مُجاز»

“Maculate and Immaculate love”

بلبلی شیفته می گفت به گل که جمال تو چراغ چمن است

Charmed by the beauty of a flower, a bulbul caroled

Thy fascinating face fairly the garden adorned.

گفت، امروز که زیبا و خوشم رُخ من شاهد هر انجمن است

Just my fresh-prettness admirer thou today art said in teply,

In any gathering like wise, the presence is welcome, that is why,

چونکه فردا شد و پژمرده شدم کیست آنکس که هواخواه من است

Faded away, right tomorrow, attested I will be,

Detested, no love-advocat, I'm sure, thou mayest see,

عشق آنستکه در دل گنجد سخن است آنکه همی بردهن است

Upon heart- inflection an ever true love is known,

A maculate one, by words; away it should be thrown.

[آقای حسن موقر بالیوزی در کتاب «واژه‌های فارسی در زبان انگلیسی» خود که در سال ۱۳۵۵ در چاپخانه فاروس ایران به چاپ رسانده است چنین آورده: «در زبان انگلیسی لغتی که برای بلبل مصطلح و متداولست Nightingale می‌باشد که مفهوم «مرغ شب خوان» را می‌رساند. اما همین کلمه بلبل که در زبان فارسی داریم به انگلیسی نیز وارد شده است. برای اولین بار در سال ۱۷۸۴ این لغت در انگلیسی دیده شده است.

تامس مور (Thomas Moore) یکی از شعرای بنام آن زمان، کتابی که عنوان آن «لاله رخ» (Lala Rookh) بود به طبع رسانید، مشحون از حکایات و روایات مشرق زمین - مخصوصاً ایران - قسمتی از آن منظومه داستانی «متنع» صاحب ماه نخشب است و شاعر آنجا کلمه «بلبل» را آورده است و می‌گوید:

The bulbul utters ere her soul depart

یعنی: «بلبل بسراید زان پیش روانش بدر آید.

اما گویا بلبلی که در انگلستان می‌خواند و بلبلی که در ایران «تا سراپرده گل نعر زنان» می‌شود گرچه هر دو بلبلند و آواز دلکشی دارند از لحاظ حیوان‌شناسی اندکی متفاوتند؛ کلمه بلبل را مجازاً نیز در انگلیسی بکار آورده‌اند که همانطوری که در فارسی آواز خوش را در ردیف «چهچه بلبل» می‌آوریم در انگلیسی شخصی را که حنجره داودی دارد Bulbul خوانده‌اند.»]

بالاخره همانطور که در بخش سوم هم اشاره شد یکی از توجیه پذیرترین دلایل ترجمه پذیری شعر پروین تسلط این شاعر بزرگ به زبان انگلیسی است که خود بحث مفصلی را می‌طلبد که در این فرصت اندک نمی‌توان به آن پرداخت ولی بطور خلاصه آشنایی وی و در مواردی دیگر تسلط او بر مفاهیم زبانی مشترک مانند شناخت صنایع بدیعی مشترک زبان انگلیسی و فارسی از قبیل "Alliteration" یا نغمه حروف، "metaphor" یا استعاره، یا تشبیه، که تقریباً از اجزاء مهم سازنده شعر فارسی و انگلیسی محسوب می‌شوند، باعث شده است، تا زبانی که برای انتقال مفاهیم مورد نظرش بکار برده است، از ذهنیت و تفکر تقریباً مشترکی، سود بجوید.

همانطور که بیان گردید، بحث در مورد آخرین دلیل و حتی دلایل دیگر می‌تواند بسیار طولانی و تفکر برانگیز باشد که نیاز به مقالات و سخنرانیهای دیگری خواهد داشت که ان شاء الله

در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت. امیدوارم همین مقدار ناچیز توانسته باشد «موضوع سخن» را به آن اندازه که وقت اجازه داده است، روشن کرده باشد.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

- ۱ - یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری آقای علی دهباشی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۰، ناشر: دنیای مادر.
- ۲ - درباره ترجمه از انتشارات نشر دانشگاهی.
- ۳ - واژه‌های فارسی در زبان انگلیسی از آقای حسن موقر بالیوزی، ۱۳۵۵، چاپخانه فاروس ایران.

منابع انگلیسی

1. The Gulistan or Rose Garden of SA'DI, Translated by Edward Rehatsek
Frist published in 1964.
2. The Bustan Translated by: G. M. Wickns, second Edition 1985 printed and
bound by sepehr printing house, Tehran.
3. Guinness Book of World Records. Sterling publishing company Inc. 1983.

نصرت‌الله کامیاب تالش

نظام ارزشی مناظرات شعر پروین

به خسروان جهان ناز اگر کند شاید
شکر لبی که خداوند طبع شیرین بود
کسی که لطف سخن را به لطف داد نظام
ز جمع پردگیان بی‌خلاف پروین بود^۱

آذرماه سال ۱۳۷۰ خورشیدی پنجاهمین سال درگذشت شاعره نامدار و محبوب ایران پروین اعتصامی است.

پروین در سال ۱۲۸۵ ه. ش دیده به جهان هستی گشود و در سال ۱۳۲۰ خورشیدی (ه. ش) نابهنگام دیده از جهان ناپایدار فروست و به ابدیت پیوست. (۱۹۰۶ - ۱۹۴۱ م.)^۲

پروین، شاعره‌ای که ستایشگر آزادی و مظهر پاکی و عفت بود، ستاره‌ای که در آسمان ادب پارسی بسی درخشید، سخنوری که پیام‌آور رموز هستی و بیانگر بهترین سجایای اخلاقی بود. زنی شاعر و آراسته به فضایل انسانی و با جهان‌بینی وسیع و خاص بخود؛ انسانی والاتبار و نیک اندیش و ژرف‌بین که عطر سخنش هر صاحب‌دلی را مست و مدهوش می‌کند. بزرگ بانوی شعر و ادب که صلابت گفتار و سخنش یادآور سخنان نادره‌های ادب پارسی و طبع لطیفش نمایانگر معانی ظریف است.

پروین در عفت کلام گوی سبقت را از دیگر شاعران ربوده است و همانند ادیب توانا،

۱ - «گل افسرده»، کتاب اشعار پروین اعتصامی با مقدمه ملک‌الشعراى بهار، با خط حسین خسروی. صفحه ذ - ر، انتشارات ایران زمین، تهران، ۱۳۷۰.

۲ - فرهنگ فارسی. دکتر محمدمعین، جلد پنجم (اعلام) چاپ چهارم، چاپخانه سپهر، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۵۶.

فردوسی و نظامی «سخن سرای گنج» از پاک دهان‌ترین شاعران قلمرو زبان فارسی است. یکی از بارزترین خصایص شعری او پسند و اندرزهای حکیمانه است و نیز در برگیرنده مفاهیم اجتماعی و انتقادی و اخلاقی و انسانی است، همچنین تفکرات او در تمثیلات نغزش اعجاب‌آور است. غنیمت شمردن فرصت را توصیه می‌کند و وقت را مغتنم می‌شمرد و بخوبی به کوتاهی عمر واقف است و پیوسته هنر را می‌ستاید و...

جهد را بسیار کن، عمر اندکی است کار را نیکو گزین فرصت یکی است
 کاردانشان چو رفو آموختند پاره‌های وقت بر هم دوختند
 عمر را باید رفو با کارکرد وقت کم را با هنر بسیار کرد^۱
 وقت را چون درّی قیمتی می‌دانست که بیهوده نباید از دست رود و عمر را نباید به بطلالت گذراند.

گهر وقت بدین خیرگی از دست مده آخر این در گرانمایه بهائی دارد
 صرف باطل نکند عمر گرامی پروین آنکه چون پیر خرد راهنمایی دارد^۲
 شیوه پروین در مسائل اجتماعی بیانگر داشتن تعهد اجتماعی اوست، او چنان شیفته مکارم اخلاقی و چنان عاشق خلق و خوی مردمی است که حاضر نیست دمی را به فراموشی از یاد مردم سپری کند، و لحظه‌ای فارغ از انجام تعهدات مردمی و اجتماعی باشد.
 پروین به تماشای گلزار طبیعت می‌رود و با نغمه‌های دلپذیر سرود هستی و آهنگ زندگی را به گوش جان می‌خواند.

با طبیعت به گفتگو می‌نشیند، رمز و راز هستی را بازگو می‌کند و پیام جهانی بشر دوستانه خود را مطرح می‌سازد. آزاده‌ای که بانگ آزادی را سر می‌دهد و در همه جا طالب اجرای عدالت و صداقت است.

در شعر «دزد و قاضی» پروین، نکات باریک مضامینی ظریف نهفته است که عدالتخواهی او را بیان می‌کند، یعنی مطالب اینکه اگر عالمان و عارفان ریاکار و مژور کجروی و دزدی را پیشه خود سازند خسران و ضرر و زیان ناشی از کار آنها بمراتب بیشتر و کاری‌تر از افراد بیسواد و عامی کجرو و کج اندیش خواهد بود. چنانکه گوید:

برد دزدی را سوی قاضی عسس خلق بسیاری روان از پیش و پس
 گفت قاضی کاین خطاکاری چه بود؟ دزد گفت از مردم آزاری چه سود؟

۱ - «رفوی وقت»، دیوان اشعار پروین اعتصامی، چاپ دریا، انتشارات ایران زمین، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ با خط خسروی.
 ۲ - ایضاً، ص ۲۸۸، «نکته‌ای چند».

گفت بدکار از منافق بهتر است	گفت بدکردار را بدکیفر است
گفت هستم همچو قاضی راهزن	گفت هان برگوی شغل خویشتن
گفت در همیان تلبیس شماس	گفت آن زرها که بردستی کجاست؟
گفت می‌دانیم و می‌دانی چه شد	گفت آن لعل بدخشانی چه شد؟
گفت بیرون آر دست از آستین	گفت پیش کیست آن روشن نگین
مال دزدی جمله در انبار تست	دزدی پنهان و پیدا کار تست
من ز دیوار و تو از در می‌بری	تو قلم بر حکم داور می‌بری
گر یکی باید زدن صد می‌زنی	حدّ بگردن داری و حد می‌زنی
در ره شرعی تو قطاع الطريق	می‌زنم گر من ره خلق ای رفیق
تو ربا و رشوه می‌گیری به زور	می‌برم من جامهٔ درویش عور
خود گرفتی خانه از دست یتیم	دست من بستی برای یک گلیم
تو سیه دل مدرک و حکم و سند	من ربودم موزه و طشت و نمد
دزد عارف دفتر تحقیق برد	دزد جاهل گر یکی ابریق برد
خود فروشان زودتر رسوا شوند	دیده‌های عقل گر بینا شوند
شحنه ما را دید و قاضی را ندید	دزد زر بستند و دزد دین رهید
تو بدیدی کج نکردی راه را	من به راه خود ندیدم چاه را
راستی از دیگران می‌خواستی	می‌زدی خود پشت پا بر راستی
با ردای عجب عیب خود مپوش ^۱	دیگر ای گندم نمای جو فروش
می‌برند آنگه ز دزد کاه، دست	چیره‌دستان می‌ربایند آنچه هست
نیت پاکان چرا آلوده بود	در دل ما حرص آرایش فزود
دزدی حکام روز روشن است	دزد اگر شب گرم یغما کردندست
دیو قاضی را به هر جا خواست برد ^۲	حاجت ارما را ز راه راست برد

اما گاه این مناظرات را بین اشیاء بیجان و عناصر بیروح انجام می‌دهد و راههای درست و روشهای انسانی را بیان می‌کند. ابتکار و ابداع و نوآوری پروین نیز در مناظرات او و بیان اشعار سمبولیک و شرح قصه‌های اوست که جایگاه ویژه و عظمت گفتار وی را در ادبیات آشکار می‌سازد. مثلاً بین سوزن و پیرهن چنان ارتباط تنگاتنگ و عمیق و خوبی برقرار می‌کند که در آن ساده زیستن و بی‌پیرایه زندگی کردن و ساختن بازمانه و برخوردارگی از آزادگی را به ارمغان

می آورد و مناظره بین سیر و پیاز، که عیجو از عیب خویش بی خبر است و سرانجام اینکه نکوهش بیجا ناپسند است.

سیر یک روز طعنه زد به پیاز
گفت از عیب خویش بی خبری
گفتن از زشترویی دگران
تو گمان می کنی که شاخ گلی
یا که همبوی مشک تاتاری
خویشتن بی سبب بزرگ مکن
ره ما گر کج است و ناهموار
در خود آن به که نیکتر نگری
ما زبونیم و شوخ جامه و پست
تو چرا شوخ تن نمی شویی^۱

و سخن گفتن گوهر و سنگ به این معنی که با تحمل سختی ها و مشقتها و هموار کردن رنجهای انسان به والایی و سالاری می رسد و ارزش واقعی خود را به دست می آورد.
و مناظره بین تیر و کمان که با هم بودن و داشتن وحدت نظر و ایجاد اتحاد ضروری است و غنیمت شمردن وقت و فرصت نیز الزامی است.

در مناظره پایه و دیوار داشتن تدبیر مایه سرافرازی است و کوه نظری موجب خواری است. همچنین هرکسی را وظیفه و کاری است که همه در انجام آن باید کوشش و تلاش کنند و کارها را به انجام برسانند و به گفتار تنها اکتفا نکنند. زیرا کار و تلاش لازم و ملزوم یکدیگرند و هرچیزی نیز بجای خویش نیکوست، و از موارد بی ربط نیز باید اجتناب ورزید.

پروین در شرح قصه هایی که از زبان حیوانات و اشیای بیجان و عناصر بی روح و نیز انسان بیان می دارد داشتن مفاهیم معنوی و اخلاقی و نظام فکری متعالی را تأکید می کند، و این همان موردی است که در ادبیات جهان امروز «Fable» نام دارد. و آن نقل داستان یا حکایت آمیخته با اندیشه های معنوی و اخلاقی است که ماجرای آنها معمولاً از زبان حیوانات بیان می شود و اغلب جنبه استعاری و تمثیلی دارد و نیز تأکیدی است بر معنویات و اخلاق متعالی انسان. و همچنین شخصیت های افسانه ها و قصه ها به حیوانات محدود نمی شود بلکه اشیای بیجان و حتی انسان را نیز شامل می شود.

البته برخی از قصه ها بازگو کننده شرح حال بزرگان، عارفان دین و مذهب است. در

نوشته‌های منثور و منظوم ادوار گذشته بسیاری از این مسائل وجود دارد. مثلاً در شرح حال بزرگان عرفان و دین حکایت‌های تذکرة الاولیاء و اسرارالتوحید قابل ذکر است و پاره‌ای هم بیانگر اسطوره هستند و صبغة اساطیری دارند، مانند قصه‌های تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری) و غیره که بصورت تمثیل یا رمز گونه (سمبولیک) بیان می‌شود. و دیگر اینکه مفاهیم اخلاقی دارند مانند کلیله و دمنه و اسرارالتوحید و پاره‌ای از کتب نیز بیانگر شرح احوال شاعران و پادشاهان و اقشار مختلف مردم البته با توجه به موارد تاریخی و ادبی مانند: قصه‌های «جوامع الحکایات» محمد عوفی و «فرج بعداز شدت» اثر حسین اسعد دهستانی و بعضی هم بیانگر جنبه‌های پهلوانی و حماسی در لباس وقایع عبرت‌انگیز بیان شده است مانند: «سمک عیار» و «اسکندرنامه» و غیره...

اما پروین نیز در اشعار خویش با شگردهای خاص مسائل عبرت‌انگیز و پرعطوفت انسان متعالی و موارد حکمت‌آموز را در تمثیلات و مناظرات و افسانه‌های خود با بیانی شیوا شرح می‌دهد و درست همین مفاهیم است که غنای ادبیات معاصر ما را فراهم می‌سازد و می‌توان گفت که پروین در بیان آن با استادان فن دوران سلف، دارای تفاوتی آشکار است.

وی در معنی آفرینی و بیان عواطف قلبی زبان‌آوری بنام است. اما در بیان اوصاف طبیعت چندان مهارتی ندارد و بطور یقین نتوانسته است چون استادان بنام پیشین ادب پارسی از عهده چنین کاری بدرستی برآید. ولیکن بجاست که بگوئیم: در شرح افسانه‌ها و تمثیلات و مناظرات استاد بوده و در این راستا نوآوری‌هایی را نیز به ارمغان آورده است.

و پروین بیشتر به علت ابداع همین مناظرات است که شهره خاص و عام شده است. و اگر هم قبل از وی شاعرانی کمابیش دست به چنین کاری زده‌اند اما گونه‌های رفتاری که پروین در مناظرات مطرح نموده نوآوری است و سابقه ندارد. و خواننده دیوان وی در نگاه‌های نخست متوجه این نوآوری نیست و از آنجائی که اشعار او به سبک کلاسیک سروده شده و عنوان «شعر نو» ندارد پوششی بر نوآوری وی افکنده است در صورتی که در مناظرات پروین شگردهای رفتاری بین اشیای بیجان و جانوران و... به لحاظ مضمون نوآوری است و در اشعار هزار ساله زبان پارسی سابقه ندارد.

مناظرات بین حیوانات و بین گل و گیاه و بین پرندگان با یکدیگر و اشیای بیجان با هم و بین اشیای بیجان با انسان و انسان با انسان و بین خاک و باد و نیز دو قطره خون (مسائل طبقاتی و تضادهای اجتماعی) و گفتگوی ذره با خورشید و... خلاصه آنکه وی بین زمین و زمان و آسمان مناظراتی را با مضامین نو و بکر بوجود آورده است که در همه آن گفتگوها خواهان اجرای

عدالت و نوع دوستی و انسانیت و صداقت و درستی و استواری و پایداری و دفاع از مظلومین و زحمتکشان و مبارزه با ستم پیشگان و داشتن شهامت و شرافت، وفاداری و خوار نشمردن امور و دوراندیشی و تدبیر رای و ارزش علم و حکمت و بی‌مقداری جهل و نادانی و ارزش مردانگی و زیستن با عزت و تمام مسائل اخلاقی و اجتماعی و... را توصیه کرده و همه آنها در اندیشه پروین بخوبی با مضامین نو تجلی کرده است. و اینگونه اشعار بیش از ۶۰ شعر مناظره‌ای پروین را تشکیل می‌دهد.

پروین از خودپرستی بیزار است و آن را مردود دانسته، و آزاده‌ای است سرافراز، زنی است پارسا و انسانی است دردمند و متعالی؛ و از هوای نفس اماره برحذر است و...

هوای نفس چو دیویست تیره دل پروین بتر ز دیوپرستی است خود پرستیدن^۱
گرچه پروین در اکثر اشعار خود همچون مردان شاعر شعر سروده است و شاعره‌ای آرمانگرای مردانه است، ولیکن در برخی از اشعار خویش به جامعه زنان توجهی خاص دارد و از حقوق زن دفاع می‌کند و سیمای واقعی زن را به تصویر می‌کشد و به بهترین شکلی وی را به اجتماع معرفی می‌نماید، و زن را فرشته نجات و همدم جسم و جان و رکن اساسی خانه هستی دانسته و دامن پاک او را پرورنده حکیمان و دانشمندان و بزرگان می‌داند. همچنین زن را به آموختن دانش و معرفت تشویق کرده است و می‌گوید: فرق بین زن و مرد در کسب دانش است نه در مرد بودن و رتبه و امتیاز بین آنها در میزان علم و دانش آنهاست و زن با توجه به تربیت انسان، نخستین آموزگار است.

وجود این شاعره هنرمند سرشار از عشق است، عشقی که به او کمالات بخشیده است، عشقی که موجب نظام فکری او بوده و انسجام و استحکام کلام او را سبب شده است.

هنر سخنوری پروین و استواری و شیوایی سخن و معانی لطیف او در قصاید و قطعات او آشکار شده و سبب تسلائی خاطر بینوایان و موجب آرامش رنجبران گشته است و قطعات منظوم وی که شیوه سؤال و جواب و به طریق مناظره شیوا و دلپذیر آمده است، گویای ژرف اندیشی و باریکی بینی و مضمون آفرینی است. سخنان پروین در مناظره از زبان طیور و از زبان بیچارگان و اشیای بیجان و جانوران و نیز انسان سروده شده است.

اوضاع سیاسی نابسامان دوره این شاعره کم نظیر در اشعار او تأثیر گذاشته و رنج و حرمان دوران او را در سخنش می‌توان مشاهده کرد.

سبک شعری او دنباله سبک شاعران قرنهای پنجم و ششم و تا حدودی شیوه شاعران

قرنهای هفتم تا نهم است. از درون مایه‌های اشعار پروین می‌توان دریافت که شیوه شعری وی شیوه شاعران خراسان بزرگ و شاعران عراق ایران است. اما آثار ادبی اندیشمندان جهان نیز در خلق اشعارش و ایجاد مفاهیم آن بی‌تأثیر نبوده است.

البته اشعار پروین با توجه به مناظرات وی دارای نوآوری‌هایی هست که تفاوت اشعار او را با شاعران ادوار پیش از وی سبب شده است. طنزهای ملیح و کنایات دلپذیر از دیگر خصایص شعری پروین است. وی شاعره‌ای است صبور و مقاوم که صبر و شکیبایی و پایداری و تحمل او قابل تمجید و تحسین است.

تنها مسأله‌ای که در اشعارش وجود دارد و نباید آنرا نادیده گرفت این است که اشعار او چنان یکنواخت و یکدست سروده شده که گویی همه آنها را در یکزمان سروده است. و این مسأله را ملک‌الشعرای بهار و چندتن دیگر از محققین نیز یادآور شده‌اند.

پروین چندان از غزلسرایی استقبال نکرده و بیشترین کار وی قطعات و قصاید است، وی در اشعار خویش سخت تحت تأثیر سخنان شاعرانی چون ناصر خسرو و سعدی است. و پسند و اندرز از دیگر خصایص شعری اوست. اشعار تعلیمی او دارای اهمیت فراوان بوده و با مسائل روانشناسی و اجتماعی غیر نمایشی درهم آمیخته است.

فضای شعر او بیانگر پاکی و عفت است و در آن مسائل اجتماعی فراوانی دیده می‌شود، مسائلی از قبیل مبارزه با استبداد، آرزوی برقراری و پایداری آزادی، مبارزه با فساد اجتماعی، برپایی انقلاب و تحول، دفاع از حقوق زحمتکشان و پشتیبانی از بیچارگان و مواردی نظایر اینها در اشعار پروین بوفور وجود دارد.

پروین هرگز زبان به تملق نگشود و قصاید او در ستایش آزادی، یادآور بهترین سخنان اخلاقی و انسانی است. و آنچه که رسالت اجتماعی را در برمی‌گیرد و انتقاد از اوضاع نامناسب و نابسامان باشد در اشعار او وجود دارد.

برخی از اشتباهات در نقد و بررسی آثار شاعران این است که منتقد، شاعر مورد نظر خود را با چهار نابغه بزرگ ادب پارسی یعنی: «فردوسی»، «سعدی»، «مولانا»، «حافظ» و یا اینکه با بزرگانی چون نظامی و عمر خیام مقایسه می‌کند. در حقیقت هر ملتی مواردی استثنایی دارد که این بزرگان نیز از استثنائات ملت ایران هستند و صحیح نیست که هر شاعری را با چنین شاعرانی مقایسه کنیم. از این مورد که بگذریم، پروین سخنور از سایر شاعران ادب پارسی دست کمی ندارد و به آسانی می‌توان وی را در ردیف شاعران خوب زبان فارسی چون: «فرخی سیستانی» و «منوچهری دامغانی» و «رودکی»، «ناصر خسرو»، «عراقی»، «بهار»، «ایرج» و... قرار داد. البته در

وصف طبیعت «پروین» به «منوچهری دامغانی» نمی‌رسد و از نظر کلی این قضاوت صادق است. بدون تردید پروین از شاعران متوسط نیست و شاعره‌ای است که در مناظره‌های خود نوآوری‌های را پدیدار ساخته که سبب بازتاب جهانی اشعار وی شده است. در حقیقت می‌توان گفت: بزرگترین شاعران کسانی هستند که برای خود شعر نگفته باشند و دردهای اجتماعی را بیان کرده باشند و معیارها و ارزشهای جامعه انسانی خود را درک کرده و آثارشان انعکاس مسایل زندگی و بیانگر تجربیات حسی دوران گذرا باشد و پروین در زمره چنین شاعرانی است.

پروین شاعره‌ای است که بقول برخی از محققین چون «دهخدا» در سن هفت یا هشت سالگی نخستین شعر خود را سروده است و در چهارده سالگی این نوع فعالیت او چشمگیر بوده است. او چه در زمان نوجوانی و چه در زمانی که زن جوانی بود اشعار دلنشین و نغزی را سرود و بخوبی توانست بین لفظ و معنی ارتباط دقیق و عمیقی را برقرار نماید و با اینکه اوضاع سیاسی زمان او بس نامناسب و ناجور بود، اما در آن فضای مسموم و ناآرام دوران خود توانست کشتی مقصود را به ساحل نجات هدایت کند.

وی در خانواده‌ای پدرسالار و مردسالار و در اجتماعی که آزادیخواهانی چون «میرزاده عشقی» و «فرخی یزدی» به قتل می‌رسیدند زندگی کرد و با روح لطیف و افکار بلندش از زبان اشیای بیجان و جانوران، تمثیلات و مناظراتی را بوجود آورد که در نوع خود بدیع و بی‌نظیر است.

پروین به جای معلمی درباری و خدمت به درباریان، هماوازی و همدردی با مردم زحمتکش و رنج‌دیده و ستم‌کشیده را پذیرفت، و افزون بر ۵۶۰۰ بیت شعر سرود و در همه آنها ایمان راسخ خود را به باریتعالی و عشق خود را به مردم محفوظ داشته است.

پیام جهانی پروین در نظام ارزشی مناظرات ساخته شده او، همدردی با طبقه محروم و رنج‌دیده اجتماع است و عجز و ناتوانی انسان را نیز در برخی از اشعار خویش عیان ساخته و نوعی از اعتقاد جبری را بیان می‌دارد.

از سخن سنجان و ادبای معاصر و محققین مشهور و نامی چون «ملک الشعرای بهار»، «دهخدا»، «علامه قزوینی»، «سعید نفیسی» و دکتر «عبدالحسین زرین کوب» و ... هر یک بنحوی شایسته طبع لطیف و وقاد او را ستوده‌اند. در حقیقت در دنیای شاعران و ادیبان معاصر دو زن شاعری که بیش از دیگران درخشیده‌اند یکی پروین و دیگری فروغ است که عظمت گفتار و اندیشه تابناک هریک در نوع خود قابل تقدیر و تحسین است.

وجدان بیدار پروین و شعور خلاقه وی بی تأثیر از انقلاب مشروطه نبوده است. در تمام ابیات، وی ندای آزادی سر می‌دهد و از ظلم و بیعدالتی متنفر و گریزان است. استقلال طلبی پروین و ادراک تجربه‌های زندگی، شاعر بود وی را مسجل کرده و به ندای الهام بخش او صبغه جاودانه بخشیده است. سخنوری و مهارت پروین در تمام ابیات، قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات او آشکار است و بخوبی می‌توان دریافت که او کاخ ستم و ظلم را ویران می‌کند و ندای حق طلبی را به گوش جهانیان می‌رساند.

پروین، کسانی را که ظالم و ستمگر هستند مورد نکوهش قرار می‌دهد و آنها را محکوم می‌کند و در همه سطوح زندگی طالب اجرای عدالت و خیرخواهی است. همچنین مرد و زن را به آموختن علم و دانش و اندوختن معرفت و خرد تشویق کرده و ترویج علم و دانش را سبب رهایی انسانها از چنگال بیسوادی و فقر و نادانی و بیداد دانسته است.

وی نظام طبقاتی را نتیجه بی‌دانشی و عدم آگاهی افراد پنداشته و فریاد برمی‌آورد که رهایی از مفسده‌ها و قید و بندهای اجتماعی جز با کلید علم و دانش میسر نیست.

پیام دوستی صلح طلبانه و خیرخواهانه وی بازتاب جهانی دارد. در گفتگوی برزگر با فرزند خویش، او ظلم و ستم حکام وقت و فقر و پریشانی مردم روزگار خویش را به تصویر می‌کشد. ابیات انتخابی ذیل بیانگر همین مطالب و اندیشه‌هاست.

برزرگری پسند به فرزندان داد	کای پسر این پیشه پس از من تراست
مدت ما جمله به محنت گذشت	نوبت خون خوردن و رنج شماست...
گفت چنین کای پدر نیک رای	صاعقه ما ستم اغنیاست
پیشه آنان، همه آرام و خواب	قسمت ما درد و غم و ابتلاست...
قوت به خوناب جگر می‌خوریم	روزی ما در دهن اژدهاست
غله نداریم و گه خرمین است	همیشه نداریم و زمان شتاست
حاصل ما را، دگران می‌برند	زحمت ما، زحمت بی‌مدعاست
از غم باران و گل و برف و سیل	قامت دهقان به جوانی دوتااست
سفره ما از خورش و نان تهی است	در ده ما، بس شکم ناشتااست...
پای من از چیست که بی‌موزه است	در تن تو جامه خلکان چراست...
در عوض رنج و سزای عمل	آنچه رعیت شنود ناسزااست...
کار ضعیفان ز چه بی‌رونق است	خون فقیران ز چه رو بی‌بهاست
عدل چه افتاد که منسوخ شد	رحمت و انصاف چرا کیمیااست...

پیر جهان‌دیده بخندید کاین
 قصه زور است نه کار قضاست...
 ما فقرا از همه بیگانه‌ایم
 مرد غنی با همه کس آشناست...
 آنکه سحر حامی شرع است و دین
 اشک یتیمانش، گه شب غذاست
 لاشه خورانش به آلودگی
 پنجه آلوده ایشان گواست
 خون بسی پیر زنان خورده است
 آنکه به چشم من و تو پارساست...
 هرکه پشیزی به گدایی دهد
 در طلب و نیت عمری دعاست
 تیره‌دلان را چه غم از تیرگی است
 بی‌خبران را چه خبر از خداست^۱

پروین، انسانی رنج کشیده و دردمند است و با اینکه صبور و بردبار است، اما تضادهای اجتماع و نظام طبقاتی را مناسب زندگی سالم نمی‌داند و طبقه حاکم را مقصر و بوجود آورنده نابسامانی و نابرابریها و همه مفاصد اجتماعی می‌داند و هر طبقه‌ای از اجتماع را که عامل اصلی ایجاد ستم و کجروی و تباهی باشد، مورد انتقاد شدید خویش قرار می‌دهد و با گفتاری پندآمیز و انتقامجویانه و در برخی اوقات هم با خشم و تندی وی را مورد سرزنش و ملامت قرار می‌دهد. به طوریکه در مناظره بین دو قطره خون، که یکی قطره خون دست تاجور و دیگری قطره خون پای خارکن است، این سخنان را بیان می‌دارد. و قطره خون پای خارکن با تندی دعوت دوستی و اتحاد با قطره خون تاجور را با دلایلی آشکار نمی‌پذیرد و آن را ناسازگاری می‌پندارد و پروین با غم و اندوه عمیق فلسفی خودخواهان مساوات و سعادت برای همه انسانهاست و همه آن ابیات چنین است:

شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت
 گه مناظره یکروز بر سرگذری
 یکی بگفت به آن دیگری تو خون‌که‌ای
 من اوفتاده‌ام اینجا ز دست تاجوری
 بگفت: من بچکیدم ز پای خارکنی
 ز رنج خار که رفتش بپا چو نیشتری
 جواب داد زیک چشمه‌ایم هر دو، چه غم
 چکیده‌ایم اگر هریک از تن دگری
 هزار قطره خون در پیاله یکرنگند
 تفاوت رگ و شریان نمی‌کند اثری
 زما دو قطره کوچک، چه کار خواهد خاست
 بیا شویم یکی قطره بزرگتری
 به راه سعی و عمل با هم اتفاق کنیم
 که ایمنند چنین رهروان زهر خطری
 در اوفتیم ز رودی میان دریایی
 گذر کنیم ز سرچشمه‌ای به جوی و جری
 به‌خنده گفت: میان من و تو، فرق بسی است
 تویی ز دست شهی، من ز پای کارگری
 برای هم‌رهی و اتحاد با چومنی
 خوش‌است اشک یتیمی و خون رنجبری

تو از فراغ دل و عشرت آمدی بوجود
ترا به مطبخ شه پخته شد همیشه طعام
تو از فروغ می ناب، سرخ رنگ شدی
مرا به ملک حقیقت هزار کس بخرد
قضا و حادثه نقش من از میان نبرد
در این علامت خونین، نهان دو صد دریاست
ز قید بندگی این بستگان شوند آزاد
یتیم و پیرزن اینقدر خون دل نخورند
به حکم ناحق هر سفله خلق را نکشند
درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت
سپهر پیر نمی دوخت جامه بیداد
اگر که بدمنشی را کشند بر سردار
در پایان یادآور می شود: اینگونه مناظرات و گفتگوها در اشعار پروین فراوان است، و بدون تردید وی استاد اشعار مناظره‌ای است، و مبدع نوآوریهای آن.

بطوری که ذکرش رفت شخصیت‌های داستانی او گاه عناصر بیروح و گاه حیوانات است و شاعره سخن سنج و توانایی چون پروین اعتصامی توانسته است رمز و راز هستی و تجربیات اکتسابی و احساسی اجتماعی خود را به لباس خصلت‌های خداپسندانه بیاراید و آنها را از زبان بی‌زبان اشیای بیجان و عناصر بیروح جانوران و نیز انسان بیان کند و بدینوسیله غنای ادبیات معاصر را فراهم سازد.

منابع و مأخذ:

- ۱- دیوان پروین اعتصامی با مقدمه ملک الشعرای بهار، با خط حسین خسروی، تابستان ۱۳۷۰، چاپ دریا، انتشارات ایران زمین.
- ۲- درباره ادبیات و نقد ادبی، جلد دوم، دکتر خسرو فرشیدورد، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران. چاپ و صحافی چاپخانه سپهر، ۱۳۶۳.
- ۳- مجله ایران شناسی، سال اول، ش دوم، تابستان ۱۳۶۸ ویژه‌نامه پروین اعتصامی بخش فارسی، از مقاله‌های ذیل استفاده شده است:

- الف - حشمت مؤید، جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی، صفحات ۲۳۹ - ۲۱۳.
- ب - حمید دهباشی، شعر، سیاست و اخلاق: آرمان پروین اعتصامی به شعر معاصر فارسی، صفحات ۲۴۱ - ۲۶۳.
- ج - احمد کریمی حکاک. پروین اعتصامی، شاعری نوآور. تحلیلی از شعر «جولای خدا» صفحات ۲۸۴ - ۲۶۵.

پروین، نوآوری روی نهان کرده

در بررسی هویت زن شاعر در سرزمینی که شعر هنر ملی آن است سرنوشت او را دیده‌ام. در تاریخ رشد و دگرگونی موقعیت او که در نتیجه تکامل و تداوم بی‌شمار، دگرگونیها، سرکوبها، صدور فرمانها، جهشهای عاریتی، ضعفها، حقارتها و پافشاریها دیده‌ام، و دیده‌ام که چگونه نام مقدسش را به ننگ آلوده‌اند بی‌آنکه ننگین باشد.^۱

در طول تاریخ ادبیات زنانه ایران، زنانی را دیده‌ام که به سبب ابراز عقاید صریح انتقادیشان تحقیر، آواره و یا به انزوا رانده شدند.^۲

۱ - ماجرای عشق افسانه‌ای رابعه (سده چهارم ق) و بکناش. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۴۴۹.

- دلدادگی مهستی (سده پنجم - ششم ق) به پسر قصاب. دوستی با غلام شاه (قراچه). معشوقه سلطان سنجر. دوستی با امیر تاج‌الدین احمد پسر خطیب گنجه. مجله آینده، ش ۲، (۱۳۵۲ ش) چاپ دوم، نمره مسلسل ۱۴، ص ۱۴۰ و نمره مسلسل ۱۸، ص ۴۶۲.

- جهان ملک خاتون (۹ - ۷۸۴ ق) و ماجرای عشق او با ندیم شاه شیخ ابواسحق اینجو، خواجه امین‌الدین جهرمی، که عیدزاکانی در قطعه‌ای او را هجو کرده است. تذکرة الشعراء، دولتشاه سمرقندی، تهران، کلاله‌خاور، ۱۳۳۸ ش، ص ۲۱۸.
- جمیله اصفهانی (۱۱ ق) و ماجرای مثنیعه حبیب ترکه در اصفهان. حدیقه الشعراء، دیوان بیگی شیرازی، تصحیح نوایی، تهران، زرین، ۱۳۶۶ ش، ج ۳، ص ۲۱۳۹.

- خدیجه سلطان داغستانی (۱۱ ق) معشوقه واله‌داغستانی که در اصفهان به بی‌شرمی و بی‌عفتی مشهور بوده. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، س ۹، ص ۲۳۳.

- مهدعلیا (ملک جهان خانم) (۱۲۲۰ - ۱۲۹۰ ق) مادر ناصرالدین شاه که به نوشته مهدی بامداد در تاریخ رجال ایران چهار معشوق داشت؛ علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه، میرزا آقاخان نوری، علی‌خان حاجب‌الدوله و فریدون میرزا فرمانفرما (بردار شوهر او). تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، زوار، ۱۳۴۷ ش، ج ۴، ص ۳۲۸.

۲ - برخاش تیمور لنگ به بی‌بی دولت (سده ۸ ق) شاعر نابینای سمرقندی که اشعاری در ذم تیمور سروده بود. زنان سخنور. علی‌اکبر مشیرسلیمی، تهران، علمی، ۱۳۳۵ ش، ج ۳، ص ۱۴۶.

- ماهرخ گوهرشناس (اواخر دوره قاجاریه) مدیر مدرسه ترقی بنات، به سبب فعالیت‌های اجتماعی توسط همسرش مورد ضرب و شتم قرار گرفت. زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید. بدرالملوک بامداد، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۸ ش، ج ۲، ص ۳۶.

- طوبی آزموده (اواخر دوره قاجاریه) مدیر دبستان ناموس را به بی‌عفتی متهم کردند و در هجو او سرودند. زن ایرانی از مشروطیت تا انقلاب سفید. بدرالملوک بامداد، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸ ش، ج ۲، ص ۴۱.

در تاریخ زنی را دیدم که به جرم فعالیت سیاسی منافذ علوی و سفلی او را دوخته به دریا افکندند.^۱

زنی را دیدم که به گناه فعالیت مذهبی حلق آویزش کردند.^۲ و زنانی را دیدم که به جرم آگاهی دادن به همجنسان خود در روزنامه‌ها، تبعید شدند، خانه‌شان غارت شد، سسنگباران شدند و روزنامه‌شان توقیف شد.^۳

حتی مردی را دیدم که به گناه نوشتن مقالاتی در پشتیبانی از حقوق زن روزنامه‌اش توقیف و خود زندانی شد.^۴ و پروین را دیدم که آگاه از پیشینه حضور زن در هنر و به رغم پشتیبانی کامل از جانب پدرش، محتاطانه، هراس آلود و آرام گام برداشت و با وجود محافظه کاری در مظان اتهام قرار گرفت. اما این بار افتراء از نوعی دیگر بود، شعر او را به شاعر متصوف موهومی نسبت دادند.^۵ و سالها بعد آن را سروده دهخدا دانستند.^۶

متانت و انزوا طلبی شاعر را نتوانستند به فساد تعبیر کنند. کهنه پردازان گرفتار در بند زلف یار که تحمل محتوای دیگر گونه اشعارش را نداشتند او را هیچ انگاشتند. منتقدان سنت گرا علل افسردگی و یأس او را نداشتن زیبایی ظاهری، چشمان چپ و عدم موفقیت در زندگی زناشویی دانستند.^۷ و گفتند پروین با فکر کدبانویی از سوزن و نخ و نخود و ماش شعر سروده

۱ - قتل فجع فاطمه خاتون خراسانی مشهور نوراکیباختون به دست گیوک خان در ۶۵۰ ق پس از شکنجه‌های بی شمار که در تاریخ جهانکشی جوبنی، عظاملک جوبنی، به اهتمام محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹ - ۱۳۳۵ ق، ۳ جلد، ج ۱ ص ۱۳۱ و ۲۰۰ آمده است.

۲ - قره‌العین، شاعری که به جرم فعالیت سیاسی - مذهبی به دستور ناصرالدین شاه و وزیرش میرزا آقاخان نوری در سن سی و شش سالگی در ۱۲۶۸ ق در باغ ایلخانی خفه شد. از صبا تا نیما، یحیی ارین پور، تهران، جیبی و فرانکلین، ۱۳۵۰ ش، ج ۱ ص ۱۳۱.

۳ - «شهناز آزاد مراغه‌ای» سردبیر «نامه بانوان» را زندان و سپس تبعید کردند. «فخر آفاق پارسا» را به علت نوشتن مقاله‌ای در شماره ۵ مجله «جهان زنان» به قم تبعید کردند. زنان روزنامه نگار و اندیشمندان ایران، پری شیخ الاسلامی، تهران، بی نا، ۱۳۵۱ ش، ص ۵۱ و ۱۰۱ و ۱۰۳.

۴ - در مدتی که «فخر آفاق پارسا» با شوهرش در قم تبعید بود خانه‌اش در تهران غارت شد. خانه «نورالهدی متگنه» نیز غارت و به آتش کشیده شد. زنان روزنامه نگار و اندیشمندان ایران. ص ۱۵۷.

۵ - «محترم اسکندری» سردبیر مجله «تسوان وطن خواه» در خیابان سنگسار شد و دستانهای مستهجن شنید. زنان روزنامه نگار و ...، ص ۱۲۷.

۶ - نشریات «نامه بانوان»، «جهان زنان»، «زبان زنان» و ... توقیف شدند.

۷ - «میرزا سید حسین خان عدالت» مدیر روزنامه «صحبت» در شماره ۴ روزنامه مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «گنج قایم» یا «دنده کج» و مقاله‌ای تحت عنوان «زن و معارف» - که لزوم ارج نهادن به زن و زندگی اجتماعی را برای او - گوشزد کرده بود، به همین سبب او را از تبریز اخراج کردند، مدت بیست و سه ماه در زندان بسر برد، صد تومان جریمه شد و پس از آن تبعید و مجله‌اش توقیف شد. خواهران و دختران ما، احمد کسروی، تهران، پیمان، ۱۳۲۲ ش، چاپ دوم، ص ۶۷.

۵ - اعلامیه بیانیة اتحادیه کشاورزان و ترفیخواهان، مهر ۱۳۲۲ ش.

۶ - ادعای فضل الله گرگانی در تهمت شاعری، تهران، روزنه، ۱۳۵۶ ش.

۷ - گرگانی در تهمت شاعری، صورتگر در مقاله پروین اعتصامی: یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دبای مادر، بهار ۱۳۷۰، ص ۲۷۵.

است^۱ و نقادی دیگر با تعبیری ذهنی اشعارش را کسل کننده خواند.^۲

این شاعر متعهد و انزواطلب در جامعه‌ای زیست که دستگاه حاکمه ماهیتی دیکتاتوری داشت، از سویی حافظ منافع امپریالیست بود و از سوی دیگر نماینده سرمایه‌داری نوخاسته، رضاخان برای تحکیم چنین حکومتی و برای جلوگیری از جنبشهای انقلابی که می‌توانست عکس‌العمل طبیعی اصلاحات روبنایی‌اش باشد به سرکوب نیروهای دموکرات و آزادیخواه دست زد. برای برقراری امنیت در کشور، به زندان و شهربانی اجازه زورگویی و قلدری داد. در چنین جامعه‌ای وحشت زده و بیمناک، معاصران پروین یا با هیأت حاکمه ساختند یا دور از مسایل سیاسی در انجمنهای ادبی بر سر «د» و «ذ» بحث کردند، گروهی نیز به اجبار از صحنه ادب و سیاست دور شدند و آنانکه به مبارزه برای آزادی و علیه اختناق سیاسی پرداختند سرنوشتی دیگرگونه انتظارشان را می‌کشید، عارف، شاعر ملی به انزوای تبعید پناه برد، سید اشرف‌الدین حسینی، شاعر مردم را مجنون معرفی کردند و به تیمارستان شهر نو بردند، عشقی را در خانه‌اش ترور کردند، دهان فرخی یزدی را به جرم و صف آزادی دوختند و در بیمارستان زندان پس از شکنجه به قتل رساندند، لاهوتی روزگار خود را در مهاجرت اجباری گذراند، بهار پس از مبارزات سیاسی، تبعید و زندان سرگرم نشر روزنامه و کارهای ادبی شد و هدایت در انزوای هنرمندانه‌اش درد کشید و پروین شاعر درونگرایی حساس آگاه از شرایط سیاسی حاکم بر وطنش و در جامعه مرد سالار معاصرش جرأت مبارزه علنی را در خیال نیز نپوراند.

گر جور روزگارم کشیدم شگفت نیست یسارای انتقام کشیدن نداشتم

(دیوان پروین، نغمه خوشه‌چین، ص ۲۵۲)

او خود شاهد سرنوشت تلخ هنرمندانی بود که افکار مترقی و سبکی پیشرو داشتند. پروین می‌دانست عصر حماسه‌سرایی، مدیحه‌سرایی، عرفان، غزل‌سرایی، تصوف، تقلید و وطن‌پرستی سرآمده است. عصر ایجاد جهشهای اجتماعی است. عصر بیدار کردن است، عصر هنر اجتماعی است و شعر مترقی برای پیشبرد اهداف اجتماعی ضروری است.

پروین که در سکوت نظاره‌گر رفرمهای سطحی رضاخان و اصلاحات روبنایی و پروسدای او بود، بنیاد حکومت استبدادی و سلطنت فردی حاکم را می‌دید، حس می‌کرد، زجر می‌کشید و به زبان تمثیل در قالب مناظره اندیشه اعتراض‌آمیز خود را می‌سرود. از میان پنجاه تن شاعر همزمان با او، تنها پنج شاعر با تعهد هنری اشعاری با محتوای سیاسی - اجتماعی سرودند.

۱ - عبدالحسین زرین‌کوب: شعر فارسی از مشروطیت تا امروز، جعفرمید شیرازی، تهران سپهر، ۱۳۵۷ ش، ص ۷۳.

۲ - مقاله پروین اعتصامی نوشته محمد اسحاق ترجمه یعقوب آژند، یادنامه پروین، ص ۲۵.

دهخدا، بهار، عارف، عشقی، فرخی و لاهوتی ضرورت زمانه خویش را دریافته بودند و دیگران در بند شعر قالبی، هنر محافظه کارانه و سنتهای قراردادی شعر بودند، از میان سروده‌های ده شاعر زن در دوره مذکور تنها اشعار پروین آمیزه‌ای از سنت و تجدد است. «بدری تندری»، «شمس الضحاء»، «نشاط»، «نورالهدی منگنه»، «زند دخت»، «مهکامه محصص»، «دنیای خراسانی»، «سیاره گیلانی»، «خاور حریری» و «جنت» همه با مضامین قراردادی، درونمایه و اندیشه‌ای سنتی و معیارهای استاندارد شده در هنر، شعر سرودند. «زند دخت» شاعر همزمان با پروین در پی مدحهای مکرر از بنیانگذار ایران نو، رضاخان، به طرفداری از اقدام او در کشف حجاب از چهل و شش غزل، مثنوی، قطعه و قصیده، ده شعر را به حمایت از اعطای این آزادی اجباری شعار می‌دهد! اما پروین آگاه از روند تکاملی تاریخ و تحولات جامعه و مطرح شدن حقوق زن و ارزشهای تولیدی او به عنوان روبنای یک جامعه سرمایه‌داری نو پا برخوردی منطقی با این گونه موضوعات دارد و توجه او بیشتر به مسائل بنیادین معنوی و فکری اجتماع است. پروین از میان دوستان و نه قصیده، قطعه و مثنوی، دو شعر را به وضعیت زن ایرانی و لزوم تعلیم و تربیت او اختصاص داده است. او که کتاب «تربیت نسوان» ترجمه پدرش را خوانده بود و با عقاید مرقی او آشنا بود می‌دانست که کشف حجاب اجباری نه صبغه آزادیخواهانه و نه ماهیتی مرقی دارد و جز بیگانه کردن زنان با خویشستن و برتری ارزشهای فرهنگی غرب نکته مثبتی در پیش ندارد. اما آگاهانه به فرآیند منطقی آن، آزادی تحصیل و کسب علم و دانش نظر داشت. قطعه «نهال آرزو» نگرش شاعر را به ضرورت سعی و علم نشان می‌دهد.

پستی نسوان ایران جمله از بی دانشی است مرد یا زن برتری و رتبت از دانستن است

(دیوان پروین، ۲۶۰)

قطعه «زن در ایران» که به مناسبت رفع حجاب در اسفند ۱۳۱۴ ش سروده بی‌آنکه به طرفداری سطحی بپردازد باز هم به لزوم علم و نور دانش اشاره می‌کند.

آب و رنگ از علم می‌بایست شرط برتری بسا زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود

(دیوان پروین، ص ۱۵۳)

پروین در میان معاصران خود به ضرورت تلفیق تعهد هنری و نوآوری رسیده بود. او در جریان کامل بحثهای سنت‌گرایان، محافظه‌کاران و تجددگرایان قرار داشت. او کهنه‌پرستان پاسدار مقررات فنون و صنایع ادبی را با همه استبداد ادبی می‌شناخت، او با محافظه‌کارانی که موضوع و مضمون تازه را در فرمهای قدیمی بیان می‌کردند آشنا بود. او مدعیان تجدد ادبی را فروتنانه می‌نگریست، کوشش «عشقی» و «لاهوته» را در سرودن شیوه نو، «بهار» را با ادراک

هنری، «عارف» را در نوآوری تصنیف، «دهخدا»، «ایرج» و «نیسم شمال» را در استفاده از زبان محاوره می‌شناخت، مناقشات ادبی روزنامه «زبان آزاد»، «دانشکده» و «تجدد» را در مقطع زمانی خود صبورانه دنبال می‌کرد، اشعار «تقی رفعت»، «جعفر خامنه‌ای»، «شمس کسمایی» و آثار سمبولیک شاعر معاصرش نیما یوشیج را که تحول اساسی در ادب منظوم فارسی بوجود آورد درک می‌کرد و با ادراک صحیح از نوآوری صریح، نوگرایی انحرافی، نوگرایی سطحی ادب سنتی منظوم را با تجدد در عنصر اندیشه و عاطفه در آمیخت و نوآوری ویژه‌ای را بوجود آورد که در پشت قالب کلاسیک خود را پنهان ساخته بود. او در ارائه این نوگرایی، شاعری است منحصر بفرد، مرزی است بین شاعران کلاسیک و نیما و پیروان او، شعر او پاره‌ای از ویژگیهای ادبیات دوره مشروطه را از نظر تغییرات محتوایی و گرایش به ادبیات سیاسی - اجتماعی هماهنگ با پاره‌ای از تغییرات شکلی و بنیادی شعر دوره رضاخان دارد. پروین آگاهانه «مناظره» را که نوعی قالب سنتی - ادبی است مناسب بیان اندیشه و نظر خود انتخاب کرد و با تمثیل در قابل گفتگو اندیشه‌های انسانی و جهان‌بینی خود را بازگفت. از زنی فروتن، محتاط، بارگه‌هایی از درون‌نگرایی در جامعه دگرگون رضاخانی، که امکان مطرح کردن بی‌پرده مسایل و تناقضات سیاسی - اجتماعی وجود نداشت - انتظاری جز مبارزه بظاهر پنهان نمی‌رود. در مناظره‌هاست که پروین اندیشه‌ها، عواطف انسانی، احساس، نیروی تخیل، تفکر و مبارزه خود را آشکارا بیان می‌کند. مناظره در دست پروین تنها گفتگوی دو تن نیست، او سنت مناظره‌گویی فارسی را با فابل‌های غربی تلفیق کرده و سبکی ساخته است که دیدگاه‌های تازه اجتماعی - اخلاقی، پشتیبانی از عدالت، حمایت از کار و کوشش و موقعیت طبقه رنجبر را در آن منعکس کند. شاعر با قدرت بیان، تفکر صحیح، تجربیات حسی و تخیل قوی در مناظرات به اشیاء جان داد، به موجودات شخصیت داد، در قالب آنها رفت، حرف خود را به زبان آنان گفت و پهنه تخیلات خود را در گستره بدیعی گستراند. در مناظرات دید شاعر، نو و دریافتهای او تازه است.

در ادبیات فارسی صورتی از شعر به نام «مناظره» یا به عبارتی «منظومه نمایشی» پیشینه طولانی دارد. منظومه «درخت آسوریک» یا به عبارتی مناظره و رخ‌کشانیهای درخت خرما و بُز اثری است در شمار متنهای غیر دینی زبان پهلوی که پهلوی دانانی چون «بنو نیست»^۱ E. Benveniste و هنینگ W.B. Henning^۲ ضمن پژوهش و ترجمه آن، این داستان منظوم را از آثار بازمانده زبان پهلوی دانسته و ضمن تأکید بر منظوم بودن به وزن هجایی آن نیز اشاره

1 - Texte du Draxt Assurik et la Versification pehlevi Journal Asiatique, Oct-Des 1930, pp 193- 225

2 - "A Pahlavi Poem", Bsoas, vol B, (1950), pp 641 - 648

کرده‌اند. سیدنی اسمیت Sidney Smith^۱ این مناظره منظوم را نمادین دانسته است. پس از اسلام مناظره در منظومه‌های حماسی، غنایی، فلسفی، عرفانی و مذهبی آمده است، «اسدی توسی»، «فردوسی»، «عنصری»، «معزی»، «انوری»، «نظامی»، «عطار»، «سعدی»، «ابن‌یمین» و «سلمان ساوجی» هر یک به گونه‌ای سراینده مناظره‌ای بودند. تا در اواخر دوره قاجاریه که میرزا حبیب اصفهانی نمایشنامه «مردم‌گریز» اثر مولیر را با ترجمه‌ای آزاد به فارسی برگرداند. این ترجمه را می‌توان نخستین منظومه نمایشی فارسی در دوره قاجاریه دانست که سبک آن به مناظره شباهت دارد. اما از حیث کمیت و کیفیت مناظره اشعار پروین منحصر بفرد است زیرا از دویست و نه عنوان شعری که در دیوان او وجود دارد شصت و پنج عنوان به مناظره اختصاص داده شده است.

در این نوع شعر هر دو سوی مباحثه به صورت منظوم با هم به بحث می‌نشینند. «افسانه» نیمه، «ایده‌آل» و «کفن سیاه» میرزاده عشقی را نیز می‌توان نوعی مناظره که دارای جنبه نمایشی است به حساب آورد. عامل اصلی وجود بحث و گفتگو، تعارض و تضاد است. پروین در پی این شناخت به انتخاب مضمون می‌پردازد، صحنه را می‌آراید، شخصیتها را رو در روی هم قرار می‌دهد، مکالمه استدلالی و گفتگوها را ترتیب می‌دهد و داوری و استنتاج خود را از این مفروضه بیان می‌کند. انتخاب مضمون بدیع و رو در رو قرار دادن دو موضوع ناسازگار و نتیجه اخلاقی و اجتماعی گرفتن از ویژگیهای مناظره شاعر است. او ضمن تصویر کردن عواطف، تعارضات را بیان می‌کند. پروین چون یک «اومانیست» انسانیت را محور اصلی کار خود قرار داده و در این راه به تحلیل حالات روانی و فکری پرسوناژهای اثرش می‌پردازد، به مسایل ذهنی واقعی نمی‌گذارد. به شرایط سیاسی، اجتماعی جامعه بیشتر نظر دارد، چشم بر مصائب نمی‌بندد، او چون یک «مورالیست» داوری را به اخلاق می‌پیوندد.

در مناظره «مور و مار» پس از بیان تعارضها و تضادها داوری پروین چنین است:

باید بجز بدی نکند چرخ نیلگون از خار هیچ میوه نچیدند غیرخار
جز نام نیک و زشت نماند زکارها جز نیکویی مکن که جهان نیست پایدار

(دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۲۵)

قدرت ابداع و تخیل قوی او در جان دادن به اشیاء و ارتباط روحی و پیوندی که خواص مادی شیئی در آن به فراموشی سپرده می‌شود، انتقال احساس و اندیشه و کشف و جست‌وجو، شاعر را قادر می‌سازد تا تصاویری بدیع و منحصر بفرد از موجودات جاندار و بی‌جان بسازد که

در ادب منظوم فارسی بی‌مانند است.

پروین انسان مؤدبی است. حتی در بحثهای دشمنانه، از جانب یکی از طرفین مناظره به سخنان توهین آمیز متوسل نمی‌شود.

او شاعری واقع‌گراست اگرچه به سبب اختناق سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه گاه از سر یأس و دلزدگی نوحه سر می‌دهد اما تسلیم نمی‌شود.

ز قید بندگی، این بندگان شوند آزاد اگر به شوق رهایی زند بال و پری...

اگر که بدمنشی راکشند بر سردار به جای او نشیند بزور از او بتری

(دیوان پروین اعتصامی، مناظره دو قطره خون، ص ۲۴۴)

پروین به سبب اعتقاد به هنر و توانایی خود، تفننی کار نکرد زیرا شکل‌پذیری جدی داشت و ارزش خویشتن خویش را شناخت. اگرچه در آغاز ورود به دنیای اندیشه و هنر محتاطانه گام برداشت اما در طول راه پایدار باقی ماند.^۱

نقش پدر در حیات شاعری پروین

در تاریخ درخشان شعر پارسی نخستین شاعره‌ای که عروس فکر خویش را روی گشاده و هر هفت کرده بر تخت جلوه نشانده و فحول ادب را به تماشای آن بکر معنی فراخواند نادره دوران پروین اعتصامی است.

راستی چرا دودمان شعر دری تا این زمان دختری چون او نداشته است؟ آیا تنها پروین از میان همه دختران ایران زمین به چنین موهبتی مخصوص است و یا بسیار بودند بانوانی که شهد سخنشان چشبدنی و گفتارشان خواندنی بود و خود از بیم گفتنی‌ها آن را به آب داده و یا به آتش سپرده بودند.

با آنکه در تذکره‌های عام و خاص نام بسیاری از همجنسان پروین آمده است، چرا از هیچکدام دیوانی به دست نیست؟ آیا این فقدان حاصل حوادث طبیعی و سیاسی است و یا دلیل دیگری در کار است؟ به گمان من اگر در این مختصر مقایسه‌ای درباب موضوع شعر این دو بانو (پروین و ژاله قائم مقامی) ملحوظ شود سَر این کار بدست خواهد آمد.

در ایامی که پروین دیوان شعر خویش را به جامعه ادب عرضه داشت و بزرگان زمان: بهار، دهخدا، نفیسی و ... به ستایش او لب گشودند، زنی شکسته حال و خسته دل در گوشه‌ای از تهران زندگی می‌کرد که در کمال شعری کم از او نبود اما کسی وی را نمی‌شناخت.

سالهای دراز پس از فوتش وقتی پژمان بختیاری شاعر نامدار دیوان عالمتاج قائم مقامی متخلص به «ژاله» را که نهصد و هفده بیت (قسمت بازیافته اشعار) بود چاپ کرد در مقدمه نوشت: «مادرم نه تنها مدعی شاعری نبود بلکه انتساب رباعیات معدودی را که به نام او و به وسیله یکی از خویشان به دست آمده بود جداً تکذیب نمود و هنگامی که آنها را در مجموعه بهترین اشعار منتشر در ۱۳۱۲ مشاهده نمود به شدت ناراحت گردید و مرا ملامت کرد»^۱

او از فرزندی که خود شاعرست چرا باید هنری والا را پنهان کند. آیا سخنی که در نهایت رقت و سلاست و انسجام و پختگی است پنهان کردنی است؟!۱

مرحوم دکتر یوسفی نوشته است: «محیط وی شهرت زنی را به شاعری بر نمی تافت. شاید به این سبب از انتساب به شعر و شاعری تبری می جست و دیوان غزلیاتش را به آتش سپرده بود.»^۱

به آتش سپردن دفتر غزل، یعنی شعری که ژاله بیش از انواع دیگر بدان دلبسته بود، بس دشوار می نماید.^۲ شعر سوزی اقدامی در حد فرزندسوزی است. شاعران زادگان اندیشه خویش را اگر نه بیشتر، کمتر از فرزند دوست نمی دارند. تبری از شاعری هم به علت برنتافتن محیط، دلیل قانع کننده ای نیست. همچنان که درباره پروین پیش آمد محیطی که قرنهای زنی چون او ندیده بود با ناباوری و شایعه سازی درباره اش سخن سر داد و حسودان پراکنده گویی هایی اینجا و آنجا منتشر کردند لیکن دیری نپائید که حکم گزاران گردن نهادند که براستی ستاره ای تابناک در آسمان سخن برآمده است و پروین است که شعری چنین خوش اسلوب و شورانگیز و انسانی و عرفانی می سراید.

با این مقدمات می بایست از دیدگاهی دیگر به مسأله پنهان کردن هنر شاعری و آتش زدن دفتر غزل زنی نگاه کرد.

بلی، باید جهان بینی این دو شاعر را در نظر گرفت؛ نگرش ژاله به زندگی و انتظارش از عمر را با بصیرت پروین از حیات و هدف او از شاعری مقایسه کرد تا به دست آورد که چرا نام و شهرت یکی در هاله ای از ابهام و سکوت پنهان گشته و آن دیگری نامورترین زن در تاریخ ادبیات فارسی به شمار آمده است.

شعر ژاله که بظاهر محکم، قوی و یکدست است و به گونه کامل و کلی، مضمون و موضوعی زنانه دارد، سخن زن است از شیفتگی به جمال و زیبایی خویش.

همدم زن از دل گهواره تا دامن گور	عشق و آینه ست، خوشا عشق و خوشا آینه
مر زن و آینه را گویی به یکجا زاده اند	و ز صحیفه آب کوثر کرده خوا آینه
... سخت بی رنگ است در آینه نقش روی من	سالها راه است پنداری ز من تا آینه
این جبین موج دار و این نگاه مرده را	یا خیالم نقشبندی می کند یا آینه
چشم حسرت بار من بر استمالتهای اوست	سخت می گوید سخن با من دریغا آینه
جای حیرت نیست گر دل بشکند آینه ام	شیشه مانندست دل و ز سنگ خارا آینه

فریاد دلتنگی اوست از بند حرمخانه:

در چاهسار حرم، با ناله هممنفسم	تنگی گرفت نفس، از تنگی قفسم
در تیره‌شام وجود، افسرده شد شررم	در نیمه راه حیات، درمانده شد فرسم
بس سربلند کنم، اما به جرم زنی	در خاندان بشر، گویی که هیچکسم
سرتا قدم شرفم، اما چو کج روشن	هم بسته قفسم، هم خسته عسسم

روایتی است از عوالم و آرزوها و عواطف و نیازهایش:

گرگویمش ای مرد من ز منم	زن را سخن از نوع دیگری ست
آسایش روح لطیف زن	فرزندی و عشقی و همسری ست
خندد به من آنسان که خنده‌اش	بر جان و دل خسته خنجرى ست

ژاله وقتی در دست احساس می‌افتد عالم واقع و منطق یک زن مسلمان را از یاد می‌برد. به عبارت روز، با شعر خویش بسیار صمیمی است درین آینه یک زن غربی است تا یک مخدره، مستوره شرقی. روی و موی و اطراف و اندام خویش که باید آن‌را از چشم نامحرم پوشاند و می‌پوشانده است چنان خبر می‌دهد که گویی حسن را بر سر بازار آورده است:

این منم یا آفتابی از فلک سر برزده	خنده از تابندگی بر ماه و براختر زده
این منم یا نازنین طاووسی از هندوستان	ره به طاووس بهشت از نقش بال و پر زده
اندرین آینه این تصویر ایمان سوز کیست	با نگاهی گرم راه مؤمن و کافر زده
آسمانی پیکری در آسمانی جامه‌ایست	یا گلی سرخ است سر از جام نیلوفر زده
گردن چون عاج من بر شانه چون آب من	هست خود فواره‌ای از عاج بر کوثر زده
چون بخندم حوضکی بر گونه‌ها پیدا شود	وز لب هر حوضه آب زندگی ساغر زده

وقتی وصف شوی خویش می‌کند و از خلق و خلُقش می‌گوید از یاد می‌برد که او پدر فرزند

اوست:

شوهری سخت بُن‌لعجب دارم	همدمی، آدمی سلب دارم
از کتبخانه فضیلت و فضل	نسخه‌ای نیک منتخب دارم
دود رنگ است و شعله‌ور گویی	همسری دوزخی حسب دارم
پیر و پرکبر و زشت و تند و خسیس	الغرض نُخبته النخب دارم
هر شب اندر کنار اشک آلود	آیت شهوت و غضب دارم
از جبین و دهان و چهر و لبش	نور و طیب و گل و رطب دارم
سرخود را به سینه‌ام چو نهد	حالت مادر و هب دارم

وحشتی کودکانه در دل خویش من ازین غول نیمشب دارم
هر چند نهصد و هفده^۱ بیت مانده از ژاله غالباً حسب حال است اما خالی از انتقاد و ستیز با
مردانی که برای هوسرانی‌های خود پای شریعت را به میان می‌آورند نیست و چون زنی است
دانشمند و آشنا به قرآن، دلیرانه به آنها می‌تازد و دلیل می‌آورد:

این کتاب آسمانی وین تو آخر شرم‌دار این تو این آیین اسلام آنچه می‌گویی کجاست؟
کی خدا پروانه^۲ بیداد را توشیح کرد کی پیمبر جنس زن را این چنین بیچاره خواست
گر محمد بود جنت را بزیر پای زن هشت و، با این گفته مقداری زجنس مرد کاست
گر پیمبر بود، زن را هم‌طراز مرد گفت وی بسا حق‌ها که او را داد و اکنون زیر پاست
خود طلاق ما بدست تست اما آن طلاق گر زدین داری خبر مردود ذات کبریاست
آیت «مثنی ثلاث» اَرهست و «ان خفتم» ز پی آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست
رو بدین فرمان نظر کن تا بدانی کان جواز تابع امری محال است از ترا عقل و دهاست
او در بیان رنج‌های زن از سوی خود رسالتی قائل است:

گر سخن کردم ز خواهش‌های زن تا نپنداری که میلی در من است
کم ز خوی شوی و سختی‌های دیر آنچه با یادم نیاید این فن است
لیک در آیین^۳ اندیشه‌ام روی اشک آلودی از جنس زن است
نغمه‌ای از روح زن برخاستست گر نوایم وای و شورم شیون است
و اما شعر پروین متکی به تفکر است نه احساس، نزد او اصل شعر فکریست و احساس نمک
و شیرینی آن در تقدیم دیوان به پدرش نوشته است: «این هدیه فکر و شعر را به پدر بزرگوار خود
تقدیم می‌کنم».

او کلی گوست، زندگی خصوصی او در شعرش منعکس نیست. حسب حال نگفته است.
وقتی به جهان هستی می‌اندیشد همه اجزای آن مایه عبرت و درس می‌شود:

ای دل عبث مخور غم دنیا را فکرت مکن نیامده فردا را
کنج قفس چو نیک میندیشی چون گلشن است مرغ شکبیا را
بشکاف خاک را و ببین آنگه بی‌مهری زمانه رسوا را
این دشت خوابگاه شهیدانست فرصت شمار وقت تماشا را
از عمر رفته نیز شماری کن مشمار جدی و عقرب و جوزا را
... دیدار تسیره‌روزی نایبنا عبرت بس است مردم بینا را

ای دوست تا که دسترسی داری حاجت برآر اهل تمنا را
 آفرینش هدف دارد پس انسان که جزئی از این کل است باید هدف داشته باشد همچنین است
 هنر و شعر، تک تک ابیات پروین متوجه هدفی است در تربیت نفس و مذمت هوی می گوید:
 کسی ز روی حقیقت بلند شد پروین که دست دیو هوی شد ز دامنش کوتاه
 نیز در مذمت عجب فرماید:

چه حاصل از هنر و فضل مردم خود بین خوشم که هیچم و همچون تونستم خودخواه
 در زشتی آز:

سر مست ای کبوترک ساده دل، مپر در تیه آز راه ترا دانه می زند
 در استقامت و استواری:

هزار کوه گرت سد ره شوند برو هزار ره گرت از پا در افکنند بایست
 ذکر انتباه و بیداری:

خوش آن کسی که چو گل یک دو شب به گلشن عمر

نخفت و شبرو ایام هرچه گفت شنف
 پروین عنایت بسیار به کار و کوشش دارد. انسان برای کار خلق شده و تا پایان عمر مکلف به
 عمل است. عمر کوتاه را با کسب هنر می توان دراز و بلکه جاودان کرد آنچنان که خود کرد.
 جهد را بسیار کن عمر اندکی ست کار را نیکو گزین فرصت یکی ست
 از تم های اصلی شعر پروین صرف نظر از عرفان و اخلاق، تشویق به کار و کوشش و کسب هنر
 و فرهنگ است:

تا نرود قوت بازوی تو نشکند ایام ترازوی تو

تا نربودند ز دستت عنان جان ز تو خواهد هنر و جسم نان

روی متاب از ره تدبیر و رای تا شودت پیر خرد رهنمای

بر همه کاری فلک افزار داد پشت قوی کرد سپس بار داد

تا گهری در صدف کار بود گوهری وقت خریدار بود

تم شعر ژاله شخصی است و مورد مثال خود اوست، وقتی از شوهر بد می گوید شوی خود
 را مثال می زند و همچنین است بیان محرومیت ها و سایر مشکلات او، در صورتی که سخن
 پروین درین زمینه درد همه مظلومان است: خواه زنان گرفتار بند اسارت یا پیر زنان فقیر و بیوه
 زنان محروم و نیز یتیمان و مردان زحمتکش کم روزی:

زن در ایران پیش ازین گویی که ایرانی نبود پیشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود

زن چه بود آنروزها گر زانکه زندانی نبود!
کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود
سرنوشت و قسمتی جز تنگ میدانی نبود

که مرا پای خانه رفتن نیست

ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر

کاوخ ز پنبه ریشتم موی شد سفید
کم نور گشت دیده‌ام و قامتم خمید

صورت و سینه به ناخن می‌خست
کاش روحم به پدر می‌پیوست

حکمت و عاقل منشانه است، به زنان می‌گوید:

که داشت میوه‌ای از باغ علم در دامان
متاعهاست بیا تا شویم بازرگان
فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان
نه آنکه هیچ نیززد اگر شود عریان
گر از میان نرود رفته‌ایم ما ز میان

و انتقامجویانه است (البته بظاهر شوخی و در

زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت
کس چو زن اندر سیاهی، قرن‌ها منزل نکرد
در عدالتخانه انصاف زن شاهد نداشت
از برای زن به میدان فراخ زندگی
کودک:

کودکی کوزه‌ای شکست و گریست

رنجبر:

تا به کی جان‌کندن اندر آفتاب ای رنجبر

فقر:

با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار
از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم

یتیم:

به سر خاک پدر دخترکی
که نه پیوند و نه مادر دارم

چاره‌گوی و راهنمایی پروین معلمانه و پر

چه زن چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا
به رسته هنر و کارخانه دانش
زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید
کسی است زنده که از فضل جامه‌ای پوشد
بساط اهرمن خودپرستی و سستی

راهنمایی ژاله از سر حقد و کین برخاسته و

باطن جدی است).

ای گرامی زر خریدان، ای زنان،
مرد از سرتا به پا نامردمی است
پشت ناکس شوهران را بیدریغ
هستی او را به پشت سگ کنید
تا شود دیوانه از تیمار عشق
خاک گورستان و آب مرده را

بی‌محابا آنچه را گویم کنید
کار آن بیرحم را درهم کنید
زیر بار زندگانی خم کنید
خانه‌اش را خانه ماتم کنید
بهر او «آدم‌گیا» را دم کنید
با غذای آن بد آیین صم کنید

غیر آن یک کار از اعمال زشت آنچه پیش آید ز بیش و کم کنید
 گرچه ممکن نیست، لیک ارشوتیان، کرد نیکویی، شمایان هم کنید
 از وجوه مهم سخن پروین «ستم ستیزی» است با بیانی کوبنده و تند، و مخاطب او اغلب
 سلاطین و حکامند. در قطعه پیرزن و قباد از قول پیرزن به شاه می‌گوید:

مردی در آن زمان که شدی صید گرگ آز از بهر مرده حاجت تخت و کلاه نیست
 هنگام چاشت سفره بی‌نان ما ببین تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست
 دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد دیگر به کشور تو امان و پناه نیست
 چنین است «اشک یتیم»، «دزد و قاضی»، «محتسب و مست»

ستیز ژاله با شوهر خود است و اندکی هم با پدر و مادر که او را ناخواسته به شوهر داده‌اند.
 آرزوی ژاله داشتن شوهری است که او را بپرستد، زیباییش را بستاید و در زندگی همدم و
 همراهش باشد، همین امر را برای همجنسان خود نیز می‌خواهد و اگر خیلی موضوع را توسع
 دهد جنس زن را آزاد و مختار و مستغنی از اطاعت مرد آرزو می‌کند.

آرمانهای پروین انسان شمول است، مردمی می‌خواهد آزاد و آباد، آزاد از نقص و زشتی جان،
 و فقر و محرومی تن و آباد به نور علم و عرفان. سخن ژاله را که می‌خوانی گویی در کنارت
 نشسته است و با تو از زندگی خود، صمیمی و یکدل و رک و صریح حرف می‌زند. اما شعر
 پروین از جایی می‌آید که شاعر را نمی‌توان دید؛ او موجودی است آسمانی، بی‌هیچ بغض و کینه
 و میل و هوس و کمی و نقص. توفیق او در رواج سخنش از همین نقطه آغاز می‌شود؛ از توجهش
 به خداشناسی و عرفان و اهتمامش به تربیت و اخلاق و عنایتش به رنجها و آلام بشری و نه
 رنجهای شخصی خویش. و باز شکست ژاله هم درست از بیان شکوه و نفرتش از شوی بی‌ذوق
 و جفت ناموافق و بی‌بهریش از عشق و عشق ورزیدن نشأت می‌گیرد. مگر می‌شود که زنی حرف
 دلش را در جامعه‌ای که نام زن را از نامحرم می‌پوشاند این گونه عریان بیان کند و هدف دشنام و
 لعن واقع نشود! به این دلیل بود که ژاله به دست خود دفتر غزلهایش را سوزاند و شاعری را حتی
 از فرزند سخنورش پنهان داشت. و چه بسا که دفتر دیگر زنان هم به همین سرنوشت مبتلا شده
 باشد. سنت ادبی و اجتماعی کشور ما در باب نادر زنانی که شاعری کرده‌اند چنین بوده است که
 شعر عاشقانه و آنچه بیان‌کننده احساس زنانه است مطلقاً پسندیده نمی‌باشد و هرکس ندانسته
 چنین گستاخی‌یی کرده است خود را هدف دشنام و ناپسند قرار داده است.

ژاله قربانی این سنت شد و بعکس پروین که غزل نسرود و حسب حال نگفت همین لطیفه
 نقطه قوت شعر او گشت. برای تأیید این مدعا چه سخنی بهتر از گفته مرحوم بهارست در مقدمه

بر دیوان پروین: «شاید خواننده شوریده سری از ما پیرسد پس این دیوان دربارهٔ عشق که تنها چاشنی شعرست چه می‌گوید! آری نباید این معنی را از یاد برد که شاعرهٔ مستوره را عزت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد.»^۱

سرانجام پروین با سرمایه‌ای سرشار از ذوق و دانایی و فرهنگ و سخندانی بی‌نیاز از غرور و شیفتگی به حسن روی و شکنج موی و طلب عشق مردی خام و همسری ناتمام و شاید خوشحال از رها شدن از قید ازدواجی وقت گیر و فرصت‌گش هم‌چو مرغی آزاد به چمن قدس خویش یعنی خانهٔ پدری بازگشت و با فراغ بال در حصن امن و امان پدر مأوی گرفت و با هدایت او که ادیبی دانا و مترجمی توانا بود و پسند مردم و ذوق زمان را در دست ادراک داشت به سرودن شعر و انتشار آن پرداخت و به جایی رسید که در کمتر از دو دهه عمر شاعری، بر مسند عالی نشست و مهین بانوی شعر فارسی نام گرفت.

مآخذ:

- دیوان پروین اعتصامی
- دیوان بانو عالم‌تاج قائم مقامی؛ ژاله. به کوشش پژمان بختیاری، چاپ ابن سینا، ۱۳۴۵.
- چشمهٔ روشن. دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، ۱۳۶۹.

پروین و دهخدا*

بنام جهان داور دادور

برگزاف نیست اگر ما برآن باشیم که پروین بزرگترین بانوی سخنور در پهنهٔ ادب ایران است. استادی و توانایی پروین در همهٔ شیوه‌ها و کالدهای سخن به ویژه در گونه‌ای از ادب که آن را «ادب چالش» می‌نامیم و در آن دو هم‌آورد ستیزی در سخن با یکدیگر دارند، تا بدانجا بوده است که کسانی به ساده‌انگاری و خام‌اندیشی درگمان افتاده‌اند که شاید این سروده‌های زیبا و سخته از پروین نباشد. نتوانسته‌اند بپذیرند که زنی بتواند در ناوردگاه سخن با پهلوانان تهم و یل، مردانه پهلو بزند، و به هر سویی که می‌خواهد توسن بتازد. از این‌روی پنداشته‌اند که شاید سرایندهٔ این سروده‌ها پروین نیست و دهخداست.

اگر ما گذرا و شتابزده به دیوان پروین و دهخدا تنها نگاهی بیفکنیم، آشکارا خواهیم دید که از دید سبک‌شناسی هیچ نزدیکی و پیوندی در میان شیوهٔ شاعری پروین و شیوهٔ سخنوری دهخدا نمی‌توان یافت. برهانی که این کسان گاه آورده‌اند که این سروده‌ها از پروین نیست، آن است که این سروده‌ها مردانه است و ما بازتاب متش زنانه را چندان در آنها باز نمی‌یابیم. شاید، در پیکرهٔ سخن، پروین مانند سخنوران مرد شاعری کرده باشد؛ اما اگر ما پوسته و پیکره را به کناری بگذاریم، سروده‌های او را ژرفکاوانه و باریک بین بنگریم؛ درون این سروده‌ها را، روانشناسی شعری آنها را بکاویم، باور خواهیم کرد که جز زنی نمی‌توانسته است بسیاری از این سروده‌ها را سروده باشد. درست است که زبان پروین زبانی است سخته، ستوار، شکوهمند و به شیوه‌ای می‌ماند که سخنوران بزرگ ایران در خراسان آن را به کار می‌گرفته‌اند.

پروین در شیوه و پیکرهٔ شاعری به گمان من بیش از هر سخنوری به فرزانه یمگان دره -

* این سخنرانی به ارتجال ایراد گردیده است؛ و متن آن از نوار به کاغذ آورده شده است.

ناصر خسرو - می‌نگریسته است؛ شیوه سخنوران خراسان شیوه‌ای است که بر پایه روشنی و روانی در سخن استوار است.

ما در دریافت اندیشه‌ها و معانی در این شیوه چندان با دشواری روبرو نیستیم. شعر پروین با همه ستواری و سختگی، شعری روشن و روان است. واژگان دشوار، کاربردهای نحوی پیچیده در سروده‌های پروین چندان راهی ندارند. اگر واژگانی دورگاهی در شعر او راه بسته‌اند یا به بایستگی قافیه بوده‌است یا به ناچاری دیگری از این دست.

و شمار این سروده‌ها که واژگان دشوار در آنها راه یافته‌اند بسیار اندک است. آنچنان که شمار این واژگان خود، واژگانی چون - زلفین، گپیا، جوی و جر - گاه در سروده‌های پروین دیده می‌شوند؛ اما اگر ما این اندک را به کناری بگذاریم، سروده‌های او آنچنان که گفته آمد از نمونه‌های برجسته و درخشان در شیوه روان و روشن خراسانی است در شاعری.

حال آنکه داستان دهخدا دیگرست. شما در کمتر سروده‌ای از دهخدا به زبانی روشن و روان باز می‌خورید. دهخدا همواره سخندان می‌ماند. همواره سخندانی در او بر سخنوری او چیره است. در کمتر سروده‌ای است که ما به واژگان دور، دشوار، ناهموار باز نخوریم. در سروده‌های دهخدا، حتی آن زمان که دهخدا از سر خوش طبعی و شوخی می‌سراید، زبان او زبان پیچیده و دیرپاب و تاریکی است. گذشته از آن اگر به درونمایه‌های شعری پروین و دهخدا بنگریم آشکارا می‌بینیم که دهخدا می‌تواند نماینده‌ای برجسته در شعر پارسی از ادب مردانه باشد؛ در آن سوی، پروین جلوه‌ها و نمودها و نشانهایی بسیار از زنانگی را در شعر خود آشکار می‌دارد.

گذشته از نکته‌های آشکار، سخن گفتن از پدیده‌هایی، از اندیشه‌هایی که ویژه زنان است، از نشانه‌های برجسته و آشکار در شعر پروین است. ما به ویژه پاره‌ای از آنها را در سروده‌های چالش او می‌بینیم. چالشی که سیر با پیاز دارد، یا نخ با سوزن، یا سوزن با پیراهن، یا دیگ با تابه، یا شانه با آینه.

روانشناسی سخن پروین اگر ژرف بدان بنگریم روانشناسی زنانه است. من تنها برای اینکه نمونه‌ای بدست بدهم سروده کوتاهی از او را برمی‌خوانم که نازکیهای زنانه، ویژگیهای خوی و منش زنان، آشکارا در آن بازتاب یافته است و در سراسر این سروده موج می‌زند:

بادی وزید و لانه خردی خراب کرد	بشکست بامکی و فرو ریخت بر سری
لرزید پیکری و تبه گشت فرصتی	افتاد مرغکی و زخون سرخ شد پری
از ظلم رهزنی زرهی ماند رهروی	وز دستبرد حادثه‌ای بسته شد دری
از هم گسست رشته عهد و مودتی	نابود گشت نام و نشانی ز دفتری

فریاد شوق دیگر از آن لانه برنخاست وان خار و خس فکنده شد آخر در آذری

ناچیز گشت آرزوی چند ساله‌ای دور اوفتاد کودک خردی ز مادری

برای اینکه سنجشی بتوان شتابزده در میانه سروده‌های پروین و دهخدا کرد من چند بیتی نمونه‌وار از سروده‌های دهخدا را در اینجا بر می‌خوانم و شما آشکارا خواهید دید که جدایی بسیار در شیوه شاعری این دو بزرگ نهفته است. آن لوندی، آن لولیانیگی، آن شوخ و شنگی، که ما همواره در سروده‌های دهخدا می‌بینیم. حتی آن زمان که به جد می‌سراید، گذشته از پیکره سخن، ویژگیهای سبک شناختی، برجستگی دیگری است که شعر دهخدا را از شعر پروین، که شعری است - می‌توان گفت - همواره از دیدی افسرده و پژمرده، جدا می‌کند. اگر طنز در سروده‌های پروین هست این طنز، طنز آشکاری نیست. از آن گونه‌ای نیست که ما آنرا برهنه و برآ در سروده‌های دهخدا می‌بینیم.

«انشاءالله گریه است» را پاره‌ای از شما عزیزان خوانده‌اید. من چند بیت را از این سروده طنزآمیز به نمونه می‌خوانم:

چون جهودانه چرب و چیل و درشت هر کفی را چهار پنج انگشت

ناخانان پر ز چربی بُن مو بس که تخلیل لِحیه، گاه وضو

از دو سو گردوخاک ره، بیزان شال و بسند ازار آویزان

پسیرهن شوخگن، قبا ناپاک آستینها گشاده و یقه چاک

فلفل و زردچوبه روی نمک بر نسیم چپار، فضله کک

خفیش ذکر و کسکسه سیش رفته از درب چین به سقسش

بس که چالشگری به قصد ثواب درهم آمیخته خل و ژفکاب

چندبیت فواتر فرموده است:

دُر شهوار با شَبّه سِفتم راستی هرچه بود آن گفتم

لیک مغرض چو برغرض آشفت غرض کور را چه آری گفت

نیک دانی که این ز حق دوران وزمی عجب و کبر مخموران

پر ز باد هوا، فخور و مَرَح پیشوایان دین سهل و سمح

یا در آن سروده طنزآلود دیگر، «ندانم - ندانم» که داستان کدبانویی است که آموزه‌ای در آشپزی را از همسایه خود می‌ستانند. از او می‌پرسد که خورش فسنجان را چگونه باید پخت؟ آن همسایه هرچه می‌گوید این کدبانو در پاسخ می‌گوید که «می‌دانم - می‌دانم» تا سرانجام، آن آموزنده از این شاگرد شوخ چشم و خیره‌سر و ناسپاس به خشم می‌آید؛ شاگرد می‌پرسد: سرانجام

چه باید کرد؟ پاسخ می‌شود که خشتی خام بر آن بنه.
زمینه داستان یکسر شوخی و لاغ و طنز است؛ اما زبان دهخدا همچنان زبانی است گران،
دشوار، درشتناک که کمابیش ویژه اوست.
چند بیت را نمونه‌وار می‌خوانم:

زن به دل شیشه است بل زان تُردتر	کس بنزد دوست شیشه با تبر
غالباً گفتار من تلخ است و گست	وین زبان مُردری بیچاک و بَست
با شتربان گفت آن شاه سنی	شیشه دربارست، هان! تا نشکنی
نرمخویی با زنان باشد ز دین	سَر «رفقاً بالقواریر» ست این
شرمساری خود به لبخندی نهفت	برگرفتش دست آن طنّاز جفت
گفت این بی‌حرمتی جانا ببخش	خجلت ما را ز آن سوتر مشخص

اگر شما همین بیت‌هایی را که من نمونه‌وار یاد کردم با آن سروده نرم و نغز و دلاویز و شورانگیز که سراپا عاطفه مادرانه برد بسنجید، آشکارا درخواهید یافت که این داوری تا چه پایه بیهوده و بی‌بنیاد است.

خرده دیگری که گاهی بر سروده‌های پروین گرفته‌اند این است که پروین سخنور روز نیست، ما از آنچه در روزگار وی می‌گذشته است چندان بازتابی در سروده‌های وی نمی‌یابیم. چرا چنین است؟ به گمان من از آنجا که پروین سخنوری است سرشتین و بگوهر و همواره ناخواسته یا آگاهانه آرمان هنری را پیش چشم داشته است، به این شیوه سخن گفته است. پیام هنر پیامی جهانی است که مرزهای زمان و مکان را در هم می‌شکند. اگر هنرمند برهنه، آشکارا از رویدادهای زمانه در هنر خویش و از آن میان در شعر یادکند، شعر او با پیام هنری بیگانه خواهد ماند؛ چون باز بسته به آن رویدادهاست. تا زمانی که آن رخداد زنده است، تا زمانی که آن تب و تاب سیاسی و اجتماعی جامعه‌ای را گرم و شوریده می‌دارد آن شعر ارزشمند است؛ اما زمانی که آن رویداد به پایان رسید، آن انگیزه‌ها به فرجام آمد، آن شعر از شور و تپش هنری بی‌بهره خواهد ماند. آن زمان شعر خواهد مُرد. اگر ما پروین را با سخنوران دیگر که به شعر سیاسی و اجتماعی نام برآورده‌اند بسنجیم، آشکارا بدین نکته باور خواهیم کرد. بزرگانی چون میرزاده عشقی، عارف قزوینی، سیداشرف الدین گیلانی، شاعران سیاسی و اجتماع‌گرا هستند. اما زمانی که ما نیازی به خواندن شعری در خود می‌یابیم. زمانی که در هنرگریز گاهی می‌جوئیم؛ زمانی که می‌خواهیم به یاری شعر شاعری او را به همدردی و همدلی با خود برگزینیم، آیا هرگز یادی از دیوان این سخنوران خواهیم کرد؟ آیا به پاس دل خویش سروده‌ای از میرزاده عشقی را خواهیم خواند؟

حتی اگر به سراغ چامه‌های بهار می‌رویم، چامه کوهوار و ستوار و نمادینه دماوند را برمی‌گزینیم، نه آن سروده‌هایی را که بهار از رخداد‌های سیاسی، برهنه در آنها یاد کرده است.

شعر پروین شعری است که سخت هنری است. از این روی پیام آن پیامی نیست که زمانی ویژه را، سرزمینی ویژه را در برگیرد. یک نمونه از شعر اجتماعی - سیاسی پروین، شعری که شما در هر گوشه جهان می‌توانید آن را فریاد کنید، در هر جا که خون می‌ریزند؛ در هر جا که ستم هست؛ نامردمی هست؛ تباهی و سیاهی و بیراهی هست. پیام این شعر، پیامی جهانی است. داستان چالش و گفتگوی پیرزال است با شباویز:

برون آمد از کنج مطبخ عجوز	ز پیری به زحمت، ز سرما به سوز
شکایت کنان گه ز سر گه ز پشت	چراغی که در دست خود داشت کشت
بگسترد چون جامه از بهر خواب	سبویی شکست و فرو ریخت آب
شنیدم که کوتاه زمانی نخفت	شکسته گرفت و پراکنده رفت
بنالید از ناله مرغ شب	که شب نیز فارغ نه‌ایم ای عجب!
ندیدیم آسایش از روزگار	گاهی بانگ مرغست گه رنج کار
به نرمی چنین داد مرغش جواب	که: «ای سالیان خفته! یک‌شب مخواب
به سر منزلی کاین قدر خو کنند	در آن خواب آزادگان چون کنند»...

طنز ملیح در شعر پروین اعتصامی

لغت‌نویسان معنی واژه «طنز»، «طنز کردن» را افسوس کردن، مسخره کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن، نوشته‌اند. طنز را معادل مسخره، طعنه و سرزنش گرفته‌اند.

این معانی که در کتب لغت و فرهنگ‌نامه‌ها آورده شده؛ در کلام و سخن گویندگان بزرگ، معانی لطیف‌تر و باریک‌تری را القاء می‌کند، که واژه‌نگاران بدان معانی لطیف التفاتی ننموده‌اند. هرچند کسی تاکنون جلوه‌های این واژه و ترکیبات آن را در پهنه ادب و فرهنگ زبان فارسی بطور کامل بررسی ننموده است، و شاید علت آن همان نقصی است که در فرهنگ‌نویسی و سیر ادواری معانی و مفاهیم واژگان، تاکنون لغت‌نامه‌ای که جوابگوی نیازهای اهل تحقیق باشد، تدوین نشده است. برای انجام این مهم لازم است از امهات متون نظم و نثر فارسی، فرهنگ‌نامه‌های بسامدی تدوین شود، و سیر ادواری معانی و مفاهیم واژگان در طی تاریخ زبان فارسی روشن گردد، و بر آن پایه اصولی تدوین لغت‌نامه جامع نهاده شود، هر چند این کار یکی از کارهای لازم و جنبه‌ای از وجوه انتقال اندیشه در طی قرون و اعصار است که زبان فارسی قالبی برای بیان لطیف‌ترین معانی و مفاهیم بوده است.

برای مثال، درین نوشته این واژه را از بیان دو تن از سرآمدان فرهنگ و ادب فارسی بررسی می‌کنیم:

طنز در سخن مولوی و حافظ:

۱ - طنز، سخنی معادل لجاج و عدم قبول توأم با انکار:

این عجایب دید آن شاه جهود جز که طنز و جز که انکارش نبود
ناصران گفتند از حد مگذران مرکب استیزه را چندین مران

۲ - طنز معادل سخن بی معنی:

ورنه تسخر باشد و طنز و دها کَر را سامع، ضریران را ضیا

(دفتر چهارم، ص ۲۹۱)

۳ - طنز و تسخر معادل خودفریبی:

تسخر و طنزی بود آن یا جنون پاک حق «عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ»

(دفتر چهارم، ص ۲۹)

۴ - طنز معادل به بازی گرفتن و خام کردن و تحقیر:

قهقهه زد آن جهود سنگدل از سرافسوس و طنز و غش و غلّ

گفت صدّیّش که این خنده چه بود در جواب پرسشش، خنده فزود

گفت اگر جدّت نبود و غرام در خریداری این اسود غلام...

حاضر بودم آن غلام (بلال حبشی) را به نصف بها بفروشم، ولی چون تو را خام دیدم این خنده بخاطر آن بود.

۵ - طنز در معنی کنایی «تعریض» و گوشه زدن:

من ترک عشق و شاهد وساغر نمی‌کنم صد بار توبه کردن و دیگر نمی‌کنم

ناصح به طنز گفت که رو ترک عشق کن محتاج جنگ نیست برادر نمی‌کنم

این تقویم تمام که با شاهدان شهر ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم

(در نسخه قزوینی به جای واژه «طنز»، طعن آورده ولی در نسخ خانلری و حافظ چاپ تبریز

و... «طنز» آورده شده است. غزل شماره ۳۵۳، ص ۲۴۲، نسخه قزوینی).

۶ - طنز در معنی ریشخند و سخن دشمنانه و دل آزار:

پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال إِنَّ الْعُهُودَ عِنْدَ مَلِكِ الْهُيْ ذِمَمٌ

می‌جست از سحاب امل رحمتی ولی جز دیده‌اش معاینه بیرون ندادنم

در نیل غم فتاد، سپهرش به طنز گفت أَلَا قَدْ لَدِمْتُ وَ مَا يَنْفَعُ النَّدَمَ

(غزل شماره ۳۱۲، ص ۲۱۲)



در ادبیات معاصر، هر نوشته را، اعم از نثر و قالب‌های نثری، و یا شعر، بررسی دیگری است.

نقادان سخن، هر نوشته‌ای را از جهت جدّ، هزل، هجو، طنز، مدح، پند و اندرز، حکم و مواظط،

و... تقسیماتی کرده‌اند. آن درد و راز نهفته در قلم و بیان، بیدردی، شادخواری، بی‌غمی صاحب اثر را با اهمیت ویژه در انواع ادبی خاصی قرار داده، نامگذاری می‌کنند. در تقسیمات فوق مرز میان جدّ و مثلاً هجو و یا طنز بسیار لطیف و حساس است، و بین آنان وجهه‌ای از عموم و خصوص من وجه جاری است.

«طنز» به نوشته و بیانی اطلاق می‌شود که اولاً نویسنده هدف خاصی را در بیان مسائل خاصّ از غم و شادی دنبال می‌کند؛ بگونه‌ای که آن احساس هرچند در ظاهر تلخی و غمی را بطور مستقیم نشان نمی‌دهد ولی بعد از لحظه‌ای گزش خاصی توأم با غم و درد آگاهانه و بیدار کننده به خواننده تلقین می‌شود.

«طنزآوری» در بیان و قلم هر نویسنده یا شاعر، جوهره و عصا رسالت او را با والایی قدرت بیان او به تصویر می‌آورد.

در مقابل «طنز»، نوعی دیگر است که آن را «هزل» یا فکاهی می‌نامند، که هدفی جز خنداندن شنونده و خواننده را با تلقین نوعی خمود و غفلت و بی‌تفاوتی در قبال دردهای نهفته انسانی، ندارد. این گونه از سخن به نوعی مسخرگی و بیعاری خواننده می‌انجامد.

در «طنز» هرچند نوعی «خنده» نهفته است، ولی آن خنده از سردرد است و خنده نیست، بلکه نیشخند کنایه آمیز است که توأم با قهر و خشمی نهفته و خودداری حکیمانه، خواننده را در جهت بینش خاصی از مسایل انسانی قرار می‌دهد.

در جوهره «طنز» نوعی شرم و تملک نفس و احترام به شرف انسانی نهفته است، که به مسایل خاص انسانی تا حد تقدّس ارزش می‌نهد، ولی در مقابل: در سخن «هزل» نوعی بیان القاء کننده مسخرگی و بی‌ارزش نمودن مقدس‌ترین ارزش‌هاست که بی‌تفاوتی و بی‌حالی و احساس خنثی بودن و مُردن، در گوینده و شنونده ایجاد می‌کند.

«هزل» بی‌رگ است و طنز با غیرت و متعصب. «هزل» به ناهنجاریهای جاری در زندگی می‌خندد، زیرا که می‌خواهد توان مقابله با مشکلات را از شنونده خود سلب نماید، ولی «طنز» با ناهنجاریهای موجود نه تنها سرسبازش ندارد، بلکه به آن مسایل کینه می‌ورزد و درآرزوی شکافتن و انهدام آن ناهنجاریهاست و می‌خواهد فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد.

«هزل و فکاهی» اگر القاء کننده نوعی تسلیم و سکوت و تن به ما وقع سپردن و دل فارغ از غم داشتن است، «طنز» سرکش و پویا و درصدد بیداری خفتگان و پرانداختن نظم ناموزون است.

از دید فلسفی «هزل» و فکاهی تابع اصل «لادری» و «تعطیل» و «اگنوستیک فکری» است، ولی «طنز» محرّک اندیشه برای آگاهی و عرفان و تلاش برای بدست آوردن آنچه ناشدنی است

مانده، و افکاری که تن آسانی و رفاه‌جویی و ظلم‌پذیری را عادی جلوه می‌کند؛ می‌باشد.
 عرفان «طنز» و لوی و پویاست ولی اندیشه «هزل» جبری و سنگ شده و جامد است. طنز مولوی وار می‌سراید:
 بازآمدم چو عید نو تا قفل زندان بشکنم وین چرخ مردم‌خوار را چنگال و دندان بشکنم
 بالاخره «طنز» شیوه‌ایست در القای امید و ریشخند به هر ناامیدی و عدم قبول ناممکن با آگاهی عارفانه.

این شیوه که جوهر اصیل القای اندیشه‌های متعالی است، در ابیات دیرپای زبان فارسی ناشناخته نیست. این شیوه را مثلاً رودکی در قصیده معروف دندانیّه و فردوسی در آخر شاهنامه (که زیباست) موقعی که دو خصم را از دو باور و دیدگاه در مقابل هم می‌نهد، بکار گرفته است:

مرا تیز پسیکان آهن‌گداز همی بر برهنه نیاید بکار
 همان تیغ کز گردن پیل و شیر نگشتی به آورد زان زخم سیر
 نبژد همی پوست بر تازیان ز دانش زیان آمدم بر زیان

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۹، ص ۳۲۰)

چو شعبه به بالای پرده سرای بیامد برآن جامه ننهاده پای
 همی رفت برخاک برخوار خوار ز شمشیر کرده یکی دستوار
 نشست از بر خاک و کس را ندید سوی پهلوان سپه ننگرید

(شاهنامه، ج ۹، ص ۳۲۶-۳۲۷)

این شیوه بیان را، کم یا زیاد، می‌توان در سخن بزرگان ادب فارسی تفکیک کرده، نشان داد. هرچند اوج طنزآوری را در سخن و شعر «عبیدزاکانی» دانسته‌اند ولی سخن او یکدست نیست و جدّ و هزل و امید و یأس بهم آمیخته و اغلب با نوعی تسلیم و قبول سختی‌ها و ناروایی‌ها همراه است. ولی سخن عارفان و قلندران میدانی واقعی از جلوه اینگونه سخن است.
 در فرهنگ و اندیشه ایران، قصه و داستان، تنها وسیله سرگرمی و نقل روایت نیست؛ درین نوشته‌ها اکثر نویسندگان بزرگ هدف تعلیمی خاصی را دنبال می‌کنند که جلوه‌ای از بیان «طنز» را می‌توان در بین آنها نشان داد.

مثلاً قصه حسنک وزیر در تاریخ بیهقی و داستانهایی از مقامات حمیدی و کلیله و دمنه، و حتی جایی که نویسنده به ضرورت‌های خاصی سخن به تکلف و اغلاق می‌گوید (دوره مغول و تواریخ آن دوره)، در هر جایی که امکان می‌یابد آن بیشتر قلم را بر سر قرحه و دمل روزگاران می‌نهد و سخن را بنوعی القاء می‌کند.

هریک از انواع ادبی و شیوه‌های گفتار برای زمان خاصی مناسبت بیشتری دارد؛ مثلاً زمان حماسه با دوران داستانهای غنایی یکی نیست. آن نیازی که از اعماق اجتماع در انتظار رویش جنینی از خودی و خود باوری است، می‌طلبد که گوینده را به یادها و یادواره‌ها و اسطوره‌ها بکشاند، و تخم حماسه را در مزرعه‌ای که آمادگی باروری آن را دارد بیفشاند؛ و زمان داستانهای غنایی با نوعی تمکّن و آرامش، که بهرحال، جامعه را در برمی‌گیرد و مردم را در خواب خلسه‌ای فرو می‌برد و راضی نگه‌میدارد، همراه است.

«طنز و هزل» دو صورت از یک وضع زمانی را ترسیم می‌کند. در بستر آن زمانی که از یک سو تخم یأس و ناباوری و ترس و خفتان، زمین خیال و اندیشه مردم را عقیم کرده است؛ و از دیگر سو عده‌ای برای مرهم نهی و جراحی این عقده برمی‌خیزند. اگر یکی با عاذی جلوه دادن و مسخرگی و ترسیم بن‌بست در مقابل دید مردم زمانه می‌خواهد او را با «باری بهرحال» و «هرچه پیش آید خوش آید» عادت دهد و به او تلقین نماید که نمی‌شود مشکلات و جریان را دگرگون کرد، و شنونده را در خلسه‌ای از دم و دود هور قلبیایی غوطه داده، و او را منگ گونه به رؤیت خودی خودش وادارد؛ آینه‌ای می‌شود تا در آن برمسخرگی خودش خنده رضا دهد و دیگران را نیز بخنداند. ولی انسانهایی با همان سلاحی که از دست هزل نویس می‌گیرند، آن را با شیوه خاصی نیشتر کرده و بر سر دمل و محل درد می‌گذارند. در این بینش و تصویرگری انسان ضمن مشاهده خود، در غمی ناشناخته و نهانی غوطه می‌خورد و اگر خنده‌ای از سر درد می‌زند، خود را مهبای رویارویی با درد می‌کند، و مثل «اقبال لاهوری» می‌سراید:

راه شب چون مهر عالم‌تاب زد گریه من بر رخ گل آب زد
اشک من از چشم نرگس خواب شُست سبزه از هنگامه‌ام بیدار رُست
باغبان زور کلامم آزمود مصرعی کارید و شمشیری درود

(اسرارخودی، ایات ۱-۲-۳)

از دیدگاه فنون ادبی، «طنز و هزل» را می‌توان در قالب‌های مختلف ریخت. می‌توان در قالب تشبیهات و استعارات و کنایه از نوع تعریض و تلویح و یا در قالب تلمیحات رایج یا ابداعی سخن، طنز و هزل را آورد.

هر فنی از فنون ادبی که بکار رود، «طنز یا هزل» در پشت سر و خفا و حاصل آن سخن قرار دارد. از ینرو «طنز یا هزل» یک فن از فنون بیانی و بدیعی نیست، بیشتر فنی است که در علم معانی باید بررسی شود. «طنز» بیشتر در مقام سخن و حال شنونده رنگ و جلوه خود را نمایان می‌سازد.

الفاظ و آرایش‌های کلامی وسیله‌ایست که گوینده با انتخاب بهترین و مناسب‌ترین آن، اندیشه خود را در آن قالب و با آن وسیله بیان می‌نماید.

«طنز» بعبارت دیگر در بیان عالمانه سنایی «بوی پیراهن یوسف» و «نقش سخن» است:

گرچه نقش سخن نه از سخن است بوی یوسف درون پیرهن است

(حدیقه سنایی)

این شیوه بیان (طنز) در دوره بیداری و مشروطه تبلور دیگری می‌یابد، و گویندگان و نویسندگان با این وسیله و حربه کاری در صدد بیداری افکار و اندیشه‌های خفته مردمند.

یک نمونه از بهترین جلوه‌های طنز در آثار قلمی «صابر طاهرزاده» و «شیروانی» در روزنامه «ملانصرالدین» با به عرصه می‌گذارد، و دوشادوش آن، سایر شاعران و نویسندگان درین راستا آثاری را خلق و عرضه می‌دارند که از جمله بهترین آنان اشعار «میرزا علی اکبر صابر»، و «معجر شبستری» و «ملا مهر علی خویی» و «نسیم شمال» و بالاخره در صورت بسیار سنجیده «چرند و پرند» دهخداست.

درین نوشته ما را مجال آن نیست که طنز و طنزآوری معاصر را بررسی کنیم و خصوصیات ذاتی و زمانی هریک را بازگو نمائیم. درین راستا قدم‌هایی برداشته‌اند ولی باز جای سخن فراخ است.

یکی از قالب‌هایی که اغلب طنزآوران اندیشه خود را در آن ریخته و با موفقیت خاصی توانسته‌اند رسالت خود را انجام دهند؛ قالب داستان است، این داستان‌ها یا داستانهای معروف و شناخته شده است که از شیوع و کثرت استعمال در ادبیات مردمی خلاصه و خلاصه‌تر شده و به صورت تلمیح (فنی از فنون بدیع) جلوه کرده است.

صورت دیگر داستانهایی است که یا خود شاعر آنها را در صورت‌های «مناظره» و یا «وصف حال» ابداع می‌کند و یا به صورت موجود و شناخته اینگونه داستانها، طرح دیگری می‌ریزد و بیان دیگری را دنبال می‌کند.

ما درین نوشته از «طنز ملیح» به اینگونه شیوه‌های طنزآوری با استفاده از قالب داستان نظر داریم که الحق یکی از موفق‌ترین چهره‌های آن در ادبیات معاصر «پروین» می‌باشد.

«پروین»، پرورده محیط و زمانی است که دیگر، مردم آن، اوج ناباوری‌ها را پشت سر نهاده و در امید هوای تازه متولد شده‌اند. پروین با آگاهی‌هایی که از پدرش که خود از روشنفکران زمان است می‌گیرد، نیک دریافته است که آنچه را که چند دهه مردم با تمام امید و آرزوهای خود به دنبال آن دویده‌اند، سرابی بیش نبوده است.

پدر «پروین» با آشنایی به زبانهای ترکی و عربی و فرانسه و آگاهی از نشریات و اندیشه‌های زمان، خود عضو فعال انجمن ادبی ایران بود.

او در سال ۱۹۲۰ میلادی برابر ۱۲۹۸ هجری شمسی مجله ادبی و اجتماعی «بهار» را منتشر می‌کند. درین نشریه است که اولین تجربه‌های ذوقی و هنری دخترش را که خود در پاره‌ای از موارد القاء کننده چهارچوب مضمون آن است، منتشر می‌کند. هرچند تمام اشعار «پروین» را نمی‌توان «طنز» نامید ولی او با سرودن قطعاتی در قالب «مناظره» و یا پند و یا قطعه، طنز را با شیوه‌ای نو «طنز ملیح» وارد عرصه ادبیات می‌کند. او با سرودن قطعاتی مانند: «دو قطره خون»، «دزد و قاضی»، «مست و هشیار»، «دو محضر»، «سرود خارکن»، «طفل یتیم»، «بی پدر»، «تیره بخت»، «سفر اشک»، «گذشته بی حاصل»، «گوهر و سنگ» و ده‌ها شعر دیگر، با آن بیان ملیح خود که با پرده‌ای از عفاف و حجب و حیای زنانه و مهر و عاطفه قوی به رویارویی و قیام علیه هرچه پلیدی است برمی‌خیزد.

«پروین» در دو سروده «گرگ و سگ» و «گرگ و شبان» با بیانی نیشدار و دردآلود که سرشار از عواطف انسانی از یک سو و نمودار اوضاع سردمداران زمانه از سوی دیگرست؛ در اولی نیشخندی به نگهبانان به اسم مردم می‌زند و در سروده دوم با دردی تمام و زبانی برّنده و ملیح وظیفه شبان را در قبال گرگهای گله با نیشخند به رخ می‌کشد. و با بیان طنز با بهره‌گیری از کنایات تعریضی و قالب مناظره، به هدف آشنای خود می‌رسد و خواننده را نیز پس از گذشت چندین دهه متوجه اوضاع آن زمان می‌کند.

مناظرات «پروین» و قطعاتی که به این شیوه سروده است، در بیان دردآلود و طنزآمیز، در بین اشعار پروین از یک سو و شعر آن زمان و بعد از آن از سوی دیگر جایگاه خاصی دارد. پروین با سرودن مناظراتی مانند: «بی آرزو»، «پایه و دیوار»، «پیام گل»، «تاراج روزگار»، «توانا و ناتوان»، «سوزن و نخ»، «توشه پژمردگی»، «تیر و کمان»، «تیمار خوار»، «آتش دل» سخن طنزآلود را تا روح عارفانه و عاشقانه بالا می‌برد. او با این بیان نوک‌نیشتر را در جراحی دردهای زمان خود بر سر نقطه اوج درد می‌نهد. چون این موارد با سرچشمه‌های غنی شناخته شده در ادبیات پیش از و نیز بهم پیوند می‌خورد؛ و الایی و غنایی جاودانه و همیشگی به آنها می‌بخشد.

پروین در سه قطعه «دزد و قاضی»، «دیوانه و زنجیر»، «سر و سنگ»، یک مضمون و سوژه را در ابعاد خاص با زبان طنز بیان می‌دارد.

موضوع «دزد و قاضی» درد کهنه ملل و جامعه ماست، که جای جای در سروده و گفته‌های سخنوران به صور گوناگون می‌توان آن را، مختصر یا مفصل، با مضامین کنایی، مشاهده نمود.

این مضمون در ادبیات جهان و جهان ادبیات ملل دیگر نیز به صورت‌ها و قالبهای خاص وجود دارد. مثلاً «قاضی شهر حمص» در ادبیات عرب و اروپا را می‌توان مثال آورد که دزد در مقابل قاضی با علم به اعمال ناروای او از چنان پرویی و بی‌پروایی برخوردار است که گوئیا این دزد است که حاکم است و قاضی را به زیر سؤال می‌برد و محاکمه می‌کند:

برد دزدی را سوی قاضی عسس خلق بسیاری روان از پیش و پس
گفت قاضی کاین خطارکاری چه بود؟! دزد گفت از مردم آزاری چه سود
تا در فرازی از این سخن، پروین با مهارت و هنرمندی، سر زخم را می‌گشاید؛ و از زبان دزد خطاب به قاضی می‌گوید:

دزدی پنهان و پیدا کارتست	مال دزدی جمله در انبار تست
تو قلم نر حکم داور می‌بری	من ز دیوار و تو از در می‌بری
.....	
دزد جاهل گر یکی ابریق برد	دزد عارف دفتر تحقیق برد
دیده‌های عقل گر بینا شوند	خود فروشان زودتر رسوا شوند
دزد زر بستند و دزد دین رهید	شحنه ما را دید و قاضی را ندید
.....	
در دل ما حرص آرایش فزود	نیت پاکان چرا آلوده بود
دزد اگر شب گرم یغما کردندست	دزدی حکام روز روشن است
حاجت ارما را ز راه راست برد	دیو قاضی را به هرجا خواست برد

پروین در قطعه «دیوانه و زنجیر» درد جانکاه دیگری را که ریشه در دیرینه اندیشه‌ها دارد و ناشناخته نیست؛ سر می‌گشاید. او با زبانی نو و مضامینی ابداعی همان درد دیرین را با تازگی خاصی بیان می‌کند.

موضوع عاقل و دیوانه در ادبیات عرفانی زبان و فرهنگ ما، نه تنها حالت متضاد و پارادوکس ندارد، بلکه عاقلان دیوانه و مجانین عرفا خود فصلی مُشَبَّع از اندیشه‌های عرفانی را در برمی‌گیرد.

پروین درین سوژه، سخن بیجا و عاقلانه را بر زبان دیوانه جاری می‌سازد، که عاقلان در مقابل آن حجت‌ها چاره‌ای جز تسلیم توأم با شرمساری ندارند.

مثلاً مولوی در غزلی همان موضوع را اینگونه سروده است:

من بی‌خود و تویی خود، مارا که برد خانه من چند ترا گفتم، کم خور دو سه پیمانه

در شهر یکی کس را هشیار نمی بینم هریک بتر از دیگر شوریده و دیوانه
.....
از خانه برون رفتم، مستیم به پیش آمد در هر نظرش مضمهر صد گلشن و کاشانه
چون کشتی بی لنگر کژ می شد و مژ می شد و زحسرت او مرده صد عاقل و دیوانه

(غزل شماره ۲۳۰۹ از چاپ امیرکبیر ۱۳۳۵)

این بار پروین دیوانه را با زنجیری که به او بسته اند به سخن وامی دارد:

گفت با زنجیر در زندان شبی دیوانه ای عاقلان پیداست کز دیوانگان ترسیده اند
من بدین زنجیر ارزیدم که بستندم به پای کاش می پرسید کس، کایشان بچند ارزیده اند
در دنباله سخن از زبان دیوانه به عاقلان می گوید:
من یکی آینه ام کاندر من این دیوانگان خویشان را دیده و برخویشان خندیده اند
آب صاف از جوی نوشیدم، مرا خواندند پست گرچه خود خون یتیم و پیرزن نوشیده اند
.....
ما نمی پوشیم عیب خویش اما دیگران عیبها دارند و از ما جمله را پوشیده اند
ننگها دیدیم اندر دفتر و طومارشان دفتر و طومار ما را زان سبب پیچیده اند
ما سبکباریم، از لغزیدن ما چاره نیست عاقلان با این گران سنگی چرا لغزیده اند
پروین این قطعه را زمانی مطرح می کند، که عده ای به نام تجدد و روشنفکری غل و زنجیری
به رسم قانون و تمدن بردل و جان مردم این مرز و بوم می بندند و مجلس چهارم را منحل کرده و
زمینه را برای مجلس پنجم آماده می سازند.

قطعه سوم «سرو سنگ» را عیناً نقل می کنم؛ تا ضمن ارائه صورتی از صورتهای طنز ملیح
پروین به این نوشته حسن ختامی نیز داده باشیم.

نهان کرد در جیب دیوانه سنگی یکی را به سرکوفت روزی به معبر
شد از رنج رنجور و از درد نالان پیچید و گردید چون مار چنبر
دویدند جمعی پی دادخواهی دریدند دیوانه را جامه و بر
کشیدند و بردندشان سوی قاضی که این یک ستمدیده بود آن ستمگر
ز دیوانه و قصه و سرشکستن بسی یاوه گفتند هریک به محضر
بگفتا همان سنگ بر سر زنیدش جز این نیست بدکار را مزد و کیفر
بخندید دیوانه زان دیو رای که نفرین براین قاضی و حکم و دفتر
کسی می زند لاف بسیار دانی که دارد سری از سر من تهی تر

گرایسند با عقل و رایان گیتی ز دیوانگانش چه امید دیگر
 تشستند و تدبیر کردند با هم که کوبند با سنگ دیوانه را سر
 در این قطعه «پروین» به اصل شناخته فلسفی دفع فاسد به آفسد، که اصلی غیرعقلی و
 سوفسطایی است اندیشیده است، بازبانی ملیح و پراحساس، صورت می‌بخشد و گوشه دیگری
 از دردهای انسانی را در مسیر تاریخ بیان می‌کند.

فهرست منابع:

- منابعی که در تنظیم این مقاله به آن‌ها مراجعه شده و احیاناً مطالبی اتخاذ گردیده است به ترتیب:
- ۱ - شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، ج ۹.
 - ۲ - دیوان شمس تبریزی، چاپ امیرکبیر، ۱۳۴۵.
 - ۳ - دیوان حافظ، چاپ غنی و قزوینی.
 - ۴ - دیوان حافظ، چاپ دکتر خانلوی.
 - ۵ - دیوان حافظ، چاپ دانشگاه تبریز، دکتر عیوضی و دکتر بهروز.
 - ۶ - حدیقه سنایی، چاپ دانشگاه تهران.
 - ۷ - مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون، دفترهای ۱ و ۲ و ۴ و ۶.
 - ۸ - فرهنگ آند راج.
 - ۹ - فرهنگ ۶ جلدی معین.
 - ۱۰ - فرهنگ غیاث اللغات.
 - ۱۱ - دیوان اقبال لاهوری، مثنوی اسرار خودی.
 - ۱۲ - اشعار پروین اعتصامی، با مقدمه ملک الشعرای بهار.
 - ۱۳ - نمونه‌های طنز معاصر، گردآوری: جواهری، وجدی، ۱۳۴۹، انتشارات عطایی.
 - ۱۴ - طنزآوران امروز ایران، گردآوری: بیژن اسدی، عمران صلاحی، انتشارات نمونه، ۱۳۴۹.
 - ۱۵ - هفت مقاله از ایرانشناسان شوروی، ترجمه ابوالفضل آزموده، نشر سپهر، ۱۳۵۱.
 - ۱۶ - از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، ج ۲، ص ۳۶ به بعد.
 - ۱۷ - مقالاتی در مجلات نگین و.....

دکتر مهدخت معین

ای خوشا مستانه سر دریای دلبر داشتن

به نام آنکه هستی نام از و یافت
* عشق اسطربلاب اسرار خداست
* از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
* از دل می‌گوییم و از آن مهر بیکران، از عشق.
پروین را با عشق چیه کار است؟ به قول بهار: «هرچند شاعر مستوره را عزت نفس و دورباش
عصمت و عفاف، رخصت نداده است که یک قدم در راه عشق بردارد، اما چون نیک بنگری
صحیفه‌ای از عشق تهی نمانده است.» پایان سخن ملک‌الشعرا.
آن که سر عشق را عالم نباشد جاهل است.

عشق چیست؟

عشق آنست که در دل گنجد سخن است آنکه همی بردهن است
بهر معشوقه بمیرد عاشق؟ کار باید سخن است این سخن است
اشک پیک معشوق است به عاشق:

قاصد معشوق بُرد از کوی عشق چهره عشاق را بوسید و رفت
پروین به ندرت از آنچه فرشتگان از دریافتش ناتوان نمودند و بر بشر عرضه شد، سخن
می‌گوید و آن گاه نیز از هولناکی عشق و مهلکه‌ها می‌سراید و گویی آن ودیعه را واپس می‌زند.
بحر عشق را موج فتنه است:

ز بحر عشق، موج فتنه پیداست هر آن کو دم زجانان زد ز جان کاست
پرنگاه مخوفی است راه عشق:

تو گفתי راه عشق از فتنه پاکست چو دیدم پرتگاهی خوفناکست

عشق را از دیده نیز نهان باید داشت:

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن
در گفتگوی دیده و دل از قول دل خطاب به دیده عشق را به زندانخانه تشبیه می‌کند و از مصیبت‌ها و گرفتاری‌های آن می‌گوید:

تو رفتی و مرا همراه بردی به زندانخانه عشقم سپردی
مرا کار تو کرد آلوده دامن تو اول دیدی آنکه خواستم من
به دست جور کندی پایه‌ای را در آتش سوختی همسایه‌ای را
که یادآور بیتی است از شاعری دیگر:

«تنم در سوختن از آتش دل مایه می‌گیرد

چو خواهد آتشی همسایه از همسایه می‌گیرد»

مرا در کودکی شوق دگر بود خیالم زین حوادث بی‌خبر بود
نه می‌خوردم غم ننگی و نامی نه بودم بسته بندی و دامی
نه می‌پرسیدم از هجر و وصالی نه آگه بودم از نقص و کمالی
ترا تا آسمان صاحب نظر کرد مرا مفتون و مست و بی‌خبر کرد
شما را قصه دیگرگون نوشتند حساب کار ما با خون نوشتند
ز عشق و وصل و هجر و عهد و پیوند تو حرفی خواندی و من دفتری چند
هر آن گوهر که مژگان تو می‌سفت نهان با من هزاران قصه می‌گفت
مرا سرمایه بردند و ترا سود ترا کردند خاکستر مرا دود
بساط من سیه شام تو دیجور مرا نیرو تبه گشت و ترا نور

از نظر حافظ:

در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
و از دید پروین:

در هجوم ترک‌تازان و کمانداران عشق سینه‌ای آماده بهر تیرباران داشتن
همان گونه که سرشت آن دریای بیکران اقتضا می‌کند تضادها و تناقض‌ها، آن سودا را، مهلکه‌ها و طوفانها دیدن و نیز لطافت‌ها و زیبایی‌ها ستودن، پروین نیز با عشق بر سر لطف می‌آید:

بباید دلبری زیبا گزیدن در او دیدن، جهان یکسر ندیدن
به راه عشق کردن جست و خیزی به شوق وصل صلحی یا ستیزی

و به زیبایی‌های عشق می‌پردازد:

عروس وقت را آرایش از ماست بنای عشق را پیدایش از ماست

و عشق را نور امید می‌خواند:

خوش آن رمزی که عشقی را نوید است خوش آن دل‌کندر آن نور امید است

از هجران هم با لطافتها و ظرافتهای خاص سبک خود سخن می‌راند:

بی‌روی دوست دوش شب ما سحر نداشت سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت

و از شوق عشق می‌سراید:

پروانه جز به شوق در آتش نمی‌گذاخت می‌دید شعله در سر و پروای سر نداشت

و از آتش دل و شرر جان می‌گوید:

آتش ما ز کجا خواهی دید تو که بر آتش خویش نظر است

به شرار تو چه آب افشانند آنکه سرتا قدم اندر شرر است

با تو می‌سوزم و می‌گردم خاک دگر از من، چه امید دگر است

سوی مرگ از تو بسی پیشترم هر نفس، آتش من بیشتر است

از جمله غزلیات پروین، غزلی است که به جز چهار بیت بقیه دربارهٔ دل است و مهر و بسیار

زیباست:

ای خوشا مستانه سر درپای دلبر داشتن دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن

نزد شاهین محبت بی‌پروبال آمدن پیش باز عشق آیین کبوتر داشتن

سوختن، بگذاختن چون شمع، بزم افروختن تن به یاد روی جانان اندر آذر داشتن

اشک را چون لعل پروردن به خوناب جگر دیده را سوداگر یا قوت احمر داشتن

هرکجا نورا است چون پروانه خود را باختن هرکجا ناراست خود را چون سمندر داشتن

از مس دل ساختن با دست دانش زرناب علم و جان را کیمیا و کیمیاگر داشتن

و سرانجام «پروین» حرف آخر را می‌زند:

کتاب عشق را جز یک ورق نیست در آن هم نکته‌ای جز نام حق نیست.

با همهٔ شهرت «پروین» به سرودن اشعار خشک و به قول بهار، بدون چاشنی شعر یعنی عشق، و استفاده از سبک و طرزی که خاص اندرزنامه‌ها و مضامین اخلاقی و حکمت عملی است، عاشقانه‌ها و عارفانه‌ها را برشمردیم و از اندیشهٔ «پروین» با همهٔ کوششی که بر اثر آزم و حُجب در حفظ سکوت در این مورد داشته است، آگاه شدیم. باید توجه داشت که بیشتر ابیات برخوانده، در ضمن مناظره‌ها و از زبان یکی از دو طرف مناظره سروده شده است و بسیار نادر

است شعری که دربارهٔ مهر باشد و از زبان شاعر بیان شده باشد.

بهترین شعر پروین که به قول نظامی عروضی صاحب چهارمقاله، سخن را به منتهای عرش

و علیین رسانده است و حد همین است سخندانی و زیبایی را، این بیت است:

کس نداست که من می‌سوزم سوختن، هیچ نگفتن هنر است

گذری کوتاه برنظر یک خودنگر به پروین کیمیاگر

آینهٔ توست دل تابناک بستر از این آینه زنگار را
چرخ یکی دفتر کردارهاست پیشه مکن بیهده کردار را
روگه‌ری جوی که وقت فروش خیره کند مردم بازار را
و ما خیرگان بازار ادب را با این گوهر پر بها جز توان معاملت ارادت نیست.
پروین را می‌ستاییم و بر مهر جاودانگی شناسنامهٔ فرهنگ و ادب و کلام ایرانی‌الاصل او
بوسهٔ تأیید می‌زنیم.

کاشکی وقت را شتاب نبود فصل رحلت در این کتاب نبود
که کتاب فضل پروین را فصل رحلت نیست.
فصل رحلت از آن کتاب رنگ و رورفته‌ای است که با شناسنامهٔ:
«تهمت شاعری، نوشتهٔ فضل‌الله گرکانی، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۲۵۳۶». به بازار می‌آید.
در امان ماندن این کتاب پر غرض را از دیدگاه منتقدان نکته جوی بی‌غرض شگفت‌زده
می‌شوم!

نویسنده در این کتاب از پانزده سالگی خود سخن می‌گوید. نوجوان تازه بلوغ یافته‌ای که شعر
هم می‌سراید و در طلب رهنمودهای استادان مجرب کوی به کوی می‌رود.
در این‌های و هوی به کتابخانهٔ محلّ اشتغال پروین می‌رسد. نخستین ایرادی که این شاعر
نوپا به اختر تابناک آسمان ادب و فرهنگ ایران زمین می‌گیرد این است که به چه علت پروین با
مراجعه‌کنندگان به کتابخانه خارج از ضوابط اداری روابط برقرار نمی‌کند؟!
تنها دلیل منطقی نویسنده در این باره این است که:

«چون پروین دارای ضعف جسمانی در چشمان خود بوده است از نگاه کردن مستقیم به

مخاطبان خود اجتناب می نموده است.»

در همه جا راه تو هموار نیست مست مپوی، این ره هموار را

خیره نوشت آنچه نوشت اهرمن پاره کن این دفتر و طومار را

توجه به ابعاد جسمانی در ایران معانی، خود نشانگر ضعف و بی مایگی یک منتقد است که در آغاز صفحه دوم این کتاب خود را افشا می کند و در خواننده تداعی «باب باز جست کار دمنه» در کتاب کلیله و دمنه^۱ می گردد.

اینجاست که پرده غرض پیش روی خواننده بی غرض آشکار می شود و او را به تحلیل کلام مغرضانه نویسنده وامی دارد:

از آن دفتر که نام ما زدودند شما را دفتری دیگر گشودند

در شگفتم که صاحب نظران استاد ما که هیچگاه از گفته ها و نکته ها بی اعتنا نگذشتند در اینجا مَهر سکوت بر لب نهادند و خاموش ماندند:

خفتگان با تو نگویند که دزد تو که بود؟ باید این مسأله پرسید ز بیداری چند

شاید عذر موجه آنان این باشد که همّت والای خود را پر بهاتر از این دیدند که در بازار سخن دست فروشان فرصت طلب معامله کنند.

نویسنده با اقرار به اینکه پروین در مکتب پدر فاضل خود شاگردی می کرد و از محضر استاد بهار و علامه بزرگ «دهخدا» کسب فیض می نمود، ایراد می گیرد که او این همه انسجام را در لفظ و معنی چگونه بدست آورده است؟

باید گفت آنجا که بهار گلزار ادب باغبانی کند و دهخدای معنی طلب دُرشنانی، پروین را جز کسب این مرتبت چه تکلیفی است؟

چه سعادت بی پیرایه تر از این که مشتاقی چون پروین این دو بزرگ تبار فرهنگ و ادب فارسی ایران زمین را مشق نویسی کند؟

و در مکتب دو بزرگواری درس بخواند که یکی کلام فارسی را درس کمال می دهد و دیگری گلزار مُلک لفظ و معنی زبان درّی را دهخدایی می نماید و ودیعت مایه ورخویش را در وصیت «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» به دهخدای خلف خود استاد بزرگ زنده یاد دکتر محمد معین می سپارد.

جای تعجب است که چگونه پروین در سن پانزده سالگی به شرف و منزلت بیست و نه سالگی خود نائل نشده است؟!

۱ - کلیله و دمنه، تصحیح استاد مینوی، چاپ هفتم، ص ۱۲۷، س ۵.

دانی که را سزد صفت پاکی؟ آن که وجود خویش نیالاید
 در تنگنای پست تن مسکین جان بلند خویش نفرساید
 دزدند خودپرستی و خودکامی بسا این دو فرد راه نیپیماید
 با این امید که نکته‌پردازان محقق ما این تهمت کوتاه نظرانه را با اندیشه بلند خود پاسخ
 گویند، تا کسی را جسارت راه یافتن به حریم اخلاص و صداقت پاکان نباشد که ما را توانی بیش
 از این نیست مگر آن که بعد از اظهار سپاس از مسئولین برگزاری این بزرگداشت در دانشکده
 ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی که به نحوی در خور و شایسته اصالت فرهنگ دوستی و
 ادب‌پروری ایرانی از عهده این مهم برآمده‌اند، بسراییم که:

جز صفا این خانه را معمار نیست	جز یقین در صدق این گفتار نیست
پاسخ اخلاص را اخلاص دان	هرکسی را عزّ این گفتار نیست
باغبان مُلک دل تا دهخداست	تهمتی این‌گونه عیب و عار نیست!
تا بهار عشق خوان می‌گسترد	جز گهر در ابر این آزار نیست!
کار پروین را به پروین واگذار!	طی این ره حدّ هر پندار نیست
در حریم نکته‌گویان ادب	خط هر «فرزانه» ای را بار نیست.

به نام خداوند جان و خرد

با سپاس از ریاست محترم جلسه سمینار و دست‌اندرکاران سمینار بزرگداشت پروین اعتصامی که از مفاخر جامعه زنان ایران است دلم می‌خواهد که پیش از اینکه شعرم را بخوانم از یک منظومه بلند پروین در رابطه مستقیم با زن، چند سطر کوتاه را با بیان نارسایم به آگاهی باشندگان در جلسه برسانم.

«فرشته انس»

برای مرد کمال و برای زن نقصان	به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت
بزرگ بوده پرستار خردی ایشان	اگر فلاطون و سقراط بوده‌اند بزرگ
سپس به محضر حکمت حکیم شد لقمان	به گاهواره مادر به کودکی بس خفت
یکیست کشتی و آن دیگریست کشتیان	وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست
دگر چه بیم ز آسیب فتنه طوفان	چونا خداست خردمند و کشتی‌اش محکم
به گوشواره و طوق و به یاره مرجان	نه بانو است که خود را بزرگ می‌شمرد
ز رنگ جامه زربفت و زیور رخشان	چو آب و رنگ فضیلت به چهره نیست چه سود
رواست گوهر دانش نه گوهر الوان	برای گردن و دست زن نکو پروین

*

برای پروین بزرگ بانوی شعر و ادب ایران با بیان نارسای خودم قصیده‌ای سروده‌ام بر وزن همین شعر او و جوابی است به این شعر پروین و یک شعر دیگر در رابطه مستقیم پروین و بیوگرافی کوتاهی از او:

اختر چرخ ادب ای پروین یافت شعر از تو شکوه و آذین

ای ز تو جان سخن شورانگیز
 از چه خفتی به دل خاک سیاه
 دوستان از دل و جان یاد تواند
 نه تو تنها غم و تلخی دیدی
 گرچه سنگین بودت سنگ مزار
 زندگی دادن و پس میراندن
 تا جهان بوده بشر بوده چنان
 گردش چرخ کبود است همان
 گر بدین دیر دودر در نگیریم
 چون رسد هیچ گزیری نبود
 آفرین بر تو و بر شعر تو باد
 هست دیوان تو از چشم خرد
 همه جا نرگس و نیلوفر و ناز
 جانفزاتر ز سحرگاه بهار
 سخت چون زدل و جان برخاست
 واژگانات همه سنجیده و نغز
 شیوه سعدی و ناصر خسرو
 عشق و عرفان و جهان بینی و پند
 سخنان به روانی چون آب
 فکر و احساس لطیف تو سرود
 با سرود و سخن و شعر ترت
 دیده‌ای محضر دانا پدری
 شعرهای چو بیاراست به طبع
 بانگ برخاست که پروین مرد است
 تو به زن بودن خود بالیدی
 ای دریغا که در آغاز بهار
 زود رفتی ز گلستان ادب
 سی و اندی چو گذشت از عمرت
 وی ز تو ملک ادب عطراگین
 شاهباز سخنی سد ره نشین
 ای تو با شعر و ادب یار و قرین
 بس خردمند به گیتیست غمین
 زندگی هم شده سخت و سنگین
 دهر را بسوده و باشد آیین
 تا بشر هست جهان است چنین
 روش گیتی پیراست همین
 مرگ باشد همه کس را به کمین
 چاره‌ای نیست بغیر از تمکین
 ای بر افلاک سخن چون شاهین
 رشک گلشن به مه فروردین
 همه سو سوسن و یاس نسرين
 نشئه‌زاتر ز شراب نوشین
 هم بود شورفزا هم شیرین
 کلک اعجازگرت ضد گزین
 گشته با شعر و سرود تو عجین
 گوهر بی‌بدل و در ثمین
 وز صلابت چو حصار روبین
 شرح اندوه فقیر و مسکین
 داده‌ای غمزدگان را تسکین
 بخرد و دیده ور و روشن بین
 در مجلات گرانسنگ وزین
 نیست گفتار زن اینگونه متین
 ای به تاج سر زن همچون نگین
 جای گل کرده‌ای از گل بالین
 تو چو گل بودی و گیتی گلچین
 پرگشودی سوی فردوس برین

تا مه و مهر بتابد به سپهر عقد پروین تو بتابی به زمین
روح پاکت به فراز ملکوت هست با نور خداوند قرین

«سخن ساز با نام پروردگار»

من از کرمان می‌آیم. به عشق پروین و به یاد پروین. شهری پر ستاره در حاشیه کویر؛ آنچنان از صبح امروز تا این لحظه من شیفته صمیمیت، صفا و مهربانی برگزارکنندگان و همه دست اندرکاران این گردهمایی شده‌ام که حیفم می‌آید سخنی از طرف زنان زادگاهم نگفته باشم.

اجاز فرمایید که سپاسهای بیکران خود را از طرف زنان کرمان به محضر همه عزیزان فرزانه‌ای که در بزرگداشت پروین بزرگ و برپایی این جلسه آستین همت بالا زده‌اند و با پذیرایی و استقبال گرم غیرقابل وصف و برخورد مهربانشان موجبات گرمی بیشتر این محفل را فراهم آورده‌اند تقدیم دارم. سپاسهایی که به گستردگی و صداقت کویر است.

همچنین از گروه ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، اعضاء محترم، استادان بزرگوار، بویژه جناب آقای دکتر طباطبائی، که بزرگوارانه و مهربانانه این بنده ناچیز را یاد کردند و به این جمع شکوهمند فراخواندند سپاسگزارم.

هرچند که سرمایه‌ای ندارم، ولی نخست دو بیت به عنوان ارمغانی از کرمان و سپس منظومه‌ای که درباره پروین اعتصامی سروده‌ام را تقدیم می‌دارم:

بر شما صاحب‌دلان نی دل که جان آورده‌ام غنچه‌های عشق را از بوستان آورده‌ام
آنچه اکنون عرضه دارم کی بود شعر و سرود؟! زیره کرمان شما را ارمغان آورده‌ام

پیشکشی ناچیز به روان شاعر آزاده پروین بزرگ:

«کاروانسالار شور، پروین!»

روزگارانی که دلها تنگ و دردآلود بود آسمان سینه از نابخردی پردود بود
جنگ بود و ناله بود و بانگ رودارود بود جامه زن غفلتش تار و حقارت پود بود

مهری از خاوردمید و جلوۀ پروین گرفت

عرصۀ علم و ادب از پرتوش آذین گرفت

در بلندای کلامش گاه فرّ نور طور طور جانها روشنی بگرفت از آن طور نور

نور عرفانش به دلها نفخه‌ای چون شور صور صور اسرافیل گونی کاورد شور تُشور^۱

غافلان معرفت را باده‌ای در جام کرد

رهگشایی در طریق بیهشان خام کرد

یاد از آن، کاو که زن را نغمه خوانی یاد داد یادش آوازی به شور^۲ و دشتی^۳ و بیداد^۴ داد

یاد او پرواز را بسا شیوه‌ای آزاد داد ییاد مردان مهربانی، عاشقی و داد داد

خوشر از «مرغ گرفتارش»^۵ دگر آهنگ نیست

غیر زهد و معرفت بر مهر چهرش رنگ نیست

بود از «اشک یتیم»^۶ و «رنجبر»^۷ خونین جگر بود از «مستغنی»^۸ و «کوته نظر»^۹ خونین جگر

بود از «پامال آذ»^{۱۰} و «بی‌هنر»^{۱۱} خونین جگر بود از «قاضی نمای بی‌خبر»^{۱۲} خونین جگر

خون جگر بود و تمام پیشه‌اش اندیشه بود

آنهمه اندیشه‌اش را عدل و احسان ریشه بود

پیرمن! پروین من! با شور رستاخیز، خیز روشنی خواهد دل از آن کلک آتش خیز، خیز

بانوا^{۱۳} خود نی به آهنگی غرور انگیز خیز مشک ریز و عطر بیز از معبد پرهیز خیز

چون گل افشان بر مزارت آیم از درد درون

آنچنان گریم که از خاکت بروید شعر خون

خیز پروین! افتخاری نو به چهر زن بزن با رفویی تازه بر شولای^{۱۴} دل سوزن بزن

داد را فریاد زن، فریاد را دامن بزن نفحه‌ای از آن مسیحادم به داد من بزن

تاتویی پروین چومن صدخوشه‌چین خرم‌نت

لاله عفت دمد از گلشن پیراهنت

ای زن قامت قیامت! قامتی ستوار دار جاهلان عشق را ای شیر زن بردار دار

دار را برپا به رغنم جهل و استعمار دار بخردانه با صف نابخران پیکار دار

داد خواهی را توای فرزانه باز آواز کن

تا کران بیکران، با «لطف حق»^{۱۵} پرواز کن

خیزد اینک دخت ایران در طریق دین ببین در طریق دین دلیرانه به رزم و کین ببین

در حقوق و طب و تعلیمش نکو آیین ببین با همه شایستگی مظلوم و دردآگین ببین

با وجود «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ»^{۱۶} که فرمان خداست

گاه زن را مرد نادانی ولی و کد خداست!

بسا وجود قدرت اسلام از بیداد داد باز هم زن مانده در رنج زیاد انقیاد

باید آوازی دگر برخیل نسوان یاد داد می‌زند اینک زنی فریاد کاو آزاد داد:

غیر آزادی دگر در ساز من آهنگ نیست

کاروانسالار شو پروین! که پیشاهنگ نیست

توضیحات:

۱ - غوغای قیامت.

۲ - آواز شور از ملال و حزن درونی حکایت می‌کند و با ناله‌ای مؤثر و وقاری پوشیده از حجب

و حیا نصیحت می‌کند.

۳ - آواز دشتی از حنجره‌ای خارج می‌شود که صاحب آن عشقش، عشقی پاک و بی‌غل و غش

است که بنا بر احتیاج طبیعی برای ایجاد انس و الفت و تشکیل خانواده در او ایجاد گشته

است.

۴ - (بیداد گوشه‌ای از مقام همایون است.) و همایون آوازی است که به عقیده نگارنده از سایر

آوازه‌ها موقر و مؤثرتر است و شنونده در مقابل این آواز بی‌اختیار سکوت می‌کند و جرأت

تکلم از او سلب می‌شود. (صص ۲۶۷، ۲۵۴ و ۳۱۳ کتاب نظری به موسیقی، استاد روح الله

خالقی.)

۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۵ - به ترتیب صص ۴۱۱، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۷۹، ۳۲۲، ۱۸۳،

۳۲۶، ۲۲۲ و ۳۶۷ دیوان خانم پروین اعتصامی به کوشش منوچهر مظفریان، چاپ پنجم.

۱۳ - در حقیقت نوا، ناصحی است صبور و با تجربه که با بیانی شگفت‌انگیز و ماهرانه نصایح

دلپذیر خود را به مستمعین می‌دهد و در حالی که پند صبری می‌دهد در پرده از تألمات

زندگانی هم شکایت می‌کند.

۱۴ - خرقة درویشان.

۱۶ - قسمتی از آیه ۱۳ سوره الحجرات.

اختر چرخ ادب

تیم امشب، چه تبی سنگین است	شیم امشب، چه شبی رنگین است
نفس پهنجره‌ام، باز گرفت	باد، بر سینه‌ او سنگین است
گونه‌ سرخ سحرگاه وصال	از نفس‌های تو عطراگین است
عطر مریم، به دل از نام تو ماند	بوی تو، جان مرا، تسکین است
نفسی مهر نشان، در صبح است	دوش خوشبوی فلق، سیمین است
نور باید، که در آن غنچه کنی	بطن نورانی دل، چونین است
دل شبیم ز غم عشق شکست	شفق از خون دلم، خونین است
دختر رز چو درآمد ز حجاب	بوسه‌اش، رطل گران کابین است
تا برآورد نفس از می وصل	دم خوشبوش، بسی شیرین است
نهر شوق تو، به دلها جاریست	برخیالم، سخت، آذین است
کومه‌ خاطرم از نقش خیال	بوم ارژنگ و نگارچین است
از طپش‌های دل تصویرم	دلکِ آیینه‌ام، غمگین است
بی‌تو، ای ماهی لغزنده‌ عشق	برکه‌ روشن دل پُرچین است
ای نفس‌های شب غمزده‌ام	نفس مرغ و شبت، شاهین است
چینی عشق مرا، داد، ترک	سنگ هجری، که شقاوت دین است
شاپرک، در غم تو جامه درید	دلش از قهر فلک، پرکین است
بی‌تو، فریاد کند، قاصدکم	ناله‌ ماتم او، زیرین است
هر تگرگی غم آن شهر آشوب	سپر صبر مرا زوبین است
باز، کفتار زمین گرسنه است	این شکم باره، دلش چندین است؟!

بِغَضِ شَبْنَمِ زِ غَمْتِ مِی‌تَرَکَد
هَوشیارِ دِلِ خُونینِ کَویر
دستِ حِساسِ شَبِمْ پُرِ داغِ است
پَلکِ شَبِ، چَوْنِ درِ خَییرِ سَنگینِ
تِیغِ حَسرتِ، بَهِ گِلوگاهِ شَبِ است
شَبِ دُورِیِ بَهِ یَقینِ چَوْنِ أَشیلِ
آنکَهِ مَهِتابِ شَبِشِ، نامِ تو نیست
رَفَتِ پَروینِ بَهِ سَراپَرَدَ شَبِ
کُودکِ شَعرِ عَییرِ اَگینِ را
واژَهِ سَیَبِزِ و حَریرِ غَزَلتِ
مِثنوی‌هایِ تو از حَکمتِ و پَندِ
گَرچَهِ گَفتیِ کَهِ تَرا خاکِ سیاهِ
بَعدِ مَرگتِ شَده‌ایِ هَستِ کَنونِ
آن دَبی‌ریِ کَهِ فَلَکِ دَفترِ اوست
بِسرِ بُلندایِ سَما بَنوشتَهِ است:

حرفِ شَبِ بو، هَمه شَبِ، نَفَرینِ است
صَحبتِ از فاجعَهایِ دیرینِ است
لَحظَها آتِشِ مَهرِ آئینِ است
چَشمِ شَبِ، کُورِ و بَهِ مومِ آجینِ است
نَایِ بُبریدَ شَبِ، خُونینِ است
ضَریه نَاخُورده و تَنِ رُوئینِ است
از گِرانجانیِ خُودِ نَنگینِ است
مَکُربِ دُختِ ادبِ چَوینِ است
ذَهنِ هَشیارِ و طَـنِ، بَالینِ است
بِرِ چَمَنزارِ سَخَنِ، پَرچینِ است
مَکُربِ شَعرِ و ادبِ را زینِ است
«آخَرینِ مَنزولِ هَستیِ اینِ است»
هَستیِ تو سَمرِ از پِیشینِ است
بَا شَهابیِ کَهِ نوکِشِ زَریںِ است
«اخترِ چَرخِ ادبِ، پَروینِ است»

«مایه‌های زنانه در اشعار پروین»

این گفتار بررسی کوتاهی است تحت عنوان مایه‌های زنانه در اشعار پروین. اما قبل از بررسی موضوع فوق مطلبی را یادآور می‌شویم و آن درباب قضاوتی است که بیشتر افراد درباره وجود مایه‌های زنانه در اشعار پروین کرده‌اند. همانطور که می‌دانیم پروین این شاعره بلند قدر، جایگاه رفیعی را در ادب پارسی ایران دارد.

دیوان او ترکیبی از قصاید، قطعات و مثنویات است که به شیوه خاص او ترکیب یافته، یعنی آمیزشی از دو سبک لفظی و معنوی همراه با سبکی مستقل، و آن دو: یکی شیوه شعراء خراسان است خاصه شیوه «حکیم ناصر خسرو» و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس بویژه «شیخ سعدی شیرازی» و اما آن اسلوب مستقل که بیشتر مختص عصر امروز است همانا تجسم معانی و حقیقت‌جویی می‌باشد که ترکیب آن با دو سبک فوق شیوه‌ای بدیع را بوجود آورده است.

«پروین» در قصاید خود بیشتر پیرو ناصر خسرو است و در ضمن ابیاتی را سروده که زبان شیرین و شیوای «سعدی» و «حافظ» را به یاد می‌آورد. این قصاید که همواره پند و اندرز را به خواننده القاء می‌کند با بیانی قوی و مردانه ادا شده و از صلابت و استواری خاصی برخوردار است و چون پتکی محکم بر ذهن‌های خواب‌آلود فرود می‌آید و آنها را بیدار می‌کند. و اما درباره قطعات او باید گفت که طرز بیان و گفتار پروین در قطعاتش کاملاً متفاوت از قصاید می‌باشد چرا که او در قطعات خود به شیوه مناظره سخن می‌راند و به اشیاء و وسایل جان می‌دهد و از زبان آنها پیام‌های خود را بیان می‌کند.

مطلبی را که می‌خواهم عنوان کنم دقیقاً مربوط به همین بخش از شعر پروین می‌باشد. بسیاری از افراد براین باورند که آن قسمت از اشعار پروین که او به نحوی به اشیاء بیجان چون نخ و سوزن، نخود و لوبیا، سیر و پیاز و غیره جان داده و از زبان آنها پیام خود را رسانده

کاملاً جنبهٔ زنانه شعرهای او را می‌رساند، به طور مثال در شعر «فلسفه» او به مطلع:

نخودی گفت لوبیایی را کز چه من گِردم این چنین تو دراز^۱

و یا در شعر «بازی زندگی» او به مطلع:

عدسی وقت پختن، از ماشی روی پیچید و گفت این چه کسی است^۲

و نیز در شعر «سیه روی» او به مطلع:

به کنج مطبخ تاریک، تابه گفت به دیگ که از ملال نمردی، چه خیره سر بودی^۳

و نیز بسیاری دیگر از اشعار پروین که به وسایل بیجان جان بخشیده و از زبان آنها سخن گفته.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا واقعاً این اشعار زنانه بودن شعر پروین را اثبات می‌کند یا خیر؟ باید گفت که ارتباط بین یک زن و این اشیاء بیجان چون دیگ و تابه، نخ و سوزن نخود و لوبیا و عدس و ماش و غیره، غیرقابل انکار است چرا که همگی وسایل و اشیایی هستند که بیشتر زنان با آنها سروکار دارند. اما در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا اگر زنی دهقان‌زاده در مزرعه‌ای به کار کشاورزی مشغول بوده و دارای طبع و ذوق شعری نیز باشد و در هنگام کار خود به بیل و کلنگ یا داس و تبری که جزء وسایل کاری او است جان داده و دردهای دل خود را از زبان آنها بیان کند شعرش مردانه است؟!

به طور حتم جواب منفی است، پس بنابراین، این اشیاء تنها در حکم وسیله‌ای هستند برای بیان پیام‌های متفاوت، و «پروین» به طور حتم از این اشیاء به همین منظور استفاده کرده و شاید بتوان گفت هنگامی که او در حل پختن غذایی یا دوختن جامه‌ای بوده این افکار به ذهن او جاری شده است. و به جرأت می‌توان گفت که زنانه بودن یا مردانه بودن شعر شاعر به آمیزهٔ روحی و موقعیت‌ها و منزلت‌های زمانی آنها برمی‌گردد یعنی بسیاری از مردان شاعر اشعاری به لطافت و زیبایی سروده‌اند که شاید بتوان گفت که اصلاً ارتباطی با روح مردانه و خشن آنها نداشته و یا بوده‌اند زنان شاعری که با روحی کاملاً مردانه و قوی داد سخن داده‌اند و با زبانی بسیار محکم و باصلا بت سخن گفته‌اند.

در مورد «پروین» این شاعرهٔ گرانقدر همانطور که می‌دانیم دو روح کاملاً متفاوت از هم در او جاری بوده، گاهی آنچنان با صلابت و توفندگی در عرصهٔ شعر می‌تازد که گویی از روحی بسیار قوی و مردانه برخوردار است و این خصیصهٔ روحی او را بیشتر در قصایدش می‌توان جستجو کرد. آنجا که می‌گوید:

۱- دیوان پروین اعتصامی - با مقدمهٔ عبدالعظیم صاعدی. نشر روایت. ص ۲۷۶ (شعر فلسفه)

۲- دیوان پروین اعتصامی - با مقدمهٔ عبدالعظیم صاعدی. نشر روایت. ص ۱۴۶ (بازی زندگی)

۳- دیوان پروین اعتصامی - با مقدمهٔ ملک الشعراء بهار. ص ۱۳۹ (شعر سیه‌روی)

کار مده نفس تبه کار را در صف گل جامده این خار را
 کشته نکودار که موش هوی خورده بسی خوشه و خروار را
 چرخ و زمین بنده تدبیر تست بنده مشو درهم و دینار را
 همسر پرهیز نگرده طمع بسا هنر انبار مکن عار را^۱

و یا همچنین در این شعر او:

ای عجب! این ره نه راه خداست زانکه در آن آهرمنی رهنماست
 قافله بس رفت از این راه، لیک کس نشد آگاه که مقصد کجاست
 راهروانی که درین معبرند فکرشان یکسره آرز و هواست
 ای رَمه، این دره چراگاه نیست ای بَره، این گرگ بسی ناشتاست^۲

پروین در چنین اشعاری با صلابت، قاطع و کوبنده سخن گفته و شاید بتوان گفت یکی از علل سرودن این اشعار او موقعیت زمانی او بوده است، در زمان حیات او نابرابری‌های اجتماعی، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها چون قفل‌هایی بر دهان و دست و پای مردم بسته شده بود پس باید کسی هم باشد تا از بی‌عدالتی‌ها و مظالم اجتماعی سخن به میان بیاورد، زمان، زمان تنها وصف زیباییها و بیان افکار باریک و لطیف نبوده است، بالطبع سخن گفتن از ظلم‌ها همیشه زبانی تند و کوبنده می‌خواهد تا تأثیر آنی خود را خواه، ناخواه برجای گذارد، و پروین که خود را جدای از جامعه‌اش نمی‌دانسته به ناچار در بسیاری از موارد مجبور می‌شده که آن طبع لطیف و ظریف و زنانه خود را نادیده بگیرد و چون مرد مبارز در صف جنگجویان زبان ملایم و شیوای خود را به زبانی تیز و برنده مبدل کند و حق و عدالت را خواهان شود و اما گاه این کوبندگی و صلابت جای خود را به آرامش و لطافت و ملایمت داده و آنچنان نرم سخن می‌گوید که گویی روحی دگر در او دمیده است و در اصل در چنین اشعارش او به همان خصلت حقیقی زنانه خود برمی‌گردد و بیان این روح نرم و ظریف را بیشتر در قطعات و مثنویات او می‌بینیم. مثلاً در شعر «حدیث مهر» او بسیار زیبا مهر مادری را به تصویر کشیده است که چند بیتی از این شعر زیبا را در اینجا می‌آوریم:

گنجشک خُرد گفت سحر با کبوتری کاخر تو هم برون کن ازین آشیان سری
 آفاق روشن است، چه خُسبی به تیرگی روزی پسر بین چمن و جویی و جری
 در طرف بوستان، دهن خشک تازه کن گاهی ز آب سرد و گه از میوه تری

۱ - دیوان پروین اعتصامی - با مقدمه عبدالعظیم صاعدی ص ۳۸.

۲ - دیوان پروین اعتصامی - با مقدمه عبدالعظیم صاعدی ص ۴۷.

بنگر من از خوشی چه نکو روی و فربهم ننگست چون تو مرغک مسکین لاغری
گفتا حدیث مهر بیاموز از جهان روزی تو هم شوی چون من ای دوست مادری
گرد تو چون که پُر شود از کودکان خرد جز کار مادران نکنی کار دیگری^۱
پس این شواهد به خوبی نشان می‌دهد که پروین زنی با طبعی لطیف و حساس بوده اما به علت موقعیت زمانی خود گاه مجبور می‌شده که این روح ظریف و زنانه را با روحی قوی و مردانه آمیخته کند تا ظلم و بیداد زمان خود را فریاد بزند و خواستار عدالت و حق شود.

تا اینجا درباره روحیه خاص «پروین» و دو بُعدی بودن روح و طبع پروین سخن گفته شد و اما درباره مایه‌های زنانه در اشعار «پروین» و اینکه او در کدامیک از اشعارش روح زنانه خود را منعکس کرده است باید گفت که از سه دید یا از سه جنبه می‌توان این موضوع را بررسی کرد:

۱ - یک دسته اشعاری که پروین در آنها همچون مادری دلسوز سخن می‌گوید، چون شعر «مادر دورانیش»:^۲

با مرغان خویشت چنین گفت ماکیان کای کودکان خُرد گه کارکردن است
روزی طلب کنید که هر مرغ خُرد را اول وظیفه رسم و ره دانه چیدن است
بی‌رنج نوک و پا نتوان چینه جست و خورد گر آب و دانه‌ایست به خونابه خوردن است
و یا در شعر «کمان قضا»^۳ او بسیار زیبا مادری را بیان کرده است.

۲ - دسته دوم اشعاری که پروین در آنها رفتار شایسته یک زن را در قبال همسرش گوشزد می‌کند مثلاً در شعر «نوشته انس»^۴ پروین در میانه شعر خود چنین می‌گوید:

.....
زن نکوی، نه بانوی خانه تنها بود طیب بود و پرستار و شحنه و دربان
به روزگار سلامت، رفیق و یار شفیق به روز سانحه، تیمار خوار و پشتیبان
ز بیش و کم، زن دانا نکرد روی تُرش به حرف زشت نیالود نیکمرد دهان
.....

۳ - و دسته سوم اشعاری که «پروین» خواهان عدالت و تساوی میان حقوق زنان و مردان است و یا به عبارتی خواستار استقلال شخصیت برای زن می‌باشد، مثلاً در شعر «زن در ایران»^۵ پروین

۱ - دیوان پروین اعتصامی - با مقدمه عبدالعظیم صاعدی - نشر روایت - ص ۱۸۸.

۲ - دیوان پروین اعتصامی - با مقدمه ملک الشعراء بهار - ص ۲۵۷.

۳ - دیوان پروین اعتصامی - با مقدمه عبدالعظیم صاعدی - نشر روایت - ص ۲۹۰.

۴ - دیوان پروین اعتصامی - با مقدمه ملک الشعراء بهار - ص ۱۸۰ - ۱۸۴.

۵ - دیوان پروین اعتصامی - با مقدمه ملک الشعراء بهار - ص ۱۲۲ - ۱۲۴.

چنین سروده:

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت
کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد
در عدالتخانه انصاف زن شاهدداشت
پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود
زن چه بود آن روزها گر زانکه زندانی نبود
کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود
آشکارا بود این بیداد پنهانی نبود
داد خواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب

پروین و اخلاق*

دیوان پروین، سرشار از پند و اندرز و نکات اخلاقی است. او باید دیدی حساس و دقیق به مسائل جامعهٔ زمان خود نگریسته و صلاح و فساد مردم را در قالب شعر به تصویر کشیده است. زمانی که بدقت به دیوان او نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که او با شیوهٔ مناظره و یا به طریقی معمول و رایج مسائل و نکات اخلاقی را به ما می‌آموزد و به طور کلی به عنوان یک هنرمند متعهد دینش را به جامعه ادا می‌کند.

می‌دانیم هر هنرمند برای بیان کردن و نشان دادن افکارش به مخاطبین خود روشی را انتخاب می‌کند. یکی از این روشها، ارائه هنرهایی هستند که به آنها نام «خط»، «نقاشی»، «موسیقی»، و «شعر» می‌نهم. هنرمند وجودش را در هنرش می‌ریزد و پیام می‌دهد و پروین بحق چنین رسالتی را با شعرش ایفا نموده است. در واقع می‌توان گفت که شعر پروین آینه افکار اوست. پروین در دوره‌ای زندگی می‌کند که بنای بسیاری از سنن و ارزشهای پسندیده فرو ریخته است و او به عنوان یک شاعر مسئول و متعهد با واقع بینی و ژرف اندیشی، دردها و ناهنجاریهای اجتماعیش را به تصویر در می‌آورد.

هر فردی با خواندن دیوان او به این نتیجه می‌رسد که او سعی کرده است با بیانی استوار و محکم به مخاطبان خویش درس اخلاق بدهد. پروین سعی کرده است که با کلام نافذ خود در وجود افراد جامعه رسوخ نماید و تضادها و نابسامانیهای روح انسانهای به خواب رفته را نمایان کند. او همچون مادری دلسوز واژه‌های عشق، محبت، نیکی، زهد و تقوی و... را معنی می‌کند و همچنین عواقب ظلم و ستم و نتایج بدیها را در قالب پند و اندرز بیان می‌نماید. در این گزارش فشرده و مختصر به جنبه‌های اخلاقی و تعلیمی اشعار پروین نگاهی گذرا می‌افکنیم و تفکرات و

* مآخذ استفاده شده در این مقاله دیوان پروین اعتصامی، با مقدمه ملک الشعراء بهار می‌باشد.

دیدگاههای او را در زمینه‌های گوناگون نشان می‌دهیم:

۱ - بینش او در باب اعتقاد به خداوند:

تو خداوند پرستی نسزد هرگز کار بتخانه گزینی و شوی بُتگر^۱
 نور حق، همواره در جلوه گریست آنکه آگه نیست، از بینش بریست^۲
 اندر آن دل که خدا حاکم و سلطان شد دیگر آن دل نشود جای کس دیگر^۳
 سوی بتخانه مرو پسند برهمن مشنو بت پرستی مکن، این ملک خدایی دارد^۴

۲ - شرط نیکنامی و سعادت از دید پروین در محبت، احسان و نیکی، بخشش و دستگیری از

ضعیفان به هنگام توانایی است:

نباید تاخت پر بیچارگان روز توانایی به‌خاطر داشت باید روزگار ناتوانی را^۵
 ای دوست تا که دسترسی داری حاجت برآر اهل تمنا را^۶
 ز محتاجان خبرگیر ای که داری چراغ دولت و گنج غنا را^۷

۳ - باور پروین دربارهٔ دنیای سپنجی و بی‌وفایی و بی‌مهری زمانه، چنین است:

گرت ای دوست بُود دیدهٔ روشن بین به جهان گذران تکیه مکن چندین^۸
 بشکاف خاک را و ببین آنگه بسی مهری زمانه رسوا را^۹
 گذشتنگه است این سرای سپنجی برو بازجو دولت جاودانرا^{۱۰}
 اگر صدقرن شاگردی کنی در مکتب گیتی نیاموزی از این بی‌مهر درس مهربانی را^{۱۱}

۴ - لازمهٔ داشتن دلی پاک و نیت و اندیشه‌ای روشن، زدودن زنگارها از دل است:

دل پاک آئینهٔ روی خداست این چنین آئینه زنگاری نداشت^{۱۲}
 کعبه دل مسکن شیطان مکن پاک کن این خانه که جای خداست^{۱۳}
 هرکه با پاک‌دلان صبح و مسائی دارد دلش از پرتو اسرار صفایی دارد^{۱۴}
 پاکی آموز به چشم و دل خودگر خواهی که سراپای وجود تو مطهر گردد^{۱۵}

۵ - زهد و پرهیز و تقوی، یکی دیگر از ابعاد انسان آرمانی اوست:

زهد با نیت پاک است نه با جامهٔ پاک ای بس آلوده، که پاکیزه ردائی دارد^{۱۶}
 به از پرهیزگاری زیوری نیست چو اشک دردمندان، گوهری نیست^{۱۷}

۱ - ص ۳۵، ب ۱۸

۲ - ص ۳، ب ۱۶

۳ - ص ۳۳، ب ۱

۴ - ص ۲۳، ب ۲۳

۵ - ص ۲۷، ب ۳۷

۶ - ص ۱۲۵، ب ۳۹

۷ - ص ۸، ب ۳۳

۸ - ص ۶۲، ب ۱۱

۹ - ص ۶، ب ۳

۱۰ - ص ۲۵۷، ب ۱

۱۱ - ص ۲۶۹، ب ۱۹

۱ - ص ۳۵، ب ۵

۲ - ص ۲۵۷، ب ۴

۳ - ص ۹۷، ب ۱۶

۴ - ص ۳، ب ۳

۵ - ص ۱۳، ب ۱۰

۶ - ص ۲۵۷، ب ۲

۶- در باور پروین، نکوهش نفس و رهایی از زنجیر هواها، گامی دیگر به سوی انسان آرمانی شدن است:

نفس جو داد که گندم ز تو بستاند به که هرگز ندهی رشوت و نستانی^۱
 بکش این نفس حقیقت گش خود بین را این نه جرمی است که خواهند ز تو تاوان^۲
 ۷- پروین انسان را در کوره راههای زندگی، در غمها و شادیها به صبر و شکیبایی دعوت می‌کند:

پروین، به روز حادثه و سختی در کار بستند صبر و مدارا را^۳
 ز آزادگان، سردباری و سعی بیاموز، آموختن عار نیست^۴
 به دشواری ار دل شکیبا کنی بینی که سهل است و دشوار نیست^۵
 ۸- دفاع از حق خود در برابر ظالم را این گونه توصیه می‌کند:
 آن را که پای ظلم نهد بر سرت بزن چالاک باش، همچو من اندر زمان کار^۶
 ۹- پروین، از قید و بندهایی که بر دست و پای زن ایرانی بسته شده، اینگونه فریاد برمی‌آورد:

برای گردن و دست زن نکو، پروین سزاست گوهر دانش، نه گوهر الوان^۷
 خواجه آنست که آزاده بود، پروین بانو آنست که باشد هنرش زیور^۸
 ز بیش و کم، زن دانا نکرد روی ترش به حرف زشت، نیالود نیکمرد دهان^۹
 زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان^{۱۰}
 به که هر دختر بداند قدر علم آموختن تانگویدکس، پسرهشیار و دخترکودن است^{۱۱}
 زن نکوی، نه بانوی خانه تنها بود طیب بود و پرستار و شحنه و دربان^{۱۲}
 ۱۰- پروین همواره سالک راه حق و حقیقت است و همگامانی این چنین را می‌طلبد:
 چشم را به ز حقیقت، نبُود پرتو روح را به ز فضیلت، نبود زیور^{۱۳}
 مردم پاک شو، آنگاه به پاکان بین دیده حق بین کن و آنگاه به حق بنگر^{۱۴}
 تابُودَت شمع حقیقت به دست راه تو هر جا که روی، روشن است^{۱۵}
 ۱۱- غنیمت شمرده وقت را چنین گوشزد می‌نماید:

۱- ص ۵۷، ب ۱۹	۲- ص ۴۸، ب ۱۸	۳- ص ۵، ب ۵۲
۴- ص ۱۵۹، ب ۲۸	۵- ص ۱۵۹، ب ۲۴	۶- ص ۲۴۵، ب ۸
۷- ص ۱۸۹، ب ۳۹	۸- ص ۳۴، ب ۴۰	۹- ص ۱۸۸، ب ۱۹
۱۰- ص ۱۸۸، ب ۲۳	۱۱- ص ۲۶۱، ب ۸	۱۲- ص ۱۸۸، ب ۱۷
۱۳- ص ۳۳، ب ۲۱	۱۴- ص ۳۳، ب ۲۲	۱۵- ص ۱۳، ب ۱۲

زمینت چو اژدر بناگاه ببلعد تو باری غنیمت شمار این زمانرا^۱
 زندگی جز نفسی نیست، غنیمت شمرش نیست امید که همواره نفس برگردد^۲
 گهر وقت، بدین خیرگی از دست مده آخر این دُر گرانمایه بهائی دارد^۳
 ۱۲ - جوانی را دوره جستن و اندوختن تجربه می داند:

جوانی گه کار و شایستگی است گه خودپسندی و پندار نیست^۴
 جوانا به روز جوانی ز پیری بیندیش کز پیر ناید جوانی^۵
 چو بفروختی از که خواهی دید متاع جوانی به بازار نیست^۶

اینها نمونه‌هایی از اشعار تعلیمی و اخلاقی پروین بود که ارائه گردید و اگر کاوش بیشتری در این زمینه به عمل آید به ابیات بسیار از این دست در دیوان او برمی‌خوریم که جلوه‌های معنویت و شکوه انسانیت را ترسیم کرده است.

شعر من آئینه کردار تست

آغاز

بنا به اعتقاد یونگ: «هنرمند یک انسان جمعی و کلی است، نه یک انسان منفرد». هنرمند کسی است که بوسیله هنر خود، جهان را برای دیگران روشنتر و پرمعنا تر می سازد؛ در واقع هنرمند به آینه می ماند و کار آینه چیست جز انعکاس آنچه که در برابرش قرار می گیرد، او نیز شادیهها، غمها، سرورها و رنجهای یک ملت را بوسیله هنر خود منعکس می سازد. هنرمند فردی منزوی و بدور از اجتماع انسانی نیست او با مردم و همراه آنان زندگی می کند، کسی است که با شادیهای مردم می خندد و با غمهای آنها می گوید؛ او فرزند زمان خویش است. هنرمند فردی مسئول در برابر جامعه خود است. او با نوشته ها، رنگها، حرکات... مسائل اجتماعی را بازگو می کند، گاهی به تحسین جامعه پرداخته و زمانی آنرا توبیخ می کند. در میان هنرها، هنر نوشتن از ارزش والایی برخوردار است. نوشتن و نگارش اصیل ترین مخلوق انسانی است، هر کلمه ای که پا به عرصه جهان هستی می گذارد، از ذره ذره وجود آدمی شکل پذیرفته و در واقع کلمه چیزی جز خون آدمی نیست. نویسنده و شاعر با نوشته هایش نگهبان فرهنگ جامعه خود است. او دردی مشترک و آثارش فریادهایی است که از حلقوم ملتی برمی خیزد. پس عزیزترین و والاترین افراد یک اجتماع نویسندگان و شاعران هستند. کشور ایران از جمله جوامعی است که شاعران و نویسندگان بسیاری را به خود دیده، این شاید بخاطر موقعیت سوق الجیشی ایران باشد، زیرا از قدیم الایام مورد هجوم و تاخت و تاز بیگانگان بوده و ایرانیان برای نگهداری از فرهنگ باستانی و هویت خود به عنوان یک ملت پناهی جز نگارش آداب و رسوم و فرهنگ خود نداشته اند، زیرا می دانسته اند ملتی که زبان و ادبیات خود را خوب بداند چنانچه روزی اسیر ملت بیگانه ای گردد، مانند محبوسی است که

کلید در زندانش را در جیب دارد، پس هرگاه اراده نماید می‌تواند از زندان خارج شده و یا شاید به دلیل نکته سنجی و ظرافت فکری ایرانیان باشد.

از جمله شاعران ارزشمند ایرانیان خانم پروین اعتصامی شاعر معاصر است، که مقاله حاضر بررسی اجمالی آراء و عقاید و اندیشه‌های والای ایشان براساس اشعارشان است. زیرا من بر این نکته اعتقاد راسخ دارم که برای شناسایی افکار و اعتقادات یک شاعر راهی بهتر از مطالعه و بررسی اشعار او نیست پس اساس کار من در این مقاله متن کامل دیوان خانم پروین اعتصامی است.^۱

فصل اول، جهان‌بینی

آنچه بیش از هر چیز در افکار و عقاید یک شاعر مورد توجه قرار می‌گیرد، نظریات و اعتقادات او نسبت به جهان و ناپایداری آن، جسم و جان، تقدیر، زندگی و مرگ انسان و نیروهای خارق‌العاده اوست.

این که او در مورد آنها چگونه می‌اندیشد و چه نظری درباره‌اشان دارد و چه ترکیباتی از آنها ساخته و از چه کلماتی برای روشنتر شدن مطلب در ذهن خواننده خود یاری جسته، موضوعات قابل بررسی است.

از جمله مسائل مهم در جهان علم، خصوصاً علم فلسفه، جهان و ناپایداری آن و نیز جسم و جان است. فیلسوفان زیادی در نقاط مختلف جهان سعی در توجیه این دو موضوع داشته‌اند. آنان می‌کوشیدند تا به انسانها تفهیم کنند که جهان سرائی بیش نیست و نباید به آن دل بست. همچنین جسم را باید فانی دانست و در بقای روح کوشید.

اما آنچه بیش از هر چیز ذهن خانم پروین اعتصامی را به خود مشغول داشته و در واقع از جمله پایه‌های اصلی فکر اوست همین دو مطلب است. او نیز مانند گذشتگان خود جهان را گذرا و از بین رفتنی می‌بیند و از انسان می‌خواهد که به جهان و تعلقات آن دلبستگی نداشته باشد و درباره جهان‌بینی می‌گوید:

می‌کاهدت سپهر چنین بی‌خبر مخسب می‌سوزدت زمانه بدینسان مباش خام

✽

دهر گرگیست گرسنه رخ از او برگیر چرخ دیویست سیه دل، دل از او بستان

✽

مردم کشی دهر، بی سلاح است غارتگری چرخ ناگهانست

✱

دهر هر تله نهد بگذر و بگذارش چرخ هر تحفه دهد منگر و مستانش

✱

جهان همچون درختست و تو بارش بیفتی چون در آن دیری بپایی

✱

برای روشتر شدن اعتقاد خود نسبت به جهان با توجه به کلمات دیگر ترکیبات زیبایی ساخته که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

«بداندیش سپهر»

هرکه بدکرده بداندیش سپهر کار او از همه کس بهتر کرد

«سرای سپنجی»

گذشتنگه است این سرای سپنجی برو بازجو دولت جاودان را

«آلودگان دهر»

زنگارهاست در دل آلودگان دهر هرپاک جامه را نتوان گفت پارساست

«طیب دهر»

طیب دهر بسی دردمند داشت ولیک طیب‌وار سوی هیچیک گذار نکرد

«عروس دهر»

به چهره‌ها بنگر خاطر شکسته بسی است عروس دهر چو شیرین و خلق فرهادند

«بشر و دهر»

بشر و دهر نگرده همه در یک راه گشتن چرخ نباشد همه بریکسان

«کاخ دهر»

به کاخ دهر که آرایش است بنیادیش مقیم گشتن و دامان خود نیالودن

«ثعبان دهر»

حمله نیارد به تو ثعبان دهر تا چو کلیمی تو و اینت عصاست

«آسیای دهر»

آسیای دهر را چون گذریم گرچه پیدائیم، پنهان و گمیم

«یغماگر دهر»

تا خفت ز خستگی زمانی یغماگر دهر گشت بیدار

«جوله دهر»

بوریا باف بود جوله دهر نه پرندی نه پرنیانی داشت

«خامه دهر»

خامه دهر بر شکوفه نوشت هر بهاری ز پی خزانی داشت

«دریاست دهر»

دریاست دهر کشتی خویش استواردار دریا تهی ز فتنه طوفان نمی شود

«روباه دهر»

دیوارهای قلعه جان گر بلند بود روباه دهر چشم بدین ماکیان نداشت

«دایه دهر»

به گاهوار تو افعی نهفت دایه دهر مبرهن است که بیزار ازین پرستاریست

«صباغ روزگار»

از خم صباغ روزگار برآید هر نفسی صدهزار جامه الوان

«دام روزگار»

در دام روزگار چرا چونان شد پایبند خاطر آزاد

«مکتب گیتی»

اگر صد قرن شاگردی کنی در مکتب گیتی نیاموزی از این بی مهر درس مهربانی را

«گرگ ایام»

گرگ ایام نفرسود بدین پیری هیچگه کند نشد پنجه و دندان

«نرد جهان»

کسی که بر سر نرد جهان قمار نکرد سیاه روزی و بدنامی اختیار نکرد
همچنین گاهی شاعر برای بیان نظر خود درباره جهان به طور غیرمستقیم به صحبت
می پردازد که بخشی از آن به شکل زیر است:

«دامگه»

بیچاره درافتد زبون دهد جان صیدی که در این دامگه دچار است

«جام شقایق گون»

خون دلهاست در این جام شقایق گون تیرگیهاست در این نیل پری چادر

نیز شاعر در مورد ناپایداری جهان چنین می گوید:

زخوشیها چه شوی خوش که در این معبد به یکی سور قرین است دو صد ماتم

جسم و جان

از جمله موضوعات اساسی فکر خانم پروین اعتصامی جسم و جان و ارزش دادن به آنها است. او جان را عالی و جسم را دنی می‌داند و در اشعار خود از دیگران خواسته که به جسم توجه نکرده و به تربیت جان و روح بپردازند و آنرا از نابودی نجات دهند. از جمله اشعار او در این زمینه می‌توان به مثال‌های زیر توجه نمود:

در میان همه زره‌های عیار زرجان بود که معیار نداشت

✱

مگذار که میرد زناشتایی جان را هنر و علم همچو نانست

همچنین ترکیبات ساخته شده با کلمه جان اینها هستند:

«کشور جان»

کشور جان تو چو ویرانه‌ایست ملک دلت چون ده بی‌روستاست

«خورشید جان»

تا چند و کی این تیره جسم خاکی بر چهره خورشید جان سحابست

«طفل روح»

در مهد نفس چند نهی طفل روح را این گاهواره رادکش و سفله پرور است

اما در مذمت تن نیز اشعاری به گونه بسیار لطیف و زیبا سروده که عبارتست از:

دل گرسنه ماندست و روح ناهار تن را غم تدبیر احتکار است

✱

بیابانی است تن پر سنگلاخ و ریگ سوزنده سرابت می‌فریبد تا مقیم این بیابانی

و ترکیبات ساخته شده با لفظ تن:

قصر دل افروز روان محکم است کعبه تن را چه ثبات و بقاست

«شوره زار تن»

شوره زار تن خاکی گل تحقیق نداشت خرد این تخم پراکند به گلزاری چند

«لقمه تن»

از لقمه تن بکاه تا روزی بر آتش آز دیگ مگذاری

از کارهای پسندیده خانم پروین اعتصامی بکارگیری تمثیل و تشبیه‌های بسیار برای فهماندن

بهتر مطلب به خواننده است او در مورد جسم و جان چند تمثیل زیبا دارد که نمونه‌هایی از آن در زیر آورده شده است:

جان گوهر و جسم معدنست آترا روزی ببرند گوهر از معدن

✱

چون معدنست علم و در آن روح کارگر پیوند علم و جان سخن کاه و کهرباست

✱

جان شاخه ایست میوه آن علم و فضل و رای در شاخه ای نگرکه چه خوش رنگ میوه هاست

تقدیر

در زندگی انسان مسائلی وجود دارد که بنا به اختیار او نبوده بلکه از نوعی جبر تبعیت می کند مانند زمان تولد، مکان تولد، والدین، رنگ پوست... جبر و اختیار از موضوعات مهم فلسفی است که توجه فیلسوفان را به خود جلب نموده است و حتی مکاتب بزرگی هم برپایه این دو مسأله بوجود آمده است، اینکه اعمال و کردار آدمی تماماً براساس جبر است و یا بشر در رفتار خود مخیر و آزاد است و یا اینکه حد میانه ای وجود دارد و آزادی انسان نسبی است همه از جمله مسائل قابل بحث در فلسفه هستند.

خانم پروین اعتصامی نیز به آنها اندیشیده و مطالبی را بیان نموده است. او حیات و زندگی را جبر و برطبق تقدیر می داند اما رفتار و کردار انسان را بر اساس اختیار بررسی می کند و او را در آنها دخیل می داند. او در مورد تقدیر و قضا و قدر می گوید:

آنچه مقسوم شد از کارگه قسمت دگر آنرا نتوان کرد کم و افزون

✱

نواخت هیچگاه مرا گرچه بی دریغ هر زیر و بم که گفت قضا من نواخت
و این ترکیبات را با لفظ «قضا» ساخته:
«پنجه باز قضا»

پنجه باز قضا باز و تو در بازی وقت چون برق گریزان و تو در بستر
«طرف قضا»

بیم آنست که طرف قضا ناگه ز سرخ تو بگیرد به یکی درهم
اما درباره کردار و رفتار آدمی می گوید:
دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست

زندگی، عمر، مرگ

پس از پیدایش هستی، حیات بشر یک روند خاصی را دنبال کرده زمانی متولد شده و مدتی بر این کره خاکی بسر برده و سرانجام مرده است. این آمد و شد و بسر بردن در زمان محدود بر روی زمین و سود جستن از تجربیات دیگران عمر نام دارد و همانطور که برای هر چیزی پایانی است زندگی نیز پایانی دارد که آن مرگ است؛ بزرگان و فیلسوفان زیادی در این موارد قلم فرسایی نموده و عقاید زیاد و مختلفی را ابراز داشته‌اند. شاعر مورد بحث نیز در این باره اشعاری سروده و نظراتی را بیان داشته است او زندگی را نوعی تجارت و معامله می‌داند و معتقد است که در این تجارت بعضی سود برده‌اند و عده‌ای دچار غبن و زیان می‌شوند و نیز زندگی را مانند تپه‌ها و سلسله کوه‌های بهم پیوسته دارای پستی و بلندی و فراز و نشیب دانسته و گذرا بودن آنرا تصدیق می‌کند و چون زندگی را موقتی می‌داند عمر آدمی را هم مانند برق دانسته و برای آن دوام و بقایی نمی‌بیند و نیز مانند گذشتگان خود برای زندگی پایانی جز مرگ سراغ ندارد و زمانی که درباره مرگ سخن می‌گوید آنرا نه پایان مطلب بلکه تنها فناي جسم دانسته و اعتقاد راسخ خود را با اشاره به معاد و زندگی جاوید آن جهانی ابراز می‌دارد. برای بهتر فهمیدن موضوع به اشعار او اشاره می‌شود:

زندگانی تجارتی است کز آن همه کس غبنی و زیانی داشت

✱

جواب داد که آئین روزگار اینست بسی بلندی و پستی است زندگانی را
ترکیبات ساخته شده با زندگی:

«علم زندگانی»

هجوم فتنه‌های آسمانی مرا آموخت علم زندگانی

«نرد زندگی»

ز نرد زندگی ایمن مشو که طاسک بخت هزار طاق پدیدآرد از پی یک جفت
دربارهٔ عمر می‌گوید:

حاصل عمر تو افسوس شد و حرمان عیب خود را مکن ای دوست ز خود پنهان
ترکیبات عمر:

«آهن عمر»

آهن عمر تو شمشیر نخواهد شد نبری تا بسوی کوره و سندان

«قافله عمر»

بگذشت مه و سال وین عجب نیست این قافله عمریست در شتابست
«نو بهار عمر»

تو قدر خرمی نو بهار عمر بدان خزان گلشن ما را دگر بهاری نیست
و در مورد مرگ این گونه می‌گوید:

میان تو و نیستی جز دمی نیست بسیجی کن اکنون که خود درمیانی
خانم پروین اعتصامی با اعتقاد استوار به زندگی آن جهان درباره «معاد» چنین می‌گوید:
در آن دیوان که حق حاکم شد و دست و زبان شاهد
نخواهد بود بازار و بها چیره زبانی را

جوانی

زندگی هر انسان دارای سه دوره کودکی، جوانی و پیری است. کودکی موقع شور و نشاط، کنجکاوی و کشف چیزهای نو و شگفت‌انگیز و در واقع وقت پایه‌گذاری شخصیت، منش و کردار هر انسانی است و جوانی زمان تلاش، سعی، تحرک، سازندگی و پیری وقت به بارنشستن و ثمر دیدن از کارها و فعالیت‌های دوران جوانی است. انسان را از این جهت دقیقاً می‌توان به درختی تشبیه کرد، زمانی که هنوز نهالی نورسته و ظریف است به کودکی پر شور و نشاط می‌ماند و وقتی بالید و رشد نمود و تنومند شد مانند جوانی برومند است و موقع به بارنشینی و ثمر دادن مثل پیری فرتوت و زیبا دیده است.

از میان این سه دوره آنچه بیش از همه مورد توجه خانم پروین اعتصامی، قرار گرفته، جوانی است. او جوانی را زمان کوشش و تلاش و حرکت می‌داند و می‌گوید که باید در این دوران کوشش نمود تا در زمان پیری دچار حسرت و تأسف نگردد. او پیری را زمان لذت بردن از ثمرات تلاش‌های جوانی می‌داند:

هشدار که توش و توان پیری سعی و عمل موسم شباست

*

به روزگار جوانی خوش است کوشیدن چرا که خوشتر از این وقت و روزگاری نیست

دل

از جمله مسائل قابل تعمق در دیوان خانم پروین اعتصامی دل است. او دل را محل نیکی و

نیکویی و جایگاه خدای پاریتعالی می‌داند و معتقد است که دل را نباید به حرص و طمع آلود و شیطان را در آن جای داد. او درباره دل می‌گوید:

اندر آن دل که خدا حاکم و سلطان شد دیگر آن دل نشود جای کس دیگر

✱

کعبه نیکی است دل ببین که به راهش جز طمع و حرص چیست خار مغیلاں
ترکیبات ساخته شده با کلمه دل:

«کعبه دل»

کعبه دل مسکن شیطان مکن پاک کن این خانه که جای خداست

«خانه دل»

ترا که خانه دل خلوت خدا بودست چرا به معبد شیطان کنی سجود و قیام

دوست

انسان بخاطر مدنی الطبع بودن نیاز به ایجاد ارتباط با هموعان خود براساس صلح، آرامش و تفاهم دارد این ارتباط اگر به گونه‌ای پایدار و مستمر در بین دو فرد پدید آید به اصطلاح میان آنها دوستی پدیدار آمده است.

دوست یابی از عالیترین صفات موجود در انسان است که موجب یکرنگی و وحدت در میان انسانها می‌شود. خانم پروین اعتصامی نیز به دوست و دوستی ارجح می‌نهد. اما معتقد است که تا کسی را آدمی درست نشناخته و نستجیده نباید دوست پندارد و ملاک دوست را درستی و راستی می‌داند.

پروین نشان دوست درستی و راستی است هرگز نیازموده کسی را مدار دوست

✱

بی روی دوست دوش شب ما سحر نداشت سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت

عقل دوستی

آنچه باعث تمایز انسان از حیوان می‌شود عقل است. عل و دیعه آسمانی و نفس الهی و ربوبی که در آغاز آفرینش انسان خداوند والا مرتبه در او به امانت گذاشته است تا یاور او در کشف عجایب و شگفتی‌های جهان باشد.

انسان با نیروی عقل و اندیشه سعی در شناخت بهتر جهان دارد بنابراین عقل همیشه مورد

ستایش و تحسین انسانها بوده و از قدیم الایام شاعران و بزرگان بسیار درباره اش شعر سروده و صحبت کرده اند و آنرا از شگفت آورترین پدیده های هستی دانسته و ایزد مهربان را بخاطر اعطای این نعمت به انسان شکر کرده اند.

خانم پروین اعتصامی هم در اشعار خود به ستایش و تحسین عقل پرداخته و آنرا اختر فرزوان زندگی آدمی و بهترین راهنما و پناهگاه او می داند و معتقد است که نباید آنرا با صفات نکوهیده و پست از بین برد بلکه باید با سعی و تلاش آنرا از آسیب و گزند مصون نگهداشت. او درباره عقل این چنین می سراید:

چراغ آسمانی بود عقل اندر سرخاکی ز باد عجب کشتیم این چراغ آسمانی را

*

عقل گنج است نباید که برود زرش علم نور است نباید که شود پنهان
ترکیبات ساخته شده با واژه عقل به شرح زیر است:
«دکه عقل»

بخر ز دکه عقل آنچه روح می طلبد هزار سود نهان اندرین خریداریست
«معماری عقل»

معماری عقل چون نپذیرفتی در ملک تو جهل کرد معماری
«ثواب عقل»

مرجان خرد ز بحر جان آور مینای دل از ثواب عقل آکن
همچنین چند تمثیل درباره عقل ساخته شده که نمونه ای از آن به شرح ذیل است:
عقل مرغ است و فکر دانه او جسم راهی و روح راهبر است

«علم و جهل»:

با علم و دانش و آگاهی و یافته های بشر از این جهان است که او با قدرت علم بر جهان تسلط یافته و بر این کره خاکی پادشاهی می کند. علم چراغی است که انسان به یاری آن راه خود را پیدا نموده و طی طریق می نماید. بزرگان جهان در نوشته ها و سخنان خود انسانها را به علم اندوزی تشویق و به پرهیز از جهل و نادانی توصیه می نمایند. آنان علم را شریف و جهل و نادانی را ذلیل دانسته و معتقدند که فرد نادان گمراه و تیره روز است. خانم پروین اعتصامی درباره علم و جهل چنین عقیده دارد.

«علم»

مزن جز خیمه علم و هنر تا سر برافرازی مگو جز راستی تا گوش اهریمن پیچانی

✱

نشود هیچگاه پیرو جهل هرکه در راه علم رهسپر است
ترکیبات ساخته شده با لفظ علم:

«جام علم»

ز جام علم می صاف زیرکان خوردند هر آنکه خامش بنشست گشت درد آشام
«اقلیم دانش»

در ده ویران دل اقلیم دانش ساختن در ره سیل قضا بنیاد و بنیان داشتن
«جهل»

جهل پای تو بندد چو بیابد دست فرصت هست مده فرصت جولانش
ترکیبات ساخته شده با لفظ جهل:
«خانه جهل»

به معمار عقل و خرد تیشه ده که تا خانه جهل ویران کند
«صرصر جهل»

مکن خود را غبار از صرصر جهل و هوی و کین

در این جمعیت گمره نیابی جز پریشانی
در تمثیل ساخته شده از کلمات علم و جهل:

علم است میوه شاخه هستی را فضل است پایه مقصد والا را

✱

جهل چون شب پره و علم چو خورشید است نکند هیچ جز این نور گریزانش

«هنر»:

زمانیکه ذهن تلطیف شده و به ظرافت رسد هنر پدید می آید هنر لطیف ترین مخلوق انسانی است که باعث پرواز روح از کالبد می شود، هرگاه فردی تصویری را بر بوم کشد یا شعر زیبایی بسراید هنر متولد می شود.

در دیوان خانم پروین اعتصامی درباره هنر اشعاری وجود دارد که نظر او را درباره هنر نمایان می سازد، او معتقد است که باید هنر اندوخت تا از طریق آن زندگی زیباتر و روشن تر شود او

می‌گوید:

خویش و پیوند هنر باش که تا روزی نروی از پی نان بر در خال و عم
ترکیبات ساخته شده با لفظ هنر:

«گوهر هنر»

روگوهر هنر طلب از کان معرفت کاینسان جهانفروز گهر هیچ‌کان نداشت
تمثیل ساخته شده برای لفظ هنر:

هنر شد خواسته تمیز بازار و تو بازرگان طمع زندان شد و پندار زندانبان تو زندانی

فصل دوم، دید اجتماعی

در زمان نه چندان دور شعر وسیله مدح شاهان بخاطر گرفتن صله یا عاملی جهت انزوای جویی و درویش مسلکی برای شاعر بود و شاعر فردی بدور از اجتماع به حساب می‌آمد. اما امروزه شاعر موضوعات شعری خود را در میان اجتماعات انسانی جستجو می‌کند. دیگر شاعر آن کسی نیست که در گوشه‌ای بدور از چشم اغیار در ستایش از یار یا از فراق او و هجران شعری بسراید. او فردی اجتماعی است و جامعه را برای یافتن موضوعات شعری خود مورد بررسی قرار می‌دهد. او تصویرگر غمها و شادیهای ملت خود است و آرزویش به سعادت رساندن آنهاست. شاعر امروز یک جامعه‌شناس است. اجتماع خود را خوب می‌شناسد و می‌داند که از چه چیز صحبت کند و صلاح جامعه چیست؟ آرمانهای آن کدام است؟ او فردی پویا و پرتحرک است مسئولیت خود را در قبال جامعه احساس می‌کند، شعر او زبان مردم است و بیان‌کننده غمهای درونی آنهاست. شاعر امروز دیگر هنر را تنها برای هنر و لطافت آن نمی‌خواهد بلکه اعتقاد دارد که هنر عاملی برای به تکامل رساندن اجتماع است. شعر بیان لطیف و تلطیف شده غمها و دردها و یا شادیها و سرورهای یک جامعه بوده و باعث به حرکت درآوردن و تأثیرگذاری جوامع انسانی بر علیه غم و درد، ظلم و جور و ستم است.

خانم پروین اعتصامی از جمله شاعران معاصر است او با دیدی نقادانه و روحیه‌ای کاوش‌گرانه به اجتماع خود می‌نگرد و آنرا نقد می‌کند. زبان او در موضوع یک جامعه‌شناس زبانی طنزگونه است و مسائل اجتماعی را در قالب طنز به شعر می‌کشد و از ظلم و ستم زمانه پرده برمی‌دارد او معتقد است که جامعه را از حکمرانی شحنه، دزد و حاکم ظالم باید خارج نمود و به دست پاکان و مسئولان دلسوز سپرد زیرا فرد ظالم اجتماع را با ظلم خود به فساد می‌کشانند.

او بخاطر رسیدن به اهداف کثیفش حقوق دیگران را پایمال و ضایع می‌نماید و از ضعف آنها سوء استفاده می‌کند نیز خاطر نشان می‌سازد که هیچ انسان عاقل و فهمیده‌ای حکمروایی فرد ستمکار را قبول ندارد و تحمل نمی‌کند زیرا ستمگر خود گمراهی بیش نبوده و قادر به هدایت و رهبری و ارشاد یک جامعه نیست. قسمتی از اشعار خانم پروین اعتصامی در این زمینه به شرح زیر است:

آن شحنه که کالا ربود دزدست آن نورکه کاشانه سوخت نار است

آن پارسا که ده خرد و ملک رهن است آن پادشاه که مال رعیت خورد گداست

✱

واعظیم اما نه بهر خویشان از برای دیگران برمنبریم

✱

فتوا دهی به غضب حق پیرزن و لیک بی‌روزه هیچ روز نباشی مه صیام

«امثال و حکم»:

ادبیات هر قوم و ملتی دارای دو بخش است آنچه که مدون شده و بر صفحات نوشته و بصورت کتاب درآمده است و دیگر آن قسمتی که به شکل شفاهی بوده و سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده است. این قسم ادبیات زاینده تجربیات قومی است که از دو بخش فلکلوریک و امثال و حکم تشکیل می‌شود.

امثال و حکم مجموع داستانهایی است که از زندگی واقعی افراد یک جامعه سرچشمه گرفته و معمولاً نتایج آنها که در برگیرنده پند و اندرز و عبرتی است در میان مردم به صورت جملات قصار متداول و مرسوم می‌شود که در موقعیتهای مناسب و متشابه با این امثال مورد استفاده قرار می‌گیرند. امثال و حکم معمولاً شاعران و نویسندگان را نیز مورد تأثیر قرار می‌دهد و آنها اشعار و آثار بسیاری را براساس مثل یا حکمتی بوجود می‌آورند. خانم پروین اعتصامی از جمله شاعرانی است که از این نفوذ و سیطره فرهنگی برکنار نبوده و اشعار زیادی را می‌توان بر پایه امثال و حکم در دیوانش یافت که نمونه‌هایی از این اشعار با ذکر امثال آنها به شرح زیر است:

از گرگ چه آمدست جز گرگی و زمار چه خاستست جز ماری

«نیش عقرب نه از ره کین است، مقتضای طبیعتش این است.»

به کس مپسند رنجی کز برای خویش نپسندی بدوش کس منه باری که خود بردنش توانی

«آنچه برای خود نپسندی، برای دیگران هم نپسند.»

عمارت تو شده است این چنین خراب و لیک به خانه دگران پیشه تو معمار است
 «کوزه گر همیشه از کوزه شکسته آب می خورد.»
 منشین با همه کس کز پی بدکاری آدمی روی توانند شدن دیوان
 «با بدان منشین که بدبینی.»

فصل سوم، اخلاق

اخلاق علم بایدها و نبایدهاست این علم از اصول اساسی علم فلسفه است به طوریکه شاید بتوان بدون هیچ اغراقی گفت که اصولاً علم فلسفه بخاطر توجیه و توضیح مسائل اخلاقی بوجود آمده است. اخلاق در وهله نخست به دو بخش تقسیم می شود آنچه انسان باید انجام دهد مانند بردباری، تقوا و نیکی، کمک به دیگران و... دیگر آنچه انسان نباید انجام دهد. مانند خودبینی، ریا، آز، ظلم و... فیلسوفان دسته اول را فضائل و دسته دوم را رذائل می نامند. علاوه بر فیلسوفان بزرگان دیگری چون نویسندگان و شاعران هم درباره اخلاق در آثار خود صحبت کرده اند.

خانم پروین اعتصامی نیز در آثار خود از اخلاق صحبت کرده است پندهای اخلاقی در اشعار او به دو صورت آمده گاهی به طور مستقیم و بدون هیچگونه واسطه ای انسانها را به انجام کاری تشویق و یا از کاری باز داشته و زمانی هم پند و اندرزهای اخلاقی را به صورت محاوره و گفتگو میان دو چیز همگون یا مکمل مانند گفتگوی نرگس و لاله، برگ و درخت، بنفشه و باغبان، نرگس و گل، بلبل و گل، ابر و گل، تیر و کمان، شانه و آینه، مرغ و دانه لعل، یتیم و پیرزن، پیرزن و دوک، سوزن و نخ، پایه و دیوار، گل و آب روان، گدا و حق، گنجشک و کبوتر یا آنکه میان دو چیز ناهمگون و نامتجانس مانند گفتگوی کاهل و عنکبوت، بلبل و مور، مور و پیل، بلبل و ماه، و یا آنکه میان دو چیز متضاد مانند: گفتگوی عالم و نادان، گلستان و برف، گنج و درویش، ماهی خوار و ماهی، امید و ناامیدی، موی سیاه و سپید، نهال و درخت خشک، سگ و گربه، تبر و سپیدار بیان داشته است.

خانم پروین اعتصامی در اشعار اخلاقی خود انسانها را تشویق به اعمالی چون پاکدلی، نیکویی، راستی، عاقبت اندیشی، معرفت، رفعت، بردباری، قناعت، تقوا، تواضع، توجه به مسکینان، یتیم نوازی، حقیقت بینی، احقاق حق، همت، کار، وقت، فرصت می نماید و از اعمالی

چون حرص، آز، ذات بد، پندپذیرفتن، هوا و هوس، ریاکاری، نفس‌پرستی، ظلم، زورمندی، خودبینی، غفلت، عیب‌جویی، بدخواهی، کاهلی، باز می‌دارد و در مورد تمامی ارزش‌ها و ضدارزش‌های یادشده اشعاری چند دارد که چون تمامی اشعار و ادبیات پرورده شده توسط ایشان در این مختصر نمی‌گنجد نمونه‌ای چند قید می‌گردد:

«ارزش‌ها»

پاک شو تا نخوری آنده ناپاکی نیک شو تا ندهندت به بدی کیفر

✱

بزرگان نلغزند در هیچ راه کز آغاز تدبیر پایان کنند

✱

بدین خودی نیاید از توکاری به پشت عقل باید بردباری

✱

مرا افتادگی آزادگی داد نیفتاد آنکه مانند من افتاد

✱

وقت سخن مترس و بگو آنچه گفتنی است شمشیر روز معركة زشت است درنیام

«ضد ارزش‌ها»

بشنو زمن که ناخلف افتاد آن پسر کز جهل و عجب گوش به پند پدر نداشت

✱

آز و هوی که راه به هر خانه کرد سوخت از بهر خانه تو نگهبان نمی‌شود

✱

خون یتیم درکشی و خواهی باغ بهشت و سایه طوبی را

✱

مشو خودبین که نیکی با فقیران نخستین فرض بوده است اغنیا را

✱

بیش از همه با خویشتن کنند بد آنکس که بدخلق خواستار است

بررسی جهان‌آرمانی پروین در پنج غزل آرزوهای او

شاید موضوع در ابتدا تا حدی مبهم و غیرمعمول بنظر برسد، آنچنانکه خواننده سؤال کند، چرا «بررسی جهان‌آرمانی» پروین؟ مگر این موضوع در اشعار شعرای بزرگی مثل «مولوی» و «سعدی» و «حافظ» و... روشن و مشخص شده است که حالا جای چنین بررسی در دیوان «پروین» خالی مانده، باید بدان پرداخت؟ البته سؤال و ایراد شما زیاد هم بیراه نیست ولی لازم به ذکر است که با پرداختن به این موضوع می‌توان به یک دسته از سوالها و تردیدهایی که به اشعار «پروین» ایراد کرده‌اند، پاسخ داد و سوء تعبیرها را روشن کرد.

«پروین» متعلق به عصر انقلاب مشروطه است، انقلابی که تم اصلی شعر و سخن بسیاری از شاعران و سخنوران زمان خود را تشکیل داده و شاعر اجتماعی را به شاعر سیاسی بدل کرده است. البته در اینجا قصد نداریم از وجهه «پروین» بعنوان یک شاعر انقلابی و سیاسی یا بالعکس، دفاع یا انتقاد کنیم بلکه با روشن کردن موضع او نسبت به جهان و اهداف و آرمانهایش می‌خواهیم چگونگی عملکرد او را نسبت به اوضاع زمانش مشخص کنیم. «پروین» بعنوان یک شاعر طبعاً نمی‌توانسته در قبال حوادث زمان خود بی‌تفاوت بماند و نمانده اما چگونگی برخورد او، عده‌ای را دچار تردید کرده است که: «پروین باتوجه به اموری کم اهمیت، از وقایع جاری زمان خود بدور مانده از آن تأثیری نپذیرفته است گویی او اصلاً فرزند زمان خود نبوده و در عصری چون مشروطه زندگی نمی‌کرده است!» غافل از اینکه هر شخصی، بنابر اعتقاد و اهدافش بگونه خاص خود عکس‌العمل نشان می‌دهد و عمل می‌کند!

بنابراین، پرداختن به این موضوع، در مورد «پروین» اعتصامی چندان هم بی‌مناسبت نیست

پس در اینجا سعی شده است با استفاده از پنج غزل^۱ مستقل او تحت عنوان آرزوها و به شاهد آوردن ابیات پراکنده دیوان او، تا جای ممکن چگونگی این جهان آرمانی را مشخص کنیم و بر مبنای نتیجه آن، در مورد چگونگی عملکرد او نسبت به اوضاع زمانش قضاوت کنیم.

و اما منظور از جهان آرمانی شاعر، عبارت بسیار ساده‌ای «مجموعه آرزوها و مطلوبهای پروین است که بنحوی مستقیم یا غیرمستقیم در ساختن جامعه ایده‌آل او مؤثر است». البته پیشاپیش انتظار یافتن یک مدینه فاضله به سبک افلاطون با تمام پیچیدگیها و نظام‌بندیهای آن را در ذهن خود پرورش ندهید و همچنین در هاله معنایی «آرمان»، چشمان ذهنتان را تا اوج ابرها گمراه نکنید چرا که مطلوبهای «پروین»، با توجه به دید او نسبت به جهان و فلک، نه در آسمان بلکه روی همین زمین خاکی خودمان سیر می‌کند! سطح توقع او حتی مانند «حافظ» نیست که می‌گوید:

بیا تا گل برفاشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی بهم تازیم و بنیادش براندازیم
او نمی‌خواهد با درهم ریختن جهان کنونی، طرحی نو دراندازد و جهانی بسازد که مثلاً با خردمندان و دانشمندان سازگاری داشته باشد، جفاکار نباشد و هزار حیل و دسیسه بکار نبندد، بلکه اصولاً سطح انتظار او بسیار عاقلانه و منطقی‌تر از این حرفهاست. او سعی می‌کند چیزی بنیادی‌تر را تغییر بدهد و اصلاح کند، آنهم نه با حرکتی «یورش» برای شکافتن سقف فلک و یا پناه بردن به عالم مستی (بی‌خبری)، بلکه با زبانی منطقی و پندآمیز که یکی از خصوصیات بارز کلام او یعنی «تعلیمی» بودن را شکل می‌دهد. البته دید واقع‌گرایی «پروین» تاحدی نیز با گرایش بدبینانه و یأس‌آمیزی نسبت به جهان همراه است بطوری که موضع و سخنان «خیام» و گاه «ناصرخسرو» را بیاد می‌آورد. جهان تجربه شده «پروین» همچون توسنی

۱- این پنج غزل با توجه به نسخه دیوان پروین به تصحیح «ابوالفتح اعتماسی» (برادر پروین) عبارتند از:
* آرزوها - شماره ۴۴ به مطلع:

ای خوشا مستانه سر درپای دلبر داشتن دل نهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن
* آرزوها - شماره ۴۵ به مطلع:

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن
* آرزوها - شماره ۴۶ به مطلع:

ای خوش از تن کوچ کردن خانه در جان داشتن روی مانند پری از خلق پنهان داشتن
* آرزوها - شماره ۴۷ به مطلع:

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن تسبیحها را ازین اقلیم بیرون داشتن
* آرزوها - شماره ۴۸ به مطلع:

ای خوش اندر گنج دل زر معانی داشتن نیست گشتن لیک عمر جاودانی داشتن
* از میان این پنج غزل، تنها دو غزل اول در دیوان «پروین» به تصحیح ملک‌الشعراء بهار، درج شده است.

رام نشدنی است که یا باید با آن بسازی یا از آن برمی:

چگونه برمن و تو رام گردد چو رام کس نگشت این چرخ توسن

ب ۲۲ - ص ۵۲^۱

یا:

رام تو نمی شود زمانه رام از چه شدی رمیدن آموز

ب ۳ - ص ۸۲

یا:

ندارد عهد گیتی استواری چه خواهی کرد غیر از سازگاری

ب ۳۵ - ص ۹۲

از نظر او دنیای دونی که هرکه را زاد از بهر کشتن زاد:

مشو دلبسته هستی که دوران هرآن را زاد زاد از بهر کشتن

ب ۲۲ - ص ۵۲

و به آشنا و غیر آشنا نیز «رحم» نمی کند:

از و بیگانه شو کاین آشنا کش ندارد هیچ پاس آشنایی

ب ۶ - ص

و مانند رهنی، خون مردمان را می ریزد:

بریخت خون من و نوبت تو نیز رسد بدست رهن گیتی هماره نیست است

ب ۷ - ص ۶۸

و:

دزدی ایام را اندازه نیست جور و بدکاریش کاری تازه نیست

ب ۲۱ - ص ۱۱۱

به هیچ وجه قابل اعتماد و دلبستگی نیست:

گرت ای دوست بود دیده روشن بین به جهان گذران تکیه مکن چندین

ب ۱ - ص ۵۳

واقع بینی متمایل به بدبینی او نسبت به جهان تا آنجا پیش می رود که حتی در چارچوب غزل نیز بخود اجازه نمی دهد تا ماورای خیال و آرزوهای خود سفر کند، همچنان چشم به خارستان پر رنج و عذاب جهان دارد و لحظه ای از آن غافل نمی شود چرا که می داند این جهان،

بی سرو صدا و بی مقدمه، بدون اینکه حتی فرصتِ ترسیدن و رمیدن داشته باشد او را گرفتار می‌کند:

به پای گلبن زیبای هستی، این همه خار برای چیست اگر از پی خلیدن نیست
چنان نهفته و آهسته می‌نهند این دام که هیچ فرصتِ ترسیدن و رمیدن نیست

ایات ۱۲-۱۱ ص ۱۳۷

ابیاتی ازین دست در دیوان پروین کم نیست و همین مختصر، عمق توجه و تأکید او را نسبت به مسئله نشان می‌دهد. اما در ضمن، این بدبینی باعث منفی‌گرایی او نشده، تا یکسره نسبت به خوب و زشت جهان، پشت کند و امکانات مفید آنرا نیز نادیده انگارد. بقرض هم، اگر رسم فلک در ستمکاری و ناسازگاری قابل تغییر و تعدیل نیست، رفتار و کردار انسان که قابل اصلاح و تغییر هست! و همچنین اگر آبادانی واقعی دهی را می‌خواهی، باید اصلاح را از جای اساسی شروع کنی تا به نتیجه دلخواه برسی:

گر که آبادی این دهکده می‌خواهی باید آباد کنی خانه دهقانش

ب ۳۲ ص ۳۹

پس با ایمان و اعتقاد راسخ نسبت به تربیت و پرورش انسان، به اصلاحی ظریف و عمیقتر در روح و جان آدمی دست می‌زند چرا که:

چه کوشی بهر یک گوهر بکان تیره هستی تو خود هم گوهری گر تربیت یابی و هم کانی

ب ۲۴ ص ۶۰

یا:

چون نهالِیست روان و تو کشاورزی چو جهانِیست وجود و تو جهان‌بانی

ب ۴۶ ص ۵۸

و اصولاً مگر نه اینکه اوضاع جهان خارج، حاصل رفتار و عملکرد خود انسانهاست:

تو شدی کاهل و از کاربری گشتی نه زمستان گنهی داشت نه تابستان

بوستان بود وجود تو که خلقت تخم کردار بدش کرد چو شورستان

ایات ۲۱-۲۲ ص ۴۸

در راستای چنین نگرش و جهان‌بینی، وقتی بسراغ پنج غزل آروزهای او می‌روی کوچکترین اثری از تناقض و یا رویابافی در آن میان نخواهی یافت. مثلاً در غزل آرزوها شماره ۴۴ به مطلع:

ای خوشا مستانه سر درپای دلبر داشتن دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن^۱ که با یازده بیت در میان پنج غزل مذکور، بلندترین آنها محسوب می‌شود، اصلی‌ترین آرزوهای او، حول محور امور معنوی و کاملاً انسانی می‌چرخد. «پروین» طالب عشق راستین است. عشقی که با دچار شدن بدان، از خوب و زشت چرخ اخضر فارغ شده، آماده رویارویی با تمام مصائب و مهالک آن راه می‌شود. تا اینجا شعر کاملاً جنبه عرفانی دارد. لیکن از بیت شش به بعد، با دعوت به سوی عالم عقل و علم از خصلت عرفانی شعر کاسته شده، به ظاهر به زمینه‌های ضد عرفانی (غیر عرفانی) کشیده می‌شود. البته لازم به تذکر است که پروین عارف نیست و اگر به مواردی اینگونه در اشعارش برمی‌خوریم، باید متوجه باشیم که او با استفاده از سنت ادب فارسی، مصالح لازم را برای بیان مقصود خود انتخاب کرده است و دقیقاً بهمین خاطر است که هرگونه کوششی برای انتساب او به این عرفان و یا آن مسلک بی‌نتیجه مانده، برای هر انتسابی موارد متناقض بسیاری می‌یابیم! نمونه حاضر این ادعا همین غزل است. با در نظر گرفتن صرف قسمت اول، او عارف است ولی با مطرح شدن قسمت دوم برخلاف عرفا که معتقد به علم حضوریند آرزوی رسیدن به علم حصولی و عمل به آن را دارد. البته اگر مصرانه نخواهیم پروین را عارف بدانیم یا بالعکس در جرگه عقلیون وارد کنیم، تناقضی وجود نخواهد داشت بلکه او را انسانی کامل و دو بعدی می‌بینیم که به همه جنبه‌های لازم و واجب برای تعالی انسان توجه دارد و همین جاست که باید نظر خود را از دروازه‌های جهان آرمانی بیرونی به سوی انسان آرمانی پروین معطوف کنیم، انسانی که خود جهانی است پهناور و منشاء خیر و شر و اگر در این راستا از عشق نیز می‌گوید این عشق بیش از آسمانی (صرف) بودن، برای مهرورزی نسبت به هم‌نوع مورد توجه است. همچنان که در غزل آرزوها شماره ۴۸ نیز به این امر اشاره

۱ - برای آشنایی بیشتر، تمام غزل مذکور در اینجا ذکر می‌شود: (دیوان پروین - ابوالفتح اعتصامی ص ۶۹ / د - پ - ملک الشعراء بهار - ص ۱۶)

دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن ۱
پیش باز عشق آئین کیوتر داشتن ۲
تن بسپاد روی جانان اندر آذر داشتن ۳
دیده را سوداگر باقوت احمر داشتن ۴
هرکجا ناراست خود را چون سمندر داشتن ۵
زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن ۶
عقل را مانند غواصان شنور داشتن ۷
چشم دل را با چراغ جان منور داشتن ۸
عار از ناچیزی سرو و صنوبر داشتن ۹
علم و جان را کیمیا و کیمیاگر داشتن ۱۰
چون مگس همواره دست شوق بر سر داشتن ۱۱

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن
نزد شاهین محبت بی‌پروبال آمدن
سوختن، بگداختن، چون شمع بزم افروختن
اشک را چون لعل پروردن به خوناب جگر
هرکجا نور است چون پروانه خود را باختن
آب حیوان یافتن بی‌رنج در ظلمات دل
از برای سود در دریسای بی‌پایان علم
گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن
در گلستان هنر چون نخل بودن بارور
از مس دل ساختن یادست دانش زر ناب
همچو مور اندر ره همت همی پاکوفتن

می‌کند:

دل برای مهربانی پروراندن لاجرم جان بتن تنها برای جانفشانی داشتن
ناتوانی را به لطفی خاطر آوردن بدست یاد عجز روزگار ناتوانی داشتن

ایات ۴-۵ ص ۷۱

در غزل دیگر آرزوهای پروین با مطلع:

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن^۱
شعر با نه بیت کمابیش درمایه غزل قبلی سروده شده است و صرفنظر از اختلاف «قافیه» می‌تواند ادامه منطقی قطعه قبل قرار بگیرد. اینجا هم انسان مورد خطاب است و چشمان امید به حرکت و تغییر او دوخته شده است، با این تفاوت که در این غزل آرزوها ملموس‌تر نمایش داده شده است. اگر آنجا تنها سر درپای دلبر داشتن یا بطور کلی «عشق» مورد نظر بود، اینجا سر نگهداری سودای دل از دیده (حال اعم از دیده خود شخص یا دیده مردمان) مطرح می‌شود. اگر آنجا آب حیوان را بی‌رنج و زحمت طلب می‌کند اینجا با تصویری دیگر بافته شدن دیب‌ها را بی‌کارگاه و دوک آرزو می‌کند. یا آنجا علم را دریای بی‌پایان می‌بیند که آرزو دارد عقل را همچون غواصی در آن شناور کند و اینجا دانش را همچون شهر یا اقلیمی فرض می‌کند که به جای «ده» ویران دل باید ساخته شود. یا اگر آنجا فارغ بودن از زشت و زیبا و بد و خوب دنیا را مطرح می‌کند، اینجا این فارغ دلی و آرامش را در تصویر «رها کردن گنج‌ها بی‌پاسبان و نگهبان» و یا در خریدن ملک دهقانی و زراعت در آن ملموس‌تر ارائه می‌دهد. او درین غزل آشکارا ساده و خوش زیستن را آرزو می‌کند و امیدوار است از دست رنج خود روزی خورده محتاج ناکسان نباشد و درعین حال پستی مقام، امکان رسیدن به آرزوهای بلند خود را داشته باشد!

پروین در غزل دیگر خود با مطلع:

۱ - غزل آرزوها - شماره ۴۵ - دیوان پروین - أبو الفتح اعتصامی - ص ۶۹ / د - پ - ملک الشعراء بهار - ص ۱۷ :

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن ۱
دیب‌ها بی‌کارگاه و دوک و جولا بافتن گنج‌ها بی‌پاسبان و بی‌نگهبان داشتن ۲
بندۀ فرمان خود کردن همه آفاق را دیو بستن قدرت دست سلیمان داشتن ۳
در ده ویران دل، اقلیم دانش ساختن در ره سیل قضا، بنیاد و بنیان داشتن ۴
دیده را دریا نمودن، مردمک را غوصگر اشک را مانند مروارید غلطان داشتن ۵
از تکلف دور گشتن ساده و خوش زیستن ملک دهقانی خریدن کار دهقان داشتن ۶
رنسجیر بودن ولی در کشتزار خویشتن وقت حاصل خرمن خود را بنامان داشتن ۷
روز را پاکشت و زیرغ و شخم آوردن به شب شامگاهان در تنور خویشتن نان داشتن ۸
سربلندی خواستن در عین پستی ذره وار آرزوی صحت خورشید رخشان داشتن ۹

ای خوش از تن کوچ کردن خانه در جان داشتن روی مانند پری از خلق پنهان^۱
 همچنان متوجه امور معنوی سابق است و برای رسیدن به آرزوهای خود با دست‌آویز
 قراردادن پیامبرانی همچون عیسی و ابراهیم و نوح الگوسازی می‌کند و در کنار آن حتی در حد
 یک بیت هم که شده لزوم نور علم را فراموش نمی‌کند و در ضمن اشارتی هم به اخلاق کرده، رسیدن
 به قناعت واقعی را که همچون گنجی، «موری» را بی‌نیازی «سلیمان‌وار» می‌بخشد، آرزو می‌کند.

بعد از این سه غزل، شعر آرزوها شماره ۲۴۷ را داریم که از نظر موضوعی بخش تکمیلی
 قسمت دوم غزل‌های سابق است. به این معنی که اگر محور موضوعی در غزل‌های پیشین به ترتیب
 «عشق» و «علم» و «اخلاق» بوده است، این غزل او بر محور اصلی علم و عقل می‌چرخد و در
 نهایت به اخلاق می‌رسد. گویا پروین ازین پس مبحث عشق را می‌بندد (حال این مبحث را تمام
 شده می‌بیند یا توضیحات سابق را برای آن کافی دانسته است تفاوتی ندارد) و به فصل دیگری
 که همانا علم است می‌پردازد.

برای تربیت (ساختن) انسان آرمانی، شاید اگر از جنبه عرفانی به قضیه نگاه می‌کردیم، همان
 عشق و رسیدن به فناء فی الله کافی بود ولی از نظر پروین، انسان بدون علم و حکمت ارزشی
 نداشته و بی‌چشم و جان است:

چون تویی را به نیم جو نخرند مرد نادان ز چارپا بتراست
 باغ حکمت خزان نخواهد دید هر زمان جلوه‌ایش تازه‌تر است

ابیات ۲-۱۶ ص ۸۶

۱ - غزل ۴۶ - آرزوها - ص ۷۰ - دیوان پروین - ابوالفتح اعتصامی:

ای خوش از تن کوچ کردن خانه در جان داشتن
 همچو عیسی بی‌پر و بی‌بال برگردون شدن
 کشتی صبر اندرین دریا در افکندن چو نوح
 در هجوم ترکتازان و کمانداران عشق
 روشنی دادن دل تاریک را با نور علم
 همچو پاکان گنج در گنج قناعت یافتن

۲ - غزل آرزوها - ۲۷ - ص ۷۰ - دیوان پروین - ابوالفتح اعتصامی:

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن
 همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک
 پاک کردن خویش را ز آلودگیهای زمین
 عقل را بازارگان کردن به بازار وجود
 بی‌حضور کیمیا از هر مسی زر ساختن
 گشتن اندر کانی معنی گوهری عالم فروز
 عقل و علم و هوش را با یکدگر آمیختن
 چون نهالی تازه در پاداش رنج باغبان
 هرکجا دیوست آنجا نور یزدانی شدن

روی مانند پری از خلق پنهان داشتن ۱
 همچو ابراهیم در آتش گلستان داشتن ۲
 دیده و دل فارغ از آشوب طوفان داشتن ۳
 سپینای آماده بهر تیرباران داشتن ۴
 در دل شب پرتو خورشید رخشان داشتن ۵
 مور قناعت بودن و ملک سلیمان داشتن ۶
 تیرگیا را ازین اقلیم بیرون داشتن ۱
 گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن ۲
 خانه چون خورشید در افطار گردون داشتن ۳
 نفس را بردن بدین بازار و مغیون داشتن ۴
 بی وجود گوهر و زر، گنج قارون داشتن ۵
 هر زمانی پرتو و تاب دگرگون داشتن ۶
 جان و دل را زنده‌زین جانبخش معجون داشتن ۷
 شاخه‌های خرد خویش ازبار، وارون داشتن ۸
 هرکجا مار است آنجا حکم افسون داشتن ۹

و یا:

به چشم از معرفت نوری بیفزایی، ارنه بی چشمی
بجان از فضل و دانش جامه‌ای پوشان ارنه بیجانی

ب ۵ ص ۵۹

او نیز همچون ناصر خسرو که می‌گوید:

با لشگر زمانه و با تیغ تیز دهر «دین» و «خرد» بس است سپاه و سپر مرا
معتقد است که:

درین ناوردگاه آن به که پوشی ز دانش مغفرو از صبر جوشن

ب ۲۱ ص ۵۲

پس بهمان اندازه که «عشق» و «سراندازی» برای پروین مهم است، عقل و علم نیز حائز اهمیت است و از همین جاست که راه او از راه عرفان جدا می‌شود! او نور علم را برای زایل کردن تیرگیهای درون و بیرون از هر گنج قارونی با ارزشتر و از هر کیمیایی، کارسازتر می‌بیند و برخلاف عرفا که به عقل چندان ارجی نمی‌نهند، او عقل را چون «بازرگانی پرمایه» رسول‌وار برای معامله به «بازار وجود» می‌فرستد تا «نفس» را مغبون کند و تازه بعد از این اسارت نفس بدست بازرگان عقل است که اخلاق عملی او، مجال ظهور و بروز می‌یابد چرا که از نظر او:

هوای نفس چو «دیویست» تیره دل، پروین بتر ز «دیو پرستی» است خود پرستیدن

ب ۱۹ ص ۱۳۸

بنابراین:

فسون دیو بی‌تأثیر خوشتر عدوی نفس در زنجیر خوشتر

ب ۲۲ ص ۹۹

و اما این «اسارت» و کشتن نفس نه تنها جرم و جنایت محسوب نمی‌شود:
بکش این نفس حقیقت کش خودبین را این نه جرمی است که خواهند ز تو تاوان

ب ۱۸ ص ۳۸

بلکه با این کار به آزادی حقیقی و گنج نهایی نیز خواهی رسید:

به تدبیر، مارهوی را فسونی به تمیز تیغ خرد را فسانی
بسی عیبهای تو پوشیده ماند اگر پرده جهل را بردرانی
ز گرداب نفس ار توانی رهیدن ز گردابها خویش را وارهایی

ایات ۲۲ - ۲۵ - ۲۶ ص ۶۳

تو خود ار با نگهی پاک بخود بینی یابی آن گنج که جوئیش در ین ویران
بکش این نفس حقیقت کش خودبین را این نه جرمی است که خواهند ز تو تاوان

ایات ۱۲ - ۱۸ ص ۴۸

پروین در آخرین غزلی که تحت عنوان آرزوها - شماره ۴۸ - در دیوان او ثبت شده است نیز همچنان خواستار رسیدن به این گنج با ارزش شده است.^۱

و چه هوشیارانه عشق و عقل را در همان دوییت ابتدای شعر با هم آشتی می‌دهد و اساساً عقلی که دیباچه اوراق هستی قرار می‌گیرد و عملی که مانند سرمایه‌ای در دست بازرگانِ عقل، سود بیار می‌آورد، و زر گنج معانی دل (عشق)^۲ را افزونی می‌دهد نه نقصان چه اختلافی ممکن است با یکدیگر داشته باشند! با عقل و علم راه تاریک را روشن و نفس را در بند می‌کنی و با عشق مهرمی‌ورزی و با جان جانفشانی می‌کنی!

پروین آرزو می‌کند این دو در کنار هم به تفاهم لازم رسیده، در نتیجه دچار بیماریهای افراط و تفریط نشوند و انسان آرمانی او را به مقصد برسانند.

با مشاهده این چند غزل متوجه می‌شوید که هیچیک از آنها دارای تخلص و پایانه نیست گویی شعر ادامه داشته ولی ابیاتی از آن حذف شده است. البته از آنجا که «پروین» در غزلیات و اشعار خود کمتر جانب تخلص را نگاه می‌دارد و گاه از آن صرف نظر می‌کند و نام خود را نمی‌آورد، شاید این توجه بی‌مورد یا حداقل کم اهمیت باشد. اما بیراه نیست اگر بگوئیم نداشتن تخلص درین پنج غزل (حال از روی عمد یا سهو) می‌تواند نشانگر این موضوع باشد که دامن آرزوها بلند است و هر قدر درین باره بگویی همچنان سخن به درازا خواهد کشید و هیچگاه نیز تمامی نخواهد داشت و با این اوصاف شاید اگر این غزلها با تخلص بسته می‌شد و پایان می‌یافت، دیگر از القای چنین تأثیری خالی می‌بود و انتظار و جاذبه کنونی را برای ادامه مطلب در ذهن خواننده باقی نمی‌گذاشت. غیر از این پنج غزل در سراسر دیوان و اشعار او در قصیده و

۱ - آرزوها - ۴۸ - ص ۷۱ - دیوان پروین - ابوالفتح اعتصامی:

نست گشتن لیک عمر جاودانی داشتن ۱
علم را سرمایه بازرگانی داشتن ۲
و ندر آن فرخنده گلشن باغبانی داشتن ۳
جان به تن تنها برای جانفشانی داشتن ۴
باد عجز روزگار ناتوانی داشتن ۵
پرسی از دولت نوشیروانی داشتن ۶
گفتگو با طائران بوسستانی داشتن ۷

ای خوش اندر گنج دل زر معانی داشتن
عقل را دیباچه اوراق هستی ساختن
کشتن اندر باغ جان هر لحظه‌ای رنگین گلی
دل برای مهربانی پرویرادن لاجرم
ناتوانی را به لطفی خاطر آوردن بدست
در مدائن میهمان جغد گشتن بکشی
صد بی‌پر بودن و از روزن بام ففس

۲ - گنج زر معانی در بیت یک غزل ۴۸ معادل عشق قرار می‌گیرد:

کشته عشق بود زنده جاویدان بسته شوق بود از دو جهان آزاد

غزل و تمثیل و ... امکان ادامه موضوع و بررسی جهان آرمانی پروین وجود دارد. چرا که بالطبع حتی در پند و اندرزهای او نیز آنجا که امری را تأیید و تأکید می‌کند می‌توان آن را در شمار مطلوبهای او محسوب کرد و همچنین آنجا که مطلبی را نهی می‌کند می‌توان خلاف آن را خواسته‌های او قلمداد کرد. به طور مثال وقتی در مواردی با لحن دستوری و تحکمی خود می‌گوید:

از چاه دروغ و ذل و بدناسی باید به طناب راستی رستن
باید ز سر این غرور را راندن باید ز دل این غبار را رفتن

ب ۲۲ ص ۵۱

در راه راست کج چه روی چندین رفتار راست کن تو نه ای خرچنگ
رخسار خویش را نکنی روشن ز آئینه دل ار نزدایی زنگ

ب ۲ و ۳ ص ۲۰

طالب راستی و فروتنی و پاکی دل است و در سراسر این پند و اندرزها و بایدها و نبایدهای خود نیز امری غیر معقول و خارج از «اخلاق دینی» نمی‌خواهد. خواسته‌های او برای هر خواننده متوسط الحال بی‌غرض مستعدی، قابل پذیرش است و نسبت به شخص مستعد آنقدر قابل دسترسی که از حد امید و آرزو به مرزهای «وظیفه» و «باید» می‌رسد، به این معنی که بنابر چگونگی استعداد و پرورش مخاطب و برای انسانهای واقعی، این مسائل از جمله اموری است که در «رأس بایدهای» آنها قرار دارد و امری بدیهی است. عاشق بودن آنها با خلوص کامل و جان فداکردن و سراندازی و حکمت آموختن و پاک کردن نفس از ریا و ناپاکی و ... امور مستبعد دشوار نیست بلکه متصف بودن به آنها برای هر نوع انسانی ضرورت داشته او را بسوی تکامل وجودی رهنمون می‌شود. آن تکاملی که پروین بدرستی قبل از «بنا» و بلکه برای حصول به مدینه فاضله خود بران تأکید کرده، صحنه می‌گذارد. بنابراین جهان آرمانی پروین، متعادل بوده، رسیدن به آن کاملاً امکان‌پذیر است و راه رسیدن به آن نیز از جاده عشق و علم و اخلاق می‌گذرد و به رابطه انسان با خودش و با انسانهای دیگر (اخلاق فردی و اجتماعی) مربوط می‌شود.

از طرف دیگر با چنین دید و نگرشی از کسی چون «پروین» که آرزو دارد، عشقی در دل داشته باشد (عرفانی یا غیرعرفانی) و آسوده دل، در ملک دهقانی خود زحمت کشیده، هنگام خرمن محصول، نان خود را در تنور خویش پخت کند تا دست نیاز بسوی این و آن دراز نکند و با این استغنائی ساده و بی‌تکلفانه‌اش امید رسیدن به آرزوهای روشن خود را نیز دارد، چطور می‌تواند خود را راضی کند تا درگیر عرصه‌های سیاست و سیاست بازان شده، رسماً درفش کاویانی

بردوش، وارد میدان شود؟! او که آرزو دارد مانند «پری» روی از خلق پنهان داشته باشد، با شهرت طلبی‌های سیاست چکار دارد و پروینی که آرزو دارد هیچگاه رقت قلب خود را از دست نداده همواره «با اشک» آئینه دل خود را صیقل بدهد:

اشک را چون لعل پروردن بخوناب جگر دیده را سوداگر یاقوت احمر داشتن
 دیده را دریا نمودن مردمک را غوصگر اشک را مانند مروارید غلطان داشتن
 چگونه می‌تواند در ظلمات دسیسه‌های سیاسی، زنگارهای ابدی را تاب بیاورد و خود و دیگران را فریب بدهد؟! (البته این خرده‌گیریها بر انقلابیون آگاه و وقاد زمانه او که همواره خود روشنگر دسیسه‌ها بودند وارد نیست) پروین با توجه به تمام این زمینه‌ها، عملکرد خاص خود را دارد و اگرچه به صراحت و حدت مثلاً «فرخی یزدی» عمل نکرده اما به سهم خود نیز گاه مستقیم و گاه با زبانی غیرمستقیم و تمثیلی، حق خود را ادا کرده است.

او درحد خود رنجبرها را آگاهی می‌دهد، عدل نابسامان زمان خود را در قالب مست و محتسب، حافظ گونه به نمایش می‌گذارد و گاه اشک یتیم و پرندۀ اسیری را بهانه قرار می‌دهد و از زبان تمام افراد و اشیاء از خُرد و کلان وصف حال می‌کند و قصه برمی‌دارد. حال اگر به شیوۀ صریح و معمول زمان خود فریاد برنمی‌آورد جای گله و شکایتی ندارد!

او با توجه به جهانبینی و آرمانهای منطقی و عملی خود متوسل شدن به شاهراه عشق و علم و اخلاق را بر رفتن به کوره راههای سیاسی، ترجیح می‌دهد و خود را درگیر جریان مشروطه‌ای که هنوز محتاج زمان بود تا ماهیت واقعی آن شناخته شود، نکرد اما ساکت هم نشست و به وظیفۀ خود عمل کرد. اشعار تمثیلی و مناظره‌های او اگرچه غباری از قرون چهارم و پنجم و گاه هفتم و هشتم را، به رخسار دارند اما بنوبۀ خود واقعیت‌های زمان پروین را نیز منعکس می‌کند. درست است که مصالح قدیمی و کهنه است اما حرف مورد نظر خود را نیز می‌زنند و این ایرادی نیست جز برای مغرضان کج اندیش!

نگرشی به دیوان پروین اعتصامی از دید سبک‌شناسی

سرآغاز

به عمر گمشده اصلاً نسوختیم ولیک چو سوزنی ز نخ افتاد جستجو کردیم
به غیر جامه فرصت که کس رفوش نکرد هزار جامه دریدند و ما رفو کردیم^۱
ساختار کلام پروین ساختاری ساده و بی‌تکلف است. برای شناخت شعر پروین و قضاوت
در این باره باید نخست زمان او را شناخت و با معیارهای آن زمانه پیرامون سبک پروین سخن
گفت؛ جامعه ایران در آن روزگار مسیر تازه‌ای را آغاز کرده بود که موجب پیدایی حرکت‌های نوین
اجتماعی و فرهنگی شده بود؛ اما این حرکت و خیزش فرهنگی هنوز تمام اقشار جامعه را متأثر
نساخته بود.

جرقه‌های روشنفکری و گرایش به پیشرفت‌هایی نظیر آنچه در کشورهای اروپایی به
وقوع پیوسته بود، مشاهده می‌شد، ولی این روند تحول فقط در سطحی محدود یعنی در
میان تحصیلکردگان و آشنایان با فرهنگ‌های بیگانه دیده می‌شد و در سطحی وسیع به
گونه‌ای که درصد بالایی از طبقات اجتماع را در برگیرد گسترش نیافته بود؛ بنابراین هنوز
بخش عمده مردم این زمانه بر همانند که بوده‌اند - عامی و کم‌سواد - سواد در حد
مکتب خانه‌های قدیم، و مردمی که عادت دارند همه چیز را از طریق تمثیل و بیانی هموار
بشنوند و بیاموزند و مردمی که در عین حال آماده و مستعد دگرگونی هستند. در چنین
شرایطی یک زن با آگاهی نسبت به کاستیهای فکری و فرهنگی جامعه‌اش و در عین حال
شناختی دقیق از خصوصیات، علایق و زبان و گرایشات آنها با همه سخن می‌گوید؛ با
کودکان یتیم، با مادران و پیرزنان بی‌پناه، با کشاورزان، با رنجبران، با قاضی و بازیهایش، با

محتسب و با مست و با همه. او هم تجارب گذشته و هم حرفهای تازه را با زبان زمانه‌اش مطرح می‌کند و به بنیانهای استوار اخلاقی جامعه‌اش ایمان دارد و هیچگاه به تقلید کورکورانه روی نمی‌آورد.

در دوره‌ای که عده‌ای هنوز هم به بازگشت و تقلید از شیوه قدما می‌اندیشند و می‌گویند و عده‌ای هم بر سر دوراهی چگونه گفتن مانده‌اند، پروین سبکی می‌آفریند که از طرفی - از دید برخی واژگان و قالب، واجد ویژگیهای سبک خراسانی و شعرای کلاسیک است - و از طرفی - از دید تصویرپردازی و تشخیص و حالت نمایشی و حرکت دریافت کلام و رسوخ به درون شخصیت‌ها و گرایش به زبان محاوره نشانگر شاخصه‌های نوین در شعر فارسی است؛ پروین گرایش به ساده‌نویسی در نثر را، که بعدها در شعر نیز راه یافت، بخوبی دریافته و در حد امکان زمان خود به کار بسته است، و شاید هم اساساً گرایش او به زبان شعرای کلاسیک به جهت توجه‌اش به ساده‌سرایی و روانی سخن بوده است.

پروین در قالب‌های مختلف شعری طبع‌آزمایی کرده است. اما قطعات او گستره‌ای وسیع از دیوانش را در برمی‌گیرند. قطعه از دیر زمان از قالب‌های رایج شعر فارسی بوده و قدمت آن از دیگر قوالب شعر فارسی بیشتر است. «بررسی مختصری در قطعه‌های خرد و بزرگی که در دوره اول شعر فارسی سروده شده است، نشان می‌دهد که قطعه دو بیتی متداولترین و ضمناً رایج‌ترین نوع قطعه بوده است. قطعه عمق اندیشه‌ای دارد، نیک و بد و زشت و زیبای زندگی را از نظرگاههای هنری و به زبانی صیقل یافته و با ظرافت ادبی به منظور عبرت یا تنبیه به میان می‌آورد.»^۱

قطعه‌های پروین هم از دید مصالح درونی و هم از دید ساختار بیرونی با قطعه کلاسیک تفاوت دارند. بیشتر قطعه‌های پروین بصورت مناظره و با استفاده از صنعت تشخیص (آدمی‌گونگی) پرداخته شده و غالباً همراه با توصیف و فضاسازی خاصی هستند، و معمولاً از قطعه کلاسیک طولانی‌ترند؛ اما نتیجه‌ای که از آنها باید گرفته شود بیشتر بصورت اندرز و در بخش پایانی قطعه مطرح می‌شود، البته تفکر و اندیشه اساسی طرح قطعه در سرپای آن جریان دارد و این امر به ویژه در قطعه‌هایی که انتقادهای اجتماعی را با بیانی کنایی مطرح می‌سازند - و غالباً از زبان مستان یا دیوانگان هستند - واضح‌تر است اما در مجموع پایان‌بندی و نتیجه‌گیری در قطعه‌های پروین با قطعات کلاسیک شباهت دارد.

بهره نخست: چه گفت (محتوا)

۱ - مضمون‌هایی که در دیوان پروین بسامد بیشتری دارند

الف) ناسازگاری چرخ گردون، زمانه، سپهر، دزدی و ستم آنها.

گردون:

اگر که درد دل شب خون نمی‌کند گردون به وقت صبح چراکوه و دشت گلناری است^۱

صفحه ۱

نه تنها بر تو زد گردون شبیخون مرا نیز از دل و دامن چکد خون

ص ۲۵

دهر:

طبيب دهر بسی دردمند داشت وليک طبيب وارسوی هیچ یک گذار نکرد

ص ۸۴

از حمله‌های بشیرو دهرم خبر نبود من چون زمانه چشم به روزن نداشتم

ص ۲۷۹

زمانه:

مرا به سفره خالی زمانه مهمان کرد ندیده چشم کس اینگونه میهمانی را

من از صبا و چمن بدگمان نمی‌گشتم زمانه در دلم افکند بدگمانی را

ص ۲۷

چرخ:

با منش هیچ حيله در نگرفت گرچه شبگرد چرخ غدار است

ص ۵۴

تو مرغ خانگی، روباه، طرار تو خواب آلوده دزد چرخ بیدار

ص ۱۱۶

گیتی

از آن برد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم گه پاسبانی

ص ۲۷۵

۱ - تمام ابیانی که در این مقاله از پروین نقل می‌شود از روی دیوان وی با مقدمه ملک الشعرای بهار، نشر ایمان، چاپ دوم، تیرماه ۱۳۶۵، استخراج شده‌اند.

ایام:

- درزی ایام را اندازه نیست جور و بدکاریش کاری تازه نیست
ص ۷۱
- (ب) مضمون دیو و فریبکاری آن:
دزد طمع چو خاتم تدبیر ما ربود خندید و گفت دیو سلیمان نمی شود
ص ۲
- چو ما بستیم دیو از دست چه غم گردیو گردون دست ما بست
ص ۵۲
- (پ) مضمون کار و سعی و تلاش در مقابل حرف زدن و عمل نکردن:
اندر آنجا که کار باید کرد چه فضیلت برای گفتار است
ص ۵۵
- لانه دل افروزتر است از چمن کارگرانسنگ تر است از سخن
ص ۲۰
- از گفته ناکرده بیهوده چه حاصل کردار نکو کن که نه سودی است ز گفتار
ص ۸۹
- عمر را باید رفو با کار کرد وقت کم را با هنر بسیار کرد
ص ۱۱۲
- زانده ایام نگردد زبون رایت سعیش نشود سرنگون
ص ۳۸
- (ت) نکوهش حرص و آز و طمع:
در جوارت حرص زان دکان گشود که تو بر بندی دکان خویش زود
ص ۹۷
- از پی کاروان آز مرو که در این ره به هر قدم چاهی است
ص ۱۰۸
- به تیه فقر از آن روی گشت حیران دل که هیچگاه شتر آز را مهار نکرد
ص ۸۳
- طمع دیو است با وی بر نیایی چو خوردی باز فردا ناشتایی
ص ۱۱۲

ث) مضمون معامله و سود و زیان:

- برو که فکر این سودگر معامله نیست متاع او همه از بهر گرم بازاری است
ص ۲
- گهی گران بفروشدندمان و گه ارزان به نرخ سودگر دهر اعتباری نیست
ص ۶۲
- گر که بربندی در چون و چرا سودها بینی از این بیع و شری
ص ۹۵
- در این دگه سود و زیان باهمند کس از هر زیانی زیانکار نیست
ص ۱۳۲
- ج) مضمون نکوهش خودبینی و خودخواهی:
خویشان دیدن و از خود گفتن صفت مردم کوته نظر است
ص ۱۹۵
- چه حاصل از هنر و فضل مردم خودبین خوشم که هیچم و همچون تونیستم خودخواه
ص ۱۹۸
- بر آن قوم، آگهان پروین بخندند که بس بی مایه اما خودپسندند
ص ۶۲

علاوه بر مضامینی که به آنها اشاره شد، مضمونهای قناعت، تمثیل گرگ و گله و شبان، خرمن و خوشه، نکوکاری، اعتماد به نفس، بلند همتی، استقامت، افتادگی، کوه و کاه، صید و صیاد، نکوهش انزوا و گوشه نشینی، مضامینی هستند که در دیوان پروین از بسامد بالایی برخوردارند.

۲- جبر و تسلیم:

پروین می گوید که سرنوشت ما از پیش تعیین شده و دگرگونی پذیر نیست و بهتر آن است که از آنچه هست بهره بگیریم و از قضا راضی باشیم؛ این نگرش پروین به هستی زائیده بینش مذهبی او و نگرش مردم به مسئله قسمت و تقدیر است.

- هر آنچه می کند ایام می کند باما به دست هیچکس ای دوست اختیاری نیست
ص ۶۲
- هرچه برزیگر طالع کشته است از گل و خار همان باید چید
ص ۶۸

- بریدودوخت قبای من و تو درزی چرخ ز هم شکافتن و طرح نو بریدن نیست
ص ۹۸
- چو این پیمانه را ساقی است گردون ببايد خورد گر شهد است و گر خون
ص ۱۷۲
- فرمانده سپهر چو حکمی نوشت و داد کس دم نمی زند که صواب است یا خطاست
ص ۱۷۶

۳ - بی اعتباری دنیا و اغتنام فرصت:

- پروین می گوید زندگی کوتاه است و بی اعتبار. باید از این مجال اندک بهره معنوی گرفت و نباید این فرصت کوتاه را با جهل و عجب سپری کرد.
به حرص و آز مبر فرصت عزیز به سر به جهل و عجب مکن عمر بی بدیل تمام
ص ۱۰
- نخواهد ماند کسی دائم به یک حال گل پارین نخواهد رُست امسال
ص ۲۵
- کدام شاخه که دست حوادثش نشکست کدام باغ که یکروز شوره زاری نیست
کدام قصر دل افروز و پایه محکم که پیش باد قضا خاک رهگذاری نیست
ص ۶۲
- زخواب جهل بس امسالها که پارشدند خوش آنکه بیهده امسال خویش پار نکرد
ص ۸۲
- ندانستیم فرصت را بدل نیست ز دام این مرغ وحشی را پرانندیم
ص ۹۱
- قدر این یک دم و یک لحظه بدان تا تو اندیشه کنی آن هم نیست
ص ۱۸۶

۴ - مخاطبان پروین:

پروین با تمام افراد جامعه و درباره بیشتر آنها سخن می گوید اما بعضی از این افراد در دیوان پروین نمود بیشتری دارند. نخست افرادی که مورد انتقاد پروین هستند از جمله زورمندان و ستمگران، قاضی بی دین، محتسب، حاکم شرع دروغین و در مجموع کسانی که به مردم ستم روا

می‌دارند:

- ای زورمند زور ضعیفان سیه مکن خونا به میچکد همی از دست انتقام
فتوی دهی به غضب حق پیرزن و لیک بسی‌روزه هیچ روز نباشی مه صیام
- ص ۸
- حاکم شرعی که بهر رشوه فتوی می‌دهد کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر
- ص ۳۳
- گفت هان برگوی شغل خویشتن گفت هستم همچو قاضی راهزن
- ص ۹۲
- دسته دوم ستمبران و ضعیفان هستند و کسانی که همواره بر آنها ستم رفته‌است. رنجبر، دهقان، کودک یتیم، پیرزن، رفوگر، خوشه‌چین و...
- گر چراغت را نبخشیده است گردون روشنی غم مخور می‌تابد امشب ماهتاب ای رنجبر
- ص ۳۳
- روز را با کشت و زرع و شخم آوردن به شب شامگاهان در تنور خویشتن نان داشتن
- ص ۱۸
- من بس گرسنه خفتم و شبها مشام من بوی طعام خانه همسایگان شنید
ز اندوه دیرگشتن اندود بام خویش هر گه که ابر دیدم و باران دلم طپید
- ص ۳۲
- لحاف پیرزن را پارگی ماند که نتوانست نخ کردن به سوزن
- ص ۱۳۳

۵- تأثیرپذیری پروین از شعرای کلاسیک فارسی:

پروین در خانواده‌ای ادب دوست پرورش یافته بود؛ پدر و معلم او «یوسف اعتصامی» بر ادب فارسی و تازی تسلط کامل داشت و ترجمه‌هایش نشانگر توانایی او در زبانهای بیگانه است (بینوایان هوگو، خدعه و عشق شیلر، از مهم‌ترین ترجمه‌های او هستند).

بی‌گمان پروین در چنین خانواده‌ای از همان ابتدای کودکی - با توجه به علاقه‌اش - با دیوانهای شعرای بزرگ زبان فارسی آشنایی داشته و بعدها در آنها تفحص نموده است؛ از همین رهگذر در دیوان پروین جای جای نشان تأثیر قدما بر شعر او به چشم می‌خورد که خلاصه‌وار نمونه‌هایی از این تأثیرات را در پی آوردم:

رودکی:

زمانه پسندی آزادوار داد مرا زمانه را چونکوی بنگری همه پندست

پروین:

همه کار ایام درس است و پند دریغا که شاگرد هشیار نیست

ص ۱۳۳

منوچهری دامغانی:

شبی گیشو فرو هشته بدامن پلا سین معجر و قیرینه گرزن...

بنات النعش گرداوهمی گشت چو اندر دست مرد چپ، فلاخن...

ز روی بادیه برخاست گردی که گیتی کرد همچون خزادکن...

پروین هم در شعر شب با همان وزن و قافیه چنین می گوید:

شباهنگام کاین فیروزه گلشن ز انوار کواکب گشت روشن

شهاب ثاقب از دامان افلاک فرو افتاد چون سنگ فلاخن

بنات النعش خونین کرده رخسار ز مویه کردن و از موی کندن

دهد این سودگر، ای دوست ما را گهی کرباس و گاهی خزادکن

ص ۱۳۲

خیام:

آن قصر که جمشید در اوجای گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

پروین:

اگر حکایت بهرام گور می پرسی شکار گور شد ای دوست عاقبت بهرام

ص ۹

خیام:

برمفرش خاک خفتگان می بینم در زیر زمین نهفتگان می بینم

چندانکه به صحرای عدم می نگرم نا آمدگان و رفتگان می بینم

پروین:

کاش روزی زین ره دور و دراز بازگشتن می توانستیم باز

کاش آن فرصت که پیش ازما شتافت می توانستیم آنرا باز یافت

خواجه عبدالله انصاری:

عیب است بزرگ برکشیدن خود را و ز جمله خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیده ببايد آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

پروین:

ز نیک و زشت و گل و خار و مردم و حیوان تمام دیدن و از خویش هیچ نادیدن
سپهر مردم چشم نهاد نام از آن که بود خصلتم از خویش چشم پوشیدن
هزار قرن ندیدن ز روشنی اثری هزار مرتبه بهتر ز خویشتن دیدن

ص ۱۰۰

مولانا جلال الدین رومی:

پروین در مثنویهایش غالباً تحت تأثیر مثنوی مولانا قرار گرفته از جمله در مثنوی تیر و کمان و تیمارخوار، و بیت ذیل که یادآور داستان شغال رنگ رز در مثنوی است:

این روبهک به نیت طاووسی افکنده دم خویش به خم رنگ

ص ۶

سعدی:

تأثیر سعدی بر شعر پروین به ویژه در اندرز و آوردن نکات اخلاقی است. علاوه بر این پروین بیشتر مضمونهای سعدی در بوستان را گرفته و پرورده است.

سعدی در بوستان:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مزن بوسه بروی فرزند خویش
پروین از زبان کودک یتیم:

نزد من دختر خود را بوسید بوسه اش کار دو صد خنجر کرد

ص ۷۳

سعدی در بوستان:

به مردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

پروین:

هزار چشمه روشن هزار برکه پاک بهای یک رگ و یک قطره خون چکیدن نیست

ص ۹۸

از دیگر شعرای بزرگ فارسی که بر شعر پروین تأثیر گذاشته اند از سنایی، نظامی، جامی و به ویژه ناصر خسرو که در قصیده ها چه از دید لفظ و چه از لحاظ معنا بر شعر پروین تأثیر

چشمگیری گذاشته است، می توان یاد کرد که غالباً در مقاله ها و گفتارهایی که در باب پروین پیش از این مطرح شده در اینباره به قدر کافی صحبت شده و من در اینجا برای جلوگیری از اطاله و تکرار کلام به همین اشاره اکتفا می کنم.

ابن یمین:

اما تأثیر ابن یمین شاعر قطعه پرداز قرن هفتم و هشتم بحث انگیزتر است.

تشابه شعر پروین و ابن یمین نه تنها از نظر گزینش قالب قطعه و پند و اندرز است، بلکه از نظر مضمونهای پرداخته شده، زبان ساده و روان، و اندیشه های بنیانی، پایان بندی و نتیجه گیری نیز شباهت بسیار دارد. با آوردن چند نمونه به مبحث تأثیرپذیری پروین از گذشتگان پایان می دهیم:

ابن یمین:

زخون دیده غذاگرکنی از آن خوشتر که زیر منت احسان ناکسان باشی

ص ۳۲۹

پروین:

سر ننهادیم به بالین کس بالش ما همّت ما بود و بس

ص ۳۹

چه در کار و چه در کارآزمودن نباید جز به خود محتاج بودن

ص ۱۳۷

ابن یمین:

گرنبندی کمر به خدمت خود خدمت دیگرانت باید کرد

۳۹۶

پروین:

عمر را باید رفو با کارکرد وقت کم را با هنر بسیار کرد

ص ۱۱۲

ابن یمین:

در عمل کوش و ترک قول بگو کار کرده نمی شود به سخن

ص ۲۹۷

پروین:

اندر آنجا که کار باید کرد چه فضیلت برای گفتار است

ص ۵۵

ابن یمین:

مده یکدمه وقت خودراز دست دمی نزد دانا به از عالمی

ص ۵۳۵

پروین:

قدر این یکدم و یک لحظه بدان تا تو اندیشه کنی این هم نیست

ص ۱۸۶

۶- تأثیر ادبیات غرب بر آثار پروین:

پروین با ادبیات غرب آشنایی داشته و در بعضی موارد از آن تأثیر پذیرفته است. قطعه‌های «ارزش گوهر»، «بلبل و مور»، «جولای خدا»، «دریای نور»، «رفوی وقت»، «نشان آزادگی» و «یاد یاران» به ترتیب شبیه آثار زیر و یا متأثر از آنهاست: «خروس و گوهر» «ازوپ» یا «خروس و مروارید» «لافوتن»، «زنجره و مورچه» «ازوپ و لافوتن»، «عزم و نشاط عنکبوت» نوشته «آرتور بریزبان» مقاله نویس آمریکایی معاصر، و اثری دیگر از همو، «نغمه پیرهن» از نویسنده‌ای ناشناس، «به یک مومیائی»، اثر هوراشیو اسمیت شاعر انگلیسی.^۱

اما از این میان کار پروین و لافوتن بیشتر به هم شباهت دارد. لافوتن روایتگر افسانه‌هایی از زبان حیوانات است، افسانه‌های او در برگرفته بینش‌ها و افکار توده‌های مختلف مردم هستند. او غالباً از این افسانه‌ها نتیجه اخلاقی می‌گیرد. در آثار لافوتن مانند مناظره‌های پروین اغلب نسبت به بعضی از نهادهای اجتماع و یا افراد بادی‌دی انتقادی و بیانی کنایی برخورد شده است. مهم‌ترین سرچشمه الهام لافوتن از افسانه سرایان شرقی است. او از ترجمه حکایات گلستان سعدی و نیز ترجمه کتاب کلیله و دمنه که از زبان عربی به فارسی ترجمه شده استفاده کرده است؛ در مقدمه قصه‌های لافوتن می‌خوانیم که در مذهب او همه چیز و همه کس دارای زبان و بیانی است. همچنانکه در دیوان پروین هم سیر و پیاز و دیگ و تابه و پایه و دیوار و لاله و بنفشه با هم سخن می‌گویند.

بهره دوم: چگونه گفت (شکل)

۱- سادگی و روانی سخن:

با توجه به نکاتی که پیش از این پیرامون «چه گفت» و محتوای سخن در دیوان پروین صحبت

کردیم لازمه مضامین و صحبت‌های پروین و اندرزهای او با توجه به مخاطبانش، زبانی ساده و روان است؛ با نگرشی هرچند سطحی به دیوان پروین در می‌یابیم که با زبانی بدور از تکلف و صریح روبرو هستیم، زبانی که به ندرت در آن تعقید دیده می‌شود؛ لذا خوانندگان آثار پروین گستره وسیعی از مردم جامعه هستند که آنرا می‌خوانند و می‌فهمند و از آن خسته نمی‌شوند، چرا که سادگی و روانی ابیات به حدی است که غالباً نیازی به معنی کردن یا هرگونه توضیح و تفسیری ندارند؛ در اشعار پروین از لحاظ ساختمان دستوری ارکان جملات سالم و در جای خود هستند و کمتر دیده می‌شود که ساختمان جمله در چارچوب مصراع و بیت، به تکلف یا ضرورت شاعرانه در هم ریخته باشد. این سادگی و روانی، زبان پروین را به زبان محاوره نزدیک می‌کند و از این رهگذر گونه‌ای واقع‌نمایی زنده و پویا که می‌توان آن را از مهمترین ویژگیهای شعر پروین قلمداد نمود پدید آمده است:

سحرگاہی هوا شد سرد از آن سان که از سرما به خود لرزید دهقان

ص ۱۸

شانۀ موی من انگشت من است هیچکس شانۀ برایم نخرید

ص ۶۷

کسی به خانۀ مردم به میهمانی رفت که روز سورکسی از پیش فرستادند

ص ۸۶

به پای گلبن زیبای هستی این همه خار برای چیست؟ اگر از پی خلیدن نیست

ص ۹۸

۲ - بهره‌گیری از واژگان فارسی به سبک خراسانی و همچنین استفاده از برخی ویژگیهای این سبک:

الف) بهره‌های واژگانی:

فروغ:

هر آن فروغ که از جسم تیره می‌طلبی ز جان طلب که به ارواح زنده‌اند اجسام

ص ۱۰

سترده:

سترده شد فروغ روی نسرین پریشان‌گشت چین زلف سوسن

ص ۱۲

زمی:

در آغوش زمی بنهفت بسیار سرو بازو و دست و چشم و گردن

ص ۱۳

ناشتا:

نهنگ ناشتا شد نفس، پروین بسباید کشتنش از ناشتایی

ص ۱۶

فروزینه:

نهاد آن هیمة را نزدیک خرمن فروزینہ زد آتش کرد روشن

ص ۱۸

ناهار:

می فشردی اشکم ناهار را می گزیدی حلقه و مسمار را

ص ۹۲

هماره:

به ما هماره شکر داده‌اند نوبت چاشت نخورده‌ایم بسان تو هیچ‌گه غم دان

ص ۱۲۹

باژبان:

نه باژبان فسادى نه وامدار هوئى ز خرمن دگران با تو پرکاهی نیست

ص ۲۳۸

اوباریدن:

این پلنگ آنگه بیوبارد ترا که تن خاکی زبون دارد ترا

ص ۲۴۵

ب) برخی کاربردهای مشابه سبکی:

- دانی در معنی توانی:

هرچه دانی به من امروز بخند تا که چون من گُندت هفته و ماه

ص ۵۹

- استفاده از دو حرف اضافه برای یک متمم:

به کان اندر تو بخشی لعل را فام تجلی از تو گیرد باده در جام

ص ۶۰

- ره در معنی دفعه و بار:

بی‌نوا هر نفسی صد ره مرد لیک باز از غم هستی نرهید

ص ۶۸

- زی در معنی به سوی:

چه گرد آورده‌ام جز محنت و درد چه خواهم برد زی یاران ره آورد

ص ۱۶۶

- شد در معنی رفت:

دی شکفت از گلبنی و امروز شد ای عجب امروزها دیروز شد

ص ۲۲۳

۳- بهره‌گیری از تمثیل و ارسال المثل:

یکی از مشخصه‌های زبان ساده و قابل فهم، بهره‌گیری از تمثیل و ارسال المثل است، پروین از تمثیل و ارسال المثل بسیار استفاده کرده است. برخی از مثل‌ها، مثل‌هایی هستند که در میان مردم رایج بوده‌اند و برخی دیگر مثل‌هایی است که پروین آنها را ابداع کرده است.

وقت سخن مترس و بگوآنچه گفتنی است شمشیر روز معرکه که زشت است در نیام

ص ۸

پروین توانگران غم مسکین نمی‌خورند بیهوده‌اش مکوب که سرد است این حدید

ص ۳۲

دام تأدیب است دام روزگار هرکه شد صیاد آخر شد شکار

ص ۹۲

حدیث اتفاق مرغ و روباه بود چون اتفاق آتش و کاه

ص ۱۱۵

که تدبیر عاقل باش و بینا ره امروز را مسپار فردا

ص ۱۳۷

تو خفتی کار از آن گردید دشوار که نتوان کرد با یک دست ده کار

ص ۲۰۸

نه دم و دودی نه سود و مایه‌ای خانه‌ی درویش از دزد ایمن است

ص ۲۸۰

۴- تجلی احساسات زنانه (مادرانه) در شعر پروین:

شعر پروین سرشار از عواطف ژرف و اصیل مادرانه است؛ و این امر را شاید بتوان علاوه بر زن بودن او، ناشی از احساس مسئولیت عمیق وی در برابر مخاطبانش دانست، از جمله در قطعهٔ آرزوی مادر، تهیدست، رنج نخست، طفل یتیم، کودک آرزومند، لطف حق، مادر دوراندیش و... علاوه بر اینها پروین گهگاه از وسایل خانه‌داری و لوازم آشپزخانه و خیاطی و رفوگری نیز بسیار سخن به میان آورده است، این مسئله اولاً انعکاس بی‌پیرایهٔ محیط و فضای رشد شاعر است که برخلاف شاعران متکلف بجای بازی با کلیشه‌های سنتی شعر فارسی، از امکانات و ابزارهای عینی بهرهٔ قابل توجهی گرفته و ثانیاً موجب ملموس‌تر شدن شعر و در نتیجه افزایش نقش آن در جامعه گردیده است. ثالثاً برخی ظرافتهای زنانه و نوعی صمیمیت خانوادگی که برای مردم ایرانی خالی از جاذبه نیست را به آن افزوده است که این امور در مجموع موجب امتیاز شعر پروین از معاصران و متقدمان بوده و در میان همهٔ شاخصه‌های شعر او چشمگیری خاصی دارد. منشین گرسنه کاین هوس خام پختن است جوشیده سالها و نیخته است این طعام

ص ۸

رقعه دامن زدن به جامهٔ خویش چه کنم نخ کم است و سوزن نیست

ص ۱۸۶

به کنج مطبخ تاریک تا به گفت به دیگ که از ملال نمردی چه خیره سر بودی

ص ۱۳۹

۵- مناظره، تشخیص، تصویرپردازی، سرایش نمایشی، زبان محاوره‌ای:

بخش وسیعی از قطعه‌های پروین بصورت مناظره و گفت و گو بین دو حیوان یا دو موجود بی‌جان طرح شده است. الزاماً در کنار مناظره از صنعت تشخیص بهره‌گیری شده است چرا که وقتی دو حیوان یا دو موجود بی‌جان به گفت و گو می‌پردازند برای آنها صفت انسانی و شخصیت قایل شده‌ایم بدینگونه «آدمی‌گونگی» یکی از خصایص عمده در مناظرات پروین است. در این مناظرات علاوه بر صنعت تشخیص از هنرهای دیگر از جمله سرایش نمایشی بهره گرفته شده است، در طی قطعه گاه خواننده شخصیت‌ها را بصورت زنده و متحرک می‌بیند. گزینش گفتار محاوره‌ای برای این مناظره‌ها نیز به پویایی و تحرک آنها افزوده است.

از مناظره‌های خوب پروین که واجد ویژگیهای یاد شده هستند می‌توان از «پیک پیری»، «خاطر خشنود»، «درخت بی‌پر»، «روح آزاده»، «دیده و دل»، «شاهد و شمع» و ... نام برد.

بعلت ضیق وقت نمی‌توانیم به آوردن برخی از قطعات بصورت کامل مبادرت ورزیم. لذا فقط به آوردن ابیاتی چند در هر زمینه و در صورت لزوم توضیحی مختصر اکتفا می‌کنیم:
- تشخیص:

بنفشه بر سمن بگرفت ماتم شقایق در غم گل کرد شیون

ص ۱۱

در آن ساعت که چشم روز می‌خفت شنیدم ذره بسا خفاش می‌گفت:

ص ۱۰۵

گفت سوزن با رفوگر وقت شام شب شد و آخر نشد کارت تمام

ص ۱۰۹

- تصویرپردازی:

هنگام صبح در عوض پرده عنکبوت بر بام و سقف ریخته‌ام تارها تنید

ص ۳۲

اشک طرف دیده را گردید و رفت اوفتاد آهسته و غلتطید و رفت

ص ۱۳۸

زمان خفتن آمد ماکیان را نچیده ماند آن پاشیده ارزن

دروگر داس خود بنهاد بر دوش تبرزن رخت خود پوشید بر تن

زکنج کلبه تاریک بختان فرو تابید نور مه به روزن

ص ۱۴۲

- سرایش نمایشی:

شعر اشک یتیم نمونه خوبی برای سرایش نمایشی در دیوان پروین است. که چون شعری معروف است از آوردن آن می‌گذریم.

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

- حرکت در بافت کلام:

در شعر «آشیان ویران» حکایت پرنده‌ای است که به سوی گلزار پرواز می‌کند و ناگاه صیادی تیری بر او می‌زند و صیاد آن را بر می‌گیرد و به خانه می‌برد و آن را به دست کودکش می‌دهد. اما از طرفی جوچکان پرنده چشم به راه مادرند و از مادر خبری نیست. پروین در این قسمت هر یک از بخش‌های شب را با بیتی بیان می‌کند. در سرپای این بند از شعر حرکت وجود دارد:

آمد شب و تیره گشت لانه	وان رفته نیامد از سفر باز
کوشید فسونگر زمانه	کز پرده برون نیفتد این راز
طفلان به خیال آب و دانه	خفتند و نخاست دیگر آواز
از بامک آن بلند خانه	کس روز عمل نکرد پرواز

غروب /

شب /

همق شب /

صبح /

- رسوخ به درون شخصیت‌ها:

پروین گاه به درون شخصیت‌های پرداخته‌اش رسوخ می‌کند یا به قولی به روانشناسی شخصیت‌ها می‌پردازد و از دورن آنها و اوهامشان سخن می‌گوید؛ مثلاً در شعر «روباه نفس» به بیان ذهنیات مرغ گرفتار در دام می‌پردازد:

به یاد آورد زان آزاد گشتن
ز صحرا جانب ده باز گشتن
نمودن رهروان خرد را راه
زهر بیراهه و ره بودن آگاه
ز دنبال نوآموزان دویدن
شدن استاد درس دانه چیدن

و یا در شعر «قلب مجروح» نفوذ به درونیات کودک یتیم و عنوان کردن بعضی مسائل اجتماعی از جمله فقر و اختلاف طبقاتی و طرح جزئیات و اراده کلیات.

امروز اوستاد به درس نگاه نکرد
ما ناکه رنج و سعی فقیران ثمر نداشت
من در خیال موزه بسی اشک ریختم
این اشک و آرزو ز چه هرگز اثر نداشت
هرگز درون مطبخ ما هیزمی نسوخت
وین شمع روشنایی از این بیشتر نداشت
همسایگان ما بره و مرغ می‌خورند
کس جز من و تو قوت زخون جگر نداشت
بر وصله‌های پیرهنم خنده می‌کنند
دینار و درهمی پدر من مگر نداشت
- زبان محاوره‌ای:

من ربودم موزه و طشت و نمد
توسیه دل مدرک و حکم و سند

ص ۹۲

بس که گفתי خرقه کو و فرش کو
آبرویم برردی ای بسی آبرو

ص ۲۲۲

گرچه روئیدی به پیش پای ما تنگ کردی بی ضرورت جای ما

ص ۲۷۲

۶ - بهره گیری از فنون و صنایع ادبی:

بطوری که از دیوان پروین برمی آید او بر فنون و صنایع ادبی تسلط کافی داشته است، اما از آنجا که او به ساده سرایی تمایل دارد، حتی در هنگام بکارگیری صنایع لفظی و معنوی، سعی او بر این است که به سادگی و روانی مضمون کمک کند. بهره گیری او از صنعت تضاد و تشبیه بلیغ از بسامد بیشتری برخوردار است در ذیل نخست به پاره ای از ابیاتی که در آنها از صنایع ادبی بهره جسته نگاهی می افکنیم و پس از آن مبحث تضاد و تشبیه بلیغ را کمی مفصل تر در پی می آوریم:

- جناس:

اگر حکایت بهرام گور می پرسی شکار گور شد ای دوست عاقبت بهرام
به صحرا سرود اینچنین خارکن که از کندن خار کس خوار نیست

- مراعات النظیر:

کس را نماند از تک این خنگ بادپای پا در رکاب و سر به تن و دست در لگام

ص ۷

- لَف و نشر:

زمانی فشردی و گاهی شکستی گلوی تذروی و بال حُمامی

ص ۲۶۰

- استعاره مکنیه:

چشم جان را بی نگه دیدارهاست پای دل را بی قدم رفتارهاست

ص ۱۱۹

- ایهام:

هرگز تو بار زحمت مردم نمی کشی ما شانه می کشیم به هر جاکه تار پوست

ص ۲۳

شبانگه در دلی تنگ آرمیدم شدم اشکی و از چشمی چکیدم

ص ۳۰

- حسن تعلیل:

درسهایم نخوانده ماند تمام چه کنم در چراغ روغن نیست

ص ۱۶۸

تضاد و پارادوکس:

تضاد هنگامی است که: «بین دو یا چند لفظ تناسب تضاد (تناسب منفی) باشد، یعنی کلمات از نظر معنی، عکس و ضد هم باشند.» و پارادوکس وقتی است که واژه‌های متضاد، جمله‌ای به ظاهر بی معنی به وجود آورند اما پس از تأمل معلوم می‌شود که جمله معنی دارد.^۱ پارادوکس را می‌توان به یک معنا همان «اجتماع نقیضین» منطقی دانست که در اینجا تحقق یافته و نه تنها محال نیست بلکه با درخشش خاصی جلوه می‌کند و حقایق نهفته یا پیچیده‌ای را بدرستی و عمیقاً منعکس می‌سازد، اما همین امر موجب تحیر و زیبایی در کلام می‌شود. بنابراین «منظور از تصویر پارادوکس، تصویری است که دو روی ترکیب آن به لحاظ مفهوم یکدیگر را نقض می‌کنند مثل سلطنت فقر...»^۲

بهره‌گیری پروین از این صنعت شاید به دلیل بینش ویژه او به هستی و جهان است. از دید او جهان تناسبی است که از تقابل بوجود آمده است. در دیوان او همواره شاهد تقابل دیو و فرشته، روباه و ماکیان، گرگ و شبان، دزد و قاضی، فقیر و غنی و مضامین دیگری هستیم که شاید بتوان از آن به کشاکش نیک و بد تعبیر کرد. علاوه بر این استفاده از صنعت تضاد گاهی نشانگر تقابل آنچه هست با آنچه که باید باشد است یعنی در خدمت بیان آرمانگرایانه درآمده است.

- تضاد:

به نام زندگی هر لحظه مردن به جای آب و نان خونابه خوردن

ص ۵۱

زکوه و کاه گرانسنگی و سبکباری ز خاک صبر و تواضع ز باد رقصیدن

ص ۱۰۰

دوست نگردند فقیر و غنی یار نباشند شقی و سعید

ص ۲۴۶

۱ - نگاهی تازه به بدیع، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ اول، ص ۸۹.

۲ - پیدل شاعر آینه‌ها، دکتر شفیع کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ اول، ص ۵۴.

- پارادوکس:

در و بام قفس بام و درم شد پرم کردند و عریانی پرم شد

ص ۱۶۶

کودکی گفت مسکن تو کجاست گفتم آنجا که هیچ مسکن نیست

ص ۱۶۸

همه پیچ و تابش عیان گیر و داری همه نقش زیبایش روشن ظلامی

ص ۲۵۹

- تشبیه بلیغ (رسا):

از فنون دیگری که پروین بسیار از آن بهره جسته است تشبیه بلیغ است. می‌دانیم که تشبیه بلیغ پرورده‌ترین و هنری‌ترین نوع تشبیه است. در تشبیهاتی از این دست که پروین بکار برده است دو طرف تشبیه بصورت ترکیب اضافی (اضافه تشبیهی) آمده‌اند که این نوع، گونه ساده‌تر تشبیه بلیغ است. بهره‌گیری از این نوع تشبیه هم در جهت روانی و سادگی کلام است.

گشت دروغ بار حقیقت نمی‌دهد این خشک رود چشمه حیوان نمی‌شود

ص ۴

به تیه عمر از آن روی گشت دل حیران که هیچ‌گاه شتر آرز را مهار نکرد

ص ۸۳

خرقه‌ها با سوزنی کردم رفو سوزنی کان خرقه دل دوخت کو

ص ۱۱۱

از تنور خودپسندی شد بلند شعله کردارهای ناپسند

ص ۲۵۶

۷- انتقاد اجتماعی با بیانی کنایی و طنز آلود:

در دیوان پروین گاه با قطعه‌هایی برخورد می‌کنیم که مستقیماً به منظور انتقاد و با بیانی کنایی سروده شده‌اند. از جمله قطعه «ای رنجبر» که حاوی مسائل اجتماعی روزگار پروین است. در این شعر او به انتقاد از برخی جریانهای حاکم بر جامعه عصر خویش از جمله تبعیض و فاصله طبقاتی می‌پردازد. این انتقادهای همواره با بیانی کنایی و طنزآمیز همراه هستند:

در خور دانش امیرانند و فرزندانشان توچه خواهی فهم کردن از کتاب ای رنجبر
مردم آنانند کز حکم و سیاست آگهند کارگر کارش غم‌است و اضطراب ای رنجبر

هرکه پوشد جامهٔ نیکو بزرگ و لایق است رو تو صدها وصله‌داری بر ثیاب ای رنجبر
در برخی دیگر از اشعار پروین قاضی بصورت نماد ریاکاری و تظاهر و مردم فریبی مطرح
شده و پروین با توانایی بسیار پرده از فریب‌ها و بازیهایش برداشته است. از جمله در شعر «دزد و
قاضی» پس از گفتگوی زیبای «دزد و قاضی» در پایان نتیجه می‌گیرد که اینچنین قضاتی از دزد هم
بدترند.

گفت بدکردار را بدکیفر است	گفت بدکار از منافق بدتر است
گفت هان برگوی شغل خویشتن	گفت هستم همچو قاضی راهزن
گفت آن زرها که بُردستی کجاست	گفت در همیان تلبیس شماس
گفت آن لعل بدخشانی چه شد	گفت می‌دانم و میدانی چه شد!
گفت پیش کیست آن روشن نگین	گفت بیرون آر دست از آستین
من به راه خود ندیدم راه را	تو بدیدی کج نکردی راه را
در دل ما حرص، آرایش فزود	نیت پاکان چرا آلوده بود
دزد اگر شب گرم یغما کردن است	دزدی حکام روز روشن است
حاجت ارما را ز راه راست برد	دیو قاضی را به هر جا خواست برد

ص ۹۳-۹۱

در این گونه انتقادهای طنزآمیز که بعضاً با استفاده از صنعت «گفت و گو» پرداخته شده‌اند، غالباً طرح مسئله از جانب طرف قدرتمند یا قاضی صورت می‌گیرد (گاهی نیز از طرف عاقلان و قتی که طرف مقابل دیوانه باشد)، اما پاسخهای افشاگرانه و رندانه متهم یا طرف ضعیف، بدون آنکه قصد انکار خود را داشته باشد، موجب رسوایی طرف قدرتمند شده و اعتبار او را خدشه‌دار می‌سازد. این امر یعنی حاضر جوابی و پاسخهای ظریف و عمیق انتقادی در گفتگوهای پروین برجسته‌ترین و معروفترین شعرهای دیوان او را تشکیل می‌دهند، و این از آنروست که اینگونه پاسخهای سنجیده از سوی ناهشیاران (مست و دیوانه) خود نوعی پارادوکس معنوی را بوجود می‌آورد که موجب جذب و بعضاً نوعی طنز عالی می‌شود. و این نکته را مثلاً با مرور گفتگوی «محتسب و مست» که از معروفترین قطعه‌ها در دیوان پروین است با وضوح می‌توان دریافت.

۸- کوتاه سخنی:

یکی دیگر از ویژگیهای شعر پروین کوتاه سخنی اوست، او هیچگاه سخن را آنقدر به درازا نمی‌کشد که باعث ملال و خستگی خواننده شود آنچنانکه خودش نیز در چند جا اشاره کرده

است:

قصه خویش دراز از چه کنم وقت بیگه شد و فرصت کوتاه

ص ۵۹

از آن دراز نکردم سخن در این معنی که کار زندگی لاله کار مختصرست

ص ۸۳

قصه تلخیش دراز مکن زندگی روزگار کوتاهی است

ص ۱۰۸

در خاتمه می‌توان گفت که سبک پروین سبکی است آمیغی، یعنی همچنانکه در ابتدای این جستار گفته شد و پیش از این با آوردن نمونه‌ها نشان داده شد از طرفی از دید قالب و برخی ویژگیهای واژگانی و مضامینی در برگیرنده شاخصه‌های سبکی کهن و کلاسیک است و از طرفی از دیدگاه طرح مسائل روزگار شاعر - حالت نمایشی و محاوره‌ای داشتن، و حرکت در بافت کلام و رسوخ به درون شخصیت‌ها - واجد شاخصه‌های سبکی نوین در شعر فارسی است. از آنجا که پروین هم کوتاه سخنی را بر اطناب ترجیح داده است ما هم به این مختصر اکتفا کرده و سخن در باب سبک شعر پروین را در همین جا به پایان می‌بریم.

فهرست مأخذ:

- ۱ - اعتصامی؛ پروین. دیوان - مقدمه ملک الشعرای بهار، تهران، ۱۳۶۵. چاپ دوم.
- ۲ - شفیعی کدکنی؛ محمدرضا. بیدل شاعر آینه‌ها، تهران، آگاه، چاپ اول.
- ۳ - شمیسا؛ سیروس. نگاهی تازه به بدیع، تهران، فردوس، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۴ - عبادیان؛ محمود. انواع ادبی، جزوه درسی. تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۶۵.
- ۵ - لافونتن. داستانها، ترجمه منظوم نیر سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۶ - یوسفی؛ غلامحسین، شوق رهایی از روانهای روشن. تهران.

پروین، شاعر اخلاق

تجلی و نمود اخلاق در آفرینش‌های هنری درین مرز و بوم پیشینه و دامنه‌ای دیرین و دراز دارد. عنصر اخلاق، وجه مشترک میان تمام اندیشه‌ها و معرفت‌های بشریست، بطوریکه از دیرباز درخشش‌های گونه‌گون داشته و دارد. میان هر قوم و ملتی که برویم و آثار آنان را - از کهن‌ترین آن تا بحال - مورد مذاقه قرار دهیم، به این اصل مشترک در همه جا برمی‌خوریم.

اساس دعوت انبیاء الهی - علیهم‌السلام - که توحید و خواندن به یکتاپرستی است، در نهایت در ارمغان اخلاق حسنه و نیک، تجلی می‌یابد. بطوریکه رسول اکرم (ص) فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» و یا

«عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ اخْلَاقٍ فَإِنَّ اللَّهَ - عزوجل - بَعَثَنِي بِهَا».^۱

«غیر از فلاسفه‌ای چون فردریک ویلهلم نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م) - از دورانیهای اخیر - که طرفدار اصالت قدرت‌طلبی است و یا هواداران فلسفه پوچی و پیروان مکتب‌هایی چون نیهیلیسم که با نفی‌گرایی هرج و مرج طلبانه بر ارزشهای حیات معنوی و اصول اخلاقی خط بطلان کشیده، سایر فلاسفه و همگی پیشوایان مذاهب و مکتبهای فکری جهان - به اجماع - رعایت مبانی اخلاقی را توصیه می‌کنند و برقراری حکومت اخلاق را در جوامع بشری ضامن سعادت و پیروزی انسان می‌دانند».^۲

اینجاست که انسان دردمند و آگاه خود را رسول و مبلغی برای دیگران می‌یابد و همواره رسالتی سنگین در ارائه هنر خود بر دوش حس می‌کند.

براستی آنکس که پاسخ «هنر برای چیست؟» را دریابد و در خلق و آفرینش هنرینش بکار برد، گامی بلند در راستای رسالت خود برداشته است. بی‌گمان وی با درک ژرف و درستی که از جهان دارد، شمعی فروزان و شاعری روشنگر خواهد بود که زیباییهای آفرینش هستی را با جهان‌بینی

۱ - رک: مستدرک ج ۲ ص ۲۸۲، به نقل از کتاب «شعر فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی» ص ۳۴ دکتر حسین رزمجو - ۶۹ / آستان قدس رضوی .
۲ - همان ص ۳۲

صحیحی که دارد به هم پیوند می‌دهد و نقش هدایتگری و ابلاغ را ایفاء خواهد نمود. عمر هنر بیش از آنست که بتوان برایش زمانی تصور کرد. ردپای آن را در شگفتی‌ها و زیباییهای آفرینش جهان هستی و نظم خارق‌العاده آفریده‌ها، توان جست. به قلم هنرمند اول و نقاش ازل یعنی «الله»

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱

ازینرو برین باوریم که هنر پاک است و آسمانی و زلالی چشمه‌ساران کوهستان را دارد. رایحه‌ایست از آنسو و بهره و عطایی است از جانب معبود در سرشت انسان اندیشمند، هنرور خلاق و شاعر نیکو سخن.

برای آفرینش سروده‌ای زیبا تنها آهنگ و آرایه‌های سخن - که ابزار این کارند - کافی نمی‌باشد. آنچه بدان لطف و ارزش دو چندان می‌بخشد، دریافت صحیح شاعر از حقایق و ارتباط دادن آن با رسالتش در خلق هنر است.

ناخرسندی روح لطیف شاعر از وضع موجود و طلب «در انداختن طرحی نو» در عالم است که وی را به حرکت و نماندن وامی‌دارد. روح هنر با تکرار که ماندن و پوسیدن است نمی‌سازد. هنر و ادب همچون روح انسانی که از «عالم امرست» زایاست. این انگیزش رستخیزها در عالم ایجاد می‌کند. چنانکه مولانا محمد بلخی گفت:

موجهای ثیز دریاهاى روح هست صد چندان که بُد طوفان نوح^۲

هنر، سرگرمی نیست بلکه وسیله‌ایست برای بدور ریختن سرگرمی‌ها و بازماندن از آن. داستان دل‌انگیز «پیرچنگی» در مثنوی شریف نیز طرح همین جستار است. پیرچنگی، خسته و تنها به راه پیموده‌نگاهی می‌اندازد، خود را چنان می‌بیند که از بازار دنیا خاسر و متضرر برگشته است زیرا نواختن وی وسیله‌ای بود برای سرگرمی و تخیل و بی‌خبری؛ حال آنکه زوال و ناپایداری دنیا را در دستان چروکیده و ناتوانش می‌دید.

شاعر اخلاقی چنانکه گفته شد رسالتی بر دوش خود حس می‌کند، جستجو و تلاش هنری وی اگر به یافتن دنیایی بهتر نیانجامد، نومیدی و نازایی به سراغش خواهند آمد آنگاه هنری جز تکرار نداشته و ارمغان و تحفه‌ای تازه با خود نخواهد داشت.

در نقد ارزشی شعر و دیگر آثار هنریست که این بحثها مطرح می‌شود شاعران و سخنوران همه به فراخور هوش و ذوق و دانش خود به خلق اثر می‌پردازند لکن اگر سمت و سوی کار آنان درست و ارزشمند نباشد نمی‌توان برای همه آنان نزد خود ارزش یکسانی قائل شد. خدا در قرآن

می فرماید: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»^۱

سخنسرای شروان - خاقانی - این نکته را در سخن خود بخوبی بازنموده و از خدایش خواسته که:

«مرا به منزل «الا الذین» فرود آور فروگشای ز من طمطراق «الشعراء»^۲

از توانمندِ پرزوری که نمی داند زور و توانش را در چه راهی باید بکار برد چه چشمداشتی جز ستم یا دست کم درشتخوبی از او می رود؟ از چنین کسی نمی توان پهلوانی و دلیری سراغ داشت ولی نیرو در تنی که خود را بازشناخته وسیله ای نیک و فرخنده خواهد بود که با آن دادِ ستمدیده را از ستمگران باز می ستاند.

از آن بازوت را دادند نیرو که گیری دست هر بی دست و پا را^۳

شعر و شاعری یا هر حرفه و هنر دیگر نیز ازین مقوله است. پروین اعتصامی بحق شاعر بلند مرتبه ای است که با آنچه گفته شد، بر فرق دوران جای دارد. او گوی توفیق را در میدان ادب و رسالت ربود و هنر را برتر از زندگی و زمزمه تکرار می دانست. شعر و هنر برای وی نه تنها سرگرمی و وسیله سرگرم نگهداشتن دیگران نبود بلکه برای بازماندن از سرگرمی ها بود، بدین طریق جایگاه هدایتگری خود را بخوبی بازشناخت.

پاکی و عصمتِ مریم در او موج می زند. وی شاعری اخلاقی است که برای ابلاغ این رسالت، خود را برانگیخته می داند. حکیمی است حاذق که نبض جامعه بیماراش را در دست دارد. دردشناسی است راستین که به دردمندان شفقت می ورزد. و سحاریست که سخنش، همه، پند و موعظه است.

«قال رسول الله (ص): إِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ سِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشُّعْرِ حِكْمَةً»^۴

پروین آئینه تمام نمای زمانه خویش است که با سالوس و زهد ریایی و ستم سرناسازگاری دارد. در برابر وضعیتی که برای زنان جامعه ما تحت عنوان ترقی و در واقع «الیناسیون و خودباختگی» پیش آمده بود، خاموش نمی ماند و با نقل گذشته «زن در ایران» و نقد وضع امروز وی به احیاء و معرفی ارزشهای پاک انسانی و اسطوره های اخلاقی می پردازد:

۱ - سورة شعراء آیات ۲۲۷ - ۲۲۴

۲ - دیوان خاقانی شروانی - ص ۱۰ - به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی - زوار / ۱۳۶۸

۳ - دیوان پروین اعتصامی - ص ۱۸۱ - به کوشش متوجه مظفریان - مؤسسه چاپ و انتشارات علمی / ۱۳۶۵

۴ - رک: مسند احمد ج ۱ ص ۲۶۹ - احادیث مثنی به کوشش بدیع الزمان فروزانفر - ص ۹۹ به نقل از «شعر کهن فارسی...» به صورت «إِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ سِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةً» نیز نقل گردیده است.

زن در ایران پیش ازین گوئی که ایرانی نبود
 زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت
 کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد
 در عدالتخانه انصاف، زن شاهد نداشت
 نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند
 میوه‌های دکه دانش فراوان بود، لیک
 آب و رنگ از علم می‌بایست شرط برتری
 جلوه صد پرنیان چون یک قبای ساده نیست
 از زر و زیور چه سود آنجا که نادانست زن
 عیب‌ها را جامه پرهیز پوشانده است و بس
 زن چون گنجور است و عفت گنج و حرص و آز، دزد
 اهرمن بر سفره تقوی نمی‌شد میهمان
 پا به راه راست باید داشت کاندرا راه کج
 پروین در بسیاری از سروده‌هایش سخن و گفتار بزرگان پیشین را بازآفرینی کرده و در ارتباط با اوضاع زمان خود روح تازه و دیگری در آن دمیده که به ذکر چند نمونه می‌پردازد:

در قطعه‌ها و سروده‌هایی چون «آسایش بزرگان» و «اشک یتیم»، وی تیمارگر معضلات جامعه خویش است و ازینرو سبک و شیوه سعدی در بوستان را بیاد می‌آورد.

شنیده‌اید که آسایش بزرگان چیست برای خاطر بیچارگان نیاسودن^۲

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی
 پرسید زان میانه یکی کودکی یتیم
 آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست؟
 نزدیک رفت پیرزنی کوژپشت و گفت
 ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
 بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن
 که بحق بخوبی سوز ستم و ظلم و اجحاف را با چنین بیانی سحر و زیبا و در عین حال ساده و بدور از تصنع بازنموده است.

قصاید و قطعاتی که در باب «دانش و خرد» و اهمیت آن ساخته یادآور چامه‌های حکیمانه پیریمگان دره، ناصر خسرو است. پروین جزو شاعرانی است که واژه‌هایی چون خرد، هنر و دانش بیشترین بسامد را در دیوان وی دارد:

با دانش است فخر نه با ثروت و عمار تنها هنر تفاوت انسان و چارپاست^۱
 سر و عقل گر خدمت جان کنند بسی کار دشوار، آسان کنند^۲
 شوره‌زار تن خاکی گُل تحقیق نداشت خرد این تخم پراکند به گلزاری چند^۳
 دانش چو گوهریست که عمرش بود بها باید گران خرید که ارزان نمی‌شود
 تا ز آتش عناد تو گرمست دیگ جهل هرگز خرد به خوان تو مهمان نمی‌شود^۴
 در برخی از چامه‌ها از گذشته و آثار بجا مانده از ناماوران تاریخ سخن می‌راند و آن را مایه عبرت می‌داند؛ چنانکه قرآن فرمود:

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَاثُرُوا أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً»^۵

ای دل فلک سفته کجمدار است صد بیم خزان‌ش بهر بهار است...
 افسانه نوشیروان و دارا وردِ سحرِ قمری و هزار است
 ز ایوان مدائن هنوز پیدا بس قصه پنهان و آشکار است
 اورنگ شهی بین که پاسبانش زاغ و زغن و گور و سوسمار است
 بیغوله غولان چرا بدینسان آن کاخ همایون ز رنگار است^۶

که قصیده معروف بحرّی شاعر عرب را با مطلع:

«صُنْتُ نَفْسِي عَمَّا يُدْنِسُ نَفْسِي تَرَفُّعْتُ عَنْ جَدَا كُلِّ جَبِيسٍ»

را در یادها زنده می‌کند.^۷

و نیز قصیده بلند خاقانی به هنگام بازگشت از سفر حجاز را:

هان! ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان! ایوان مدائن را آینه عبرت دان
 دندانه هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندانه بشنو ز بن دندان
 گوید که تو از خاکی و ما خاک توایم اکنون گامی دو سه برمانه واشکی دوسه هم بفشان
 آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان
 پرویز کنون گم شد زان گمشده کمتر گوی زرین تره کو برخوان؟ رو «کم ترکوا» برخوان

۱- همان، ص ۱۴

۲- همان، ص ۷۱

۳- همان، ص ۴۹

۴- دیوان پروین، ص ۳۳

۵- سورة فاطر، آیه ۴۴

۶- همان، ص ۷۳

۷- دیوان بحرّی، ص ۱۱۵۲ ج الثانی. عنی بتحقیقه و شرحه والتعلیق علیه حسن کامل الصیرفی - دارالمعارف / ۱۹۶۳

خاقانی ازین درگه دریوزه عبرت کن تا از دَر تو زان پس دریوزه کند خاقان^۱
 شیخ رضا طالبانی (متوفی بسال ۱۹۰۹ م) شاعر پرآوازه گرد نیز چنین سروده است:
 شکافی که بینی در ایوان کسرا دهانست گوید بقا نیست کس را^۲
 این دو بیت پروین

«دی جغد به ویرانه‌ای بخندید کاین قصر ز شاهان باستانست
 تو از پی بگوری دوان چو بهرام آگه نه که گور از پیتی ات دوانست»^۳
 متأثر از رباعی بسیار معروف عمر خیام است:
 آن قصر که بهرام در او جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
 بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت»^۴

بطور کلی هنر بارزی که پروین در بیان مفاهیم اخلاقی از آن بسیار بهره جسته، «تمثیل» است و نیز پرداخت گفتگو یا اصطلاحاً «دیالوگ»^۵ میان جانوران و حتی اشیاء.

«تشخیص»^۶ یا انسانوارگی نیز در شعر وی کاربرد فراوان دارد که سرچشمه آن می‌تواند سبک و شیوه نگارش کتابهایی چون «کلیله و دمنه»، «مرزبان نامه»، «موش و گربه» و غیره باشد. خوشتر آن باشد که سِر دلبران گفته آید در حدیث دیگران^۷

گفتگوی تابه با دیگ در قطعه «سیه روزی»، عدس و ماش در شعر «بازی زندگی» و اشعاری چون «کوه و کاه»، «ذره و خفاش»، «بلبل و مور» ازین نمونه‌اند که بر رسیدن هریک، زمان و بحث ویژه‌ای را می‌طلبید. ازینرو پروین به بهترین شیوه از عهده رسالت خود برآمده و حاصل تلاشی درین راستا، از شاهکارهای فروزان و ماندگار در گنجینه روزگار خواهد بود.

۱ - دیوان خاقانی شروانی، ص ۳۵۸

۲ - میزوی نه ده بی‌کورد، ص ۳۶۰ - استاد علاءالدین سجادی - انست کتابفروشی معارف سردشت / ۱۳۶۱

۳ - دیوان، ص ۵۲ ۴ - رباعیات خیام، ص ۱۶ چاپ اقبال - / ۱۳۶۱

5 - Dialog

6 - Personification

۷ - مثنوی، دفتر اول

روح انگیز کراچی

کتابشناسی پروین

دیوان پروین

اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و مقطعات پروین اعتصامی با مقدمه م. بهار، تهران، ۱۳۱۴ ش، سربی، وزیری، ۳۲۰ ص، چاپ اول، هزار نسخه.

اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و مقطعات پروین اعتصامی با مقدمه ابوالفتح اعتصامی، تهران، بی نا، ۱۳۲۰ ش، چاپ دوم، سه هزار نسخه.

اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات پروین اعتصامی، تهران، بی نا، تیر ۱۳۲۳ ش، چاپ سوم، هشت هزار نسخه.

اعتصامی، پروین. گلی چند از دیوان پروین اعتصامی. تهران، مهرگان، ۱۳۳۳ ش، جیبی، سربی، ۳۰ ص.

اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات پروین اعتصامی، تهران، بی نا، مهر ۱۳۳۳ ش، چاپ چهارم، سیزده هزار نسخه.

اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی، به احتمال سعید اعتصامی، تهران، بی نا، ۱۳۴۱ ش، وزیری، چاپ پنجم، بیست و پنج هزار نسخه.

اعتصامی، پروین. گزیده‌ای از قطعات پروین اعتصامی. به انتخاب م. نوربخش، اصفهان، مشعل، ۱۳۴۳ ش، جیبی.

اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی. تهران، چاپخانه محمدعلی فردین، ۱۳۵۳ ش، چاپ ششم، پانزده هزار نسخه.

اعتصامی، پروین. گزیده‌ای از قطعات پروین اعتصامی. اصفهان، مشعل، ۱۳۵۴ ش.

- اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی. تهران، چاپخانه محمدعلی فردین، ۱۳۵۵ ش، چاپ هفتم، بیست هزار نسخه.
- اعتصامی، پروین. گلچینی از دیوان پروین اعتصامی. تهران، انتشارات رجبی، ۱۳۶۱ ش، چاپ دوم.
- اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲ ش.
- اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی. به کوشش محمد تقی بابائی، تهران، نمونه و حافظ، ۱۳۶۳ ش، جیبی.
- اعتصامی، پروین. دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی. تهران، ناشر: ابوالفتح اعتصامی، ۱۳۶۳ ش، چاپ هشتم.
- اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی، با مقدمه حشمت مؤید، امریکا، انتشارات مزدا، ۱۳۶۵ ش.
- اعتصامی، پروین. متن کامل دیوان پروین اعتصامی. به اهتمام منوچهر مظفریان. [تهران]، انتشارات ایران، ۱۳۶۷ ش، چاپ سوم.
- اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی. ویرایش و تدوین احمد کریمی، تهران، یادگار، بهار ۱۳۶۹ ش.
- اعتصامی، پروین. گلچینی از دیوان پروین اعتصامی. تهران، فرّخی، بی تا، جیبی.

آثار منتشر شده در باره پروین

- اعتصامی، ابوالفتح. مجموعه مقالات و قطعات و اشعار که بمناسبت درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی، نوشته و سروده شده است و اظهارنظرها و تاریخچه زندگانی پدر شاعر. تهران، ابوالفتح اعتصامی، چاپخانه محمدعلی فردین، تیر ۱۳۵۳ ش.
- اعتصامی، ابوالفتح. مجموعه مقالات و قطعات و اشعار که بمناسبت درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی، نوشته و سروده شده است و اظهارنظرها و تاریخچه زندگانی پدر شاعر. تهران، ابوالفتح اعتصامی، چاپخانه محمدعلی فردین، بهمن ۱۳۵۵ ش.

- اعلامیه بنیاد اتحادیه کشاورزان و ترقیخواهان. تهران. مهر ۱۳۲۲ ش.
- حاج آقامحمد، عباسعلی. آئینه پروین. اشعار برگزیده از دیوان پروین اعتصامی، تهران، چاپخش، ۱۳۵۵ ش.

حاج آقامحمد (محمدی)، عباسعلی. آئینه پروین و برگزیده اشعارش. تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۸ ش، چاپ دوم.

دهباشی، علی. یادنامه پروین اعتصامی. تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش.
شب پروین (اشعار و مقالاتی درباره پروین اعتصامی). تبریز، انجمن ادبی شهریار، ۱۳۴۹ ش، سربی، وزیری، ۵۹ ص.

شریعت، محمدجواد. پروین ستاره آسمان ادب ایران. تهران، مشعل، ۱۳۶۶ ش.
گرکانی، فضل الله. تهمت شاعری. تهران، روزنه، ۱۳۵۶ ش.
نمینی، حسین. جاودانه پروین اعتصامی و برگزیده آثارش. تهران، فرزانه، ۱۳۶۲ ش.

کتابشناسی پروین

آقا بزرگ تهرانی، محمدمحسن. الذریعه الى تصانیف الشیعه. تهران، المکتبه اسلامیه، ۱۳۸۷ ق، ۲۵ جلد، ج ۹، ص ۸۱.

افشار، ایرج. فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی یا همکاری فرانکلین، ۱۳۴۸ ش، ج ۱ ص ۶۹۵ و ۸۰۱ و ۸۰۳ و ۸۰۸.

افشار، ایرج. فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۲۵۳۵، ج ۳ ص ۲۷۳.

افشار، ایرج. فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ ش، ج ۴ ص ۳۰، ۳۸۳، ۴۶۱.

افشار، ایرج و بنی آدم، حسین. کتابشناسی ده ساله (۱۳۳۳ - ۱۳۴۲). تهران، انجمن کتاب، ۱۳۴۶ ش، ص ۳۶۵.

افشار، ایرج و بنی آدم، حسین و جانا، علی اکبر. کتابهای ایران. تهران، انجمن کتاب، ۱۳۴۳ ش، س ۴۲، ص ۷۲.

افشار، ایرج و بنی آدم، حسین. کتابهای ایران. تهران، انجمن کتاب، ۱۳۴۵ ش، ص ۳۴۴، س ۴۴ ص ۱۵۶.

خیامپور، ع. فرهنگ سخنوران. تبریز، بی نا، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۰۳.
عیلامی، بهرام و آروند، طاهره و شبستری، نیره. کتابشناسی ملی ایران. تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶ ش، ۴۱ و ۴۲، بهار و تابستان ۱۳۵۶ ش، ص ۲۸۱.

کریمی، خسرو و استخری، پروین. کتابشناسی ملی ایران. تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴

ش، بهار ۱۳۵۴ ش، ص ۱۱۸.
 مشار، خانابا. فهرست کتابهای چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵ ش. تهران، بنگاه ترجمه
 و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ش، ج ۳، ج ۱، ص ۱۵۰۹ و ۱۵۶۳ و ج ۲، ص ۲۹۳۴ و ج ۳، ص
 ۲۲ و ۴۶.

مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی. تهران، چاپخانه رنگین، ۱۳۴۰ ش، ج ۲، ص
 ۱۷۱.

زندگی نامه پروین

استعلامی، محمد. ادبیات دوره بیداری و معاصر. تهران، دانشگاه سپاهیان انقلاب، ۱۳۵۵ ش،
 ص ۳۶۹.

اسحاق، محمد. سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر. تهران، طلوع و سیروس، ۱۳۶۳ ش،
 چاپ دوم، ج ۱، ص ۴۷ و ج ۲ ص ۱۳۱.

برقعی، سید محمد باقر. سخنوران نامی معاصر. تهران، امیرکبیر، ۱۳۲۹ ش، ج ۳، جلد ۱، ص
 ۳۸.

خلخال، سید عبد الحمید. تذکره شعرای معاصر ایران، حاوی مجملی از شرح حال و منتخبی از
 اشعار سی و پنج تن از گویندگان نامی ایران در عصر حاضر، ج ۲، جلد ۱، ص ۶۶.
 خلیلی، ناصر. بیوگرافی چهره‌های درخشان جهان. تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۴۴ ش، ص ۳.
 دایرةالمعارف فارسی. زیر نظر محمود مصاحب. تهران، فرانکلین - جیبی، ۱۳۵۶، ج ۱
 ذیل پروین اعتصامی.

دولت آبادی، عزیز. سخنوران آذربایجان. تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵ ش، ج ۲، جلد ۱، ص
 ۲۵۱.

دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵ ش، ذیل پروین اعتصامی.
 رشید یاسمی، غلامرضا. ادبیات معاصر. تهران، چاپخانه روشنائی، ۱۳۱۶ ش، ص ۳۴.
 زهتاب، محمدرضا. شخصیت‌های نامی ایران. تهران، پدیده، ۱۳۴۷ ش، ص ۶۰.
 سادات ناصری، سید حسن. سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران. تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر،
 ۱۳۵۳ ش، ص ۱۶۶.

سپهرم، امیر مسعود. تاریخ برگزیدگان و عده‌ای از مشاهیر ایران و عرب. تهران، زوآر، ۱۳۴۱ ش،
 ص ۴۴۸.

- سیفی فمی تفرشی، مرتضی. سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش، ص ۲۷۳.
- شکیبا، پروین. شعر فارسی از آغاز تا امروز. تهران، هیرمند، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۹۴.
- صفا، ذبیح‌الله. گنج سخن. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۹ ش، چاپ دوم، ج ۱، صص ۲۹۱ - ۳۰۸.
- عبرت، محمدعلی مصاحبی نائینی. مدینه الادب. خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی، ۲ جلد، ج ۱، ص ۵۴۰.
- قصیری، یدالله. بزم سخن. تهران، زوار، ۱۳۴۲ ش، ص ۴۸.
- قویمی، فخری (خشایار وزیری). کارنامه زنان مشهور ایران (قبل از اسلام تا عصر حاضر). تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۲ ش، صص ۱۶۱ - ۱۶۵.
- کشاورز صدر، محمدعلی. از رابعه تا پروین. تهران، کاویان، ۱۳۳۴ ش، ص ۷۶.
- محلاتی، شیخ ذبیح‌الله. ریاحین الشریعه. تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ق، ج ۴، ص ۷۴.
- مدرس، میرزا محمدعلی. ریحانه‌الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب. تبریز، شفق، ۱۳۴۶ ش، چاپ سوم، ج ۱، ص ۱۴۸.
- مرسلوند، حسن. زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰ ش). تهران، الهام، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، صص ۲۰۵ - ۲۰۹.
- مسعودی، ابوالقاسم. بررسی آثار و احوال ۲۳۰ تن از مشاهیر نامدار جهان. تهران، پدیده، ۱۳۴۸ ش، ص ۲۲۷.
- مشیر سلیمی، علی اکبر. زنان سخنور از یک‌هزار سال پیش تا امروز که به زبان پارسی سخن گفته‌اند. تهران، علمی، ۱۳۳۵ - ۱۳۳۷، ۳ جلد در یک مجلد، ج ۱، ص ۷۹.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش، ج ۵، ص ۱۵۶.
- مehجور، کیوان و دیگران. چهره‌هایی از پیشروان هنر و ادبیات معاصر ایران. تهران، فرهنگسرای نیاوران، ۱۳۵۷ ش، ص ۷۸.
- مهرین (شوشتری)، عباس. تاریخ زبان و ادبیات ایران. تهران، مانی، ۱۳۵۳ ش، ج ۵، ص ۱۶۲.
- نظمی، علی. دویت سخنور. تبریز، آذربادگان، ۱۳۵۵ ش، ص ۶۰.
- هدایت، محمود. گلزار جاویدان. تهران، زیبا، ۱۳۵۳ ش، ۳ جلد، ج ۱، ص ۲۵۱.

پروین در آثار دیگران

آزموده، ابوالفضل. هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی. (ترجمه) تهران، سپهر، ۱۳۵۱ ش، ۱۸۱

- ص «پروین اعتصامی و آثار او» اثر گ. پ میخالویچ، صص ۴۵ - ۶۷.
- آژند، یعقوب. ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. (ترجمه و تدوین). تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش، ۴۲۰ ص. «پروین اعتصامی» اثر محمد اسحاق، صص ۱۷۷ - ۱۸۳ و ۳۴۲.
- اخوان ثالث، مهدی. از این اوستا. تهران، مروارید. ۱۳۵۶ ش، چاپ چهارم. ص ۱۱۳.
- اژدر پناه، یعقوب. «پروین اعتصامی، شاعر درد و رنج». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۰ - ۴۰.
- استعلامی، محمد. بررسی ادبیات امروز ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵ ش، ص ۲۱۱.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. جام جهان بین. تهران، توس، ۱۳۵۵ ش، چاپ چهارم، ص ۲۳۴.
- اسماعیلی، امیر. «زنی که مردانه به مبارزه با زشتی‌ها برخاست». تلاش، ش ۸۰ (خرداد ۱۳۵۷ ش) س ۱۳، صص ۱۵ - ۱۷.
- اعتصامی، یوسف. «یادداشتها» یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، ص ۵۶.
- اعتمادزاده، محمود (به آذین). «درباره شعر و شخصیت ادبی پروین اعتصامی». فرهنگ نو، ج ۱، ش ۸، صص ۳۳ - ۳۹.
- بابائی، محمدتقی. «نادره دوران خانم پروین اعتصامی». دیباچه چاپ نخست دیوان پروین اعتصامی. تهران، نمونه - حافظ، ۱۳۶۳ ش.
- براهنی، رضا. طلا در مس. تهران، زمان ۱۳۵۸ ش، چاپ سوم، ج ۱، ص ۲۰۳.
- بهار، ملک الشعراء. «دیباچه دیوان پروین اعتصامی». تهران، ۱۳۱۴ ش.
- بهار، ملک الشعراء. «سنخ فکر دلالان استعمار». نوبهار، ش ۸۵، س ۱۳۲۲/۸/۲۳ ش.
- بهبهانی، سیمین. «پروین، شاعر احساس و عاطفه». دیوان پروین اعتصامی، ویرایش احمد کریمی. تهران، یادگار، ۱۳۶۹ ش.
- بهبزاد، فرامرز. «نظری درباره شعر فارسی معاصر». اثر رودلف گلیکه (Rudolf Gelpke)، سخن، دوره ۱۷، س ۱۳۴۶ ش، ش ۳، صص ۳۴۷ - ۳۵۲.
- بینائی، قوام‌الدین. «درباره پروین اعتصامی». ادبستان، ش ۲۸ (فروردین ۱۳۷۱ ش) ص ۲۸.
- بیانیه اتحادیه کشاورزان و ترخیص‌آه‌ان، تهران، مهر ۱۳۲۲ ش.
- تمیمی، فرخ. «پروین اعتصامی شاعره‌ای خالی از هوی». بنیاد، س ۱، ش ۷ (مهر ۱۳۵۶ ش).

صص ۲۲-۲۳.

جمال‌زاده، سیدمحمدعلی. «شاعره ایران، پروین اعتصامی، کتابی به زبان آلمانی». کاوه، س ۴ (مهر ۱۳۴۵ ش) ش ۱۳ و ۱۴، ص ۱۵۱.

حائری، سیدهادی (کوروش). «اسرار دل» آشنا، س ۱، ش ۶ (مرداد و شهریور ۱۳۷۱ ش) ص ۱۶.
حائری، سیدهادی (کوروش). «خاطراتی از پروین و عصر طلایی». ادبستان، ش ۳۱ (تیر ۱۳۷۱ ش) ص ۳۲.

سریری، ناصر. هنر و ادبیات امروز گفت و شنودی با محمود مشرف آزاد تهرانی، تهران، کتابسرای بابل، ۱۳۶۷ ش، صص ۴۴-۴۵.
حسینی، سیدمحمد. «ساعقه ما ستم اغنیاست». کیهان فرهنگی، س ۹ (اردیبهشت ۱۳۷۱ ش) ش ۲، ص ۳۶.

حکمت، فروغ. «پروین اعتصامی». سالنامه دنیا، س ۱ (۱۳۲۴ ش) ش ۱، ص ۱۶۰.
خالقی راد، حسین. «پروین اعتصامی و قطعه سرایی او». مجله علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، س ۲، ش ۳ و ۴، ص ۲۱.

داوران، فرشته. «شعر غیرشخصی پروین اعتصامی». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۰۷.

دهباشی، حمید. «شعر، سیاست و اخلاق». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۳۳.

دبیران، حکیمه. «تصاویر خیال در شعر پروین». آشنا، س ۱، ش ۶ (مرداد و شهریور ۱۳۷۱ ش) ص ۱۴.

درگاهی، محمود. «صاعقه ستم» چیستا، ش ۸۵ (بهمن ۱۳۷۰ ش) صص ۵۳۶-۵۴۳.
دستغیب، عبدالعلی. «هدیه فکر و شعر یا دیوان پروین اعتصامی». پیام نوین، س ۲ (اسفند ۱۳۳۸ ش) ش ۶، صص ۱-۱۳.

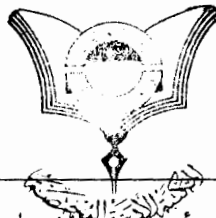
رادفر، ابوالقاسم. «پروین شعر» به مناسبت چهل و ششمین سال درگذشت پروین اعتصامی. کیهان فرهنگی، س ۴ (فروردین ۱۳۶۶ ش) ش ۱، ص ۳۴.

راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش، چاپ دوم، ج ۳، ص ۶۱۱.
رعدی آذرخشی، غلامعلی. «دهخدا در اشعار پروین دخالتی ندارد». تماشا، س ۸ (۲۶ فروردین ۱۳۵۷ ش) ش ۳۵۹، ص ۹.

روحانی، محمدحسین. «پروین اعتصامی». یادنامه پروین اعتصامی. گردآوری علی دهباشی،

- تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۶۸ - ۱۸۲.
- زرین کوب، عبدالحسین. دفتر ایام (مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها و جستجوها) تهران، معین، ۱۳۶۷ ش، چاپ دوم، «پروین اعتصامی، زنی مردانه در قلمرو شعر و عرفان» ص ۵۳.
- سلیمانی، فرامرز. بارورتر از بهار. تهران، دنیای مادر، ۱۳۶۹ ش، صص ۱۴ - ۱۵.
- سلطانی گردفرامری، علی. «شهر اندیشه‌های پروین». نگین، س ۱۰ (۱۳۵۳/۴/۳۱) ش ۱۱۰، صص ۱۷ - ۲۳ و نگین س ۱۰ (۱۳۵۳/۵) ش ۱۱۱، صص ۲۵ - ۲۸.
- شریعت، محمدجواد. پروین ستاره آسمان ادب ایران. تهران، مشعل، ۱۳۶۶ ش، «تجزیه و تحلیل دیوان پروین».
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران، توس، ۱۳۵۹ ش، صص ۴۲، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱.
- صاعدی، عبدالعظیم. «غبار شوق» یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۲۵۳ - ۲۶۵.
- صدیق‌اعلم، عیسی. «پروین زنی محبوب بود». تماشا، س ۸ (۱۳۵۷/۱/۲۶) ش ۳۵۹، ص ۸.
- صورتگر، لطفعلی. «دیوان پروین اعتصامی». مجله مهر، س ۳ (آذر ۱۳۱۴ ش) ش ۷، صص ۴۷۴ - ۷۴۹.
- عالیشان، لئوناردو. «توحه بلبل: برگزیده‌ای از اشعار و حکایات اخلاقی پروین اعتصامی». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۲۷۸ - ۲۸۴.
- علی آبادی، ایرج (دریا). «پروین اعتصامی». شیوه، س ۱۳۳۲ ش، ش ۲، صص ۶۸ - ۸۰.
- قائم مقامی، فرهنگ. آزادی یا اسارت زن (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی زن). تهران، جاویدان، ۱۳۵۵ ش، ص ۱۴۲.
- قانون پرور، محمدرضا. «دنیای آرمانی پروین اعتصامی». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۳۱۳ - ۳۲۷.
- قزوینی، محمد. «دیوان پروین اعتصامی». مهر، س ۳ (بهمن ۱۳۱۴ ش) ش ۹، ص ۹۰۰.
- کراچی، روح‌انگیز. «پروین، شاعر اخلاق». دنیای سخن، ش ۲۶ (اردیبهشت ۱۳۶۸ ش) ص ۶۰.
- کراچی، روح‌انگیز. «سهم زنان شاعر در شعر فارسی». کتاب صبح، ش ۴ (تابستان و پائین ۱۳۶۸ ش) ص ۲۵.
- کراچی، روح‌انگیز. «نگرشی بر اشعار شاعره‌های ایران از مشروطیت تا سقوط سلطنت پهلوی».

- پایان نامه دکتری، دانشگاه بمبئی، ۱۹۸۵ م، ص ۱۰۷.
- کریمی حکاک، احمد. «پروین اعتصامی، شاعری نوآور». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۳۳۳ - ۳۵۷.
- کزازی، میرجلال الدین. «خاموشی پرهیا هو». چیستا، ش ۸۵ (بهمن ۱۳۷۰ ش) ص ۵۲۶ م - و.
- «پروین، نماد نسل انقلاب مشروطه» گردون، س ۱ (۱۳۷۰/۲/۱ ش) ص ۱۱ و ۸.
- متینی، جلال. «چند کلمه درباره پروین اعتصامی». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۳۵۸ - ۳۶۳.
- محصل، سرور مهکامه. «پروین اعتصامی». اطلاعات، ش ۴۵۱۳ (۱۳۲۰/۲/۴ ش).
- مظفریان، منوچهر. «پروین ستاره‌ای فروزان در آسمان ادب ایران». دیباچه متن کامل دیوان پروین اعتصامی به کوشش منوچهر مظفریان. [تهران]، انتشارات ایران، ۱۳۶۷ ش، چاپ سوم.
- مؤید، حشمت. «جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۳۷۰ - ۴۰۴.
- مؤید ثابتی، علی. «این تهمت برای پروین روانیست». تماشا، س ۸ (۱۳۲۶/۱/۲۶ ش) ص ۳۵۹.
- ص ۹.
- نادرپور، نادر. شعر انگور، تهران، مروارید، ۱۳۴۸ ش، چاپ دوم، ص ۵۵.
- ناظر. «نگرشی بر اشعار پروین اعتصامی، غبار ابهام را از چهره پاک پروین بزداییم». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر ۱۳۷۰ ش، صص ۴۰۶ - ۴۷۲.
- ندیمی، سوزان. «پروین اعتصامی، شاعری شیرین سخن و مبارزی خاموشی». کتاب صبح، ش ۶ (بهار ۱۳۶۹ ش) ص ۷.
- نفیسی، سعید. «پروین اعتصامی». پیام نو، س ۱ (شهریور ۱۳۲۳) ش ۲، صص ۹۸ - ۱۰۴.
- نقیبی، پرویز. «پروین اعتصامی». روشنفکر، ۴۱/۸/۲۸ و ۴۱/۹/۱ و ۴۱/۹/۷.
- نوائی، عبدالحسین. «پروین اعتصامی». یادنامه پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰ ش، صص ۵۱۶ - ۵۲۴.
- یارشاطر، احسان. «یادداشت سفر». سخن، دوره ۷ (مرداد ۱۳۳۵ ش) ش ۵، ص ۲۲۵.
- یغمایی، حبیب. «تعجب می‌کنم، چرا چنین نسبتی به پروین می‌دهند». تماشا، س ۸ (۱۳۵۷/۱/۲۶ ش) ص ۳۵۹، ص ۸.



یوسفی، غلامحسین. چشمه روشن تهران، علمی، ۱۳۶۹ ش، «شوق رهایی» ص ۴۱۲.

کتابشناسی پروین اعتصامی به زبانهای اروپایی

1. ALAMI, Schahnas: Die Iranische Dichterin Parwin E'tesami. Iranzamin, IV-VI (1981 - 82) pp. 81-97.
2. ALAMI, Schahnas: Die Iranische Dichterin Parwin E'tesami. Mitt, inst. Orientforschung 17 (1971), pp. 49-62.
3. Aquila Abdul: Parwin I'tesami; her thought as a woman. Indo-Iranica Vol. 31 (March & June 78), No. 1 & 2, pp. 75-87.
4. Gelpke, Rudolf: The Persian poetry. Dietat No. 88 & 94
5. Ishaque, M. : Four eminent poetesses of Iran, Calcutta, Iran society, 1950, p.41.
6. Karachi, Rouhangiz: A review of the poetry of modern poetesses from the period of Mashrutiyat in Iran, Ph. D thesis, Universitv of Bombay, 1985, p.60.
7. Korogly, Kh.: sovremennaia persidskaia literature, Moscow, 1965.
8. Mikhalevich, G.P. : Parvin E'tesami tvorchestvo. Iran (Sbornik statey), 1963, pp. 214-228.
9. Moayyad, Heshmat & Madelung, A. Margaret Arent: A Nightingale's lament. Mazda publishers, lexinton, 1985.
10. Moayyad, Heshmat: "Parvin's poems; a cry in the wilderness". Islamwissens- chaftliche. Abhandlungen F. Meier, 1974, pp. 164- 190.
11. Munibur Rahman: Post revolution persian verse. Aligarh, 1955, p.81.
12. Nawabi, M. : A Bibliography of Iran, Tehran, cultural studies and research institute, 1987, vol. VII, p. 984.
13. Rypka, J. : History of Iranian literature, Holland, 1968 (English translation) p.387.
14. SHAH, A.A.M. : Parvin I'tesami, her thought as a woman, Indo-Iranica,

Allameh Tabataba'i University
Publication 124

All rights reserved: No part of this Publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted, in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording, or other wise, without prior permission in writing, from the publisher. for permission any where, contact Allameh Tabataba'i University p.o.Box 15815/3487, Tehran, Iran.



?Yâdmâne Parvin

Mahmood- Tabatbai- Ardakani

Editor: Asghar- Dadbeh

First published: 1997

Under The Supervision of Vice President for Research

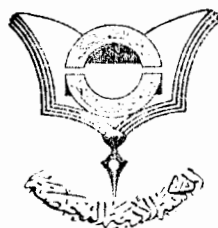
Allameh Tabataba'i University

Technical Adviser: Reza Donyavi

Circulation 3000

Tehran, Iran

?Yâdmâne Parvin



Mahmood- Tabatbai- Ardakani

Editor: Asghar - Dadbeh

Allame Tabataba'i University

Tehran

1997